

اصل مجسم باید اجزای را انکار نمایند
و از باب هنر را محترم دارند .
حضرت بهادانه

خوشه‌هایی
از
خرمن ادب و هنر
۲

نشریه انجمن ادب و هنر
دوره مصباح

RECEIVED
SEP 23 1991

آکادمی لندگ - سویس

خوشه هائی از خرمن ادب و هنر (۲)

"نوره مصباح"

نشریه انجمن ادب و هنر

آکادمی لندگ - سوئیس

تصویر پشت جلد : مینیاتور - اثر تورج جهانگیر لو

چاپ اول

از این مجموعه ششصد نسخه در شهر دارمشتات آلمان بچاپ رسید

۱۴۸ بدیع - ۱۳۷۰ شمسی - ۱۹۹۱ میلادی .

فهرست

صفحه

- ۱- لوح حضرت عبدالبهاء در باره موسیقی ۲
 - ۲- بنام محبوب امکان (مقدمه) ۷
 - ۳- آغاز سخن - کشایش دوره مصباح ۱۰
 - ۴- مقدمه ای به اختصار در باره ارتباط عرفان اسلامی با امر بهائی - دکتر وحید رافتی..... ۱۲
 - ۵- موقع و مقام عرفان در امر بهائی - دکتر داریوش معانی ۴۰
 - ۶- سیر هنرهای تزئینی در ایران - ماه مهر گلستانه ۵۲
 - ۷- احوال و آثار جناب عزیزالله مصباح - فیض الله مصباح ۶۴
 - ۸- نگاهی به زندگانی و اشعار دکتر امین الله مصباح - دکتر شاپور راسخ..... ۸۲
 - ۹- کودکان و مطالعه - لیلی ایمن ۹۲
 - ۱۰- حیات ، خدمات و آثار جناب غلامرضا روحانی - ع - صادقیان ۹۶
 - ۱۱- طنزگوئی و طنزنویسی بر ادبیات فارسی - ابوالقاسم افغان ۱۱۷
 - ۱۲- هنر ایران و تاثیر آن در هنر جهان - ژاله خادم ۱۲۴
 - ۱۳- نگاهی به احوال و آثار شعرای بهائی در ربع قرن اخیر- بهروز جباری ۱۲۹
 - ۱۴- در دوره مصباح چه کرده ایم ؟ ۱۵۰
 - ۱۵- تورج جهانگیر لو ، مینیاتورساز نامدار بهائی ۱۵۲
 - ۱۶- گلبرگی چند از گلزار ادب (آثاری از جنابان عزیزالله مصباح - دکتر امین الله مصباح - غلامرضا روحانی - ابوالقاسم افغان - حسن افغان - بشیرالهی - دکتر طلعت بصری - بابل معانی - دکتر علی توانگر - زرین تاج ثابت - بهروز جباری - منوچهر حجازی - دکتر شاپور راسخ - حشمت الله رحمانی - سهیل سمندی - هوشمند فتح اعظم - فرمند مقبلین)..... ۱۵۷
 - ۱۷- آشنائی با نویسندگان این شماره ۱۸۹
 - ۱۸- در دومین دوره مجمع ادب و هنر دوره مصباح چه گذشت ۱۹۲
 - ۱۹- مسابقه داستان نویسی انجمن ادب و هنر..... ۱۹۴
 - ۲۰- تجدید مسابقه داستان نویسی انجمن ادب و هنر..... ۱۹۵
- پشت جلد، مینیاتور اثر تورج جهانگیرلو با سپاسگزاری از اداره سمعی و بصری مرکز جهانی بهائی ، جناب مهندس سعید معتمدو جناب فیض الله مصباح (برای ارسال تصاویر متن)

هو

جناب امیر اعجازی صاحب فرمایا کہ میں نے علم موسیقی
علیہ حبس اللہ العزیز

هو

اعجازی صاحب، موسیقی علوم محدودہ در درگاہ کبریا تاج جامع کبیر و صواعق عظیمہ بیدع نفا
ترتیب لکیت نما و پنچ ہفت گز مشرق اذکار کتب کتب کلامیہ اعلیٰ ہے است از آید . ملاحظہ فرمایید نظر
یہ دین ہے فخر موسیقی قدر مدوح و مقبول است . اگر تو اکان انعام و ایقاع و مقامات روحانی
را بہ کار برو موسیقی نا سورا تطبیق بر ترتیب لایا ہوں کہ انوقت ملاحظہ فرمائے کہ چہ قدر تاثیر دارد و چہ
روح و حیات روحانی بخشد . نعمہ و حسن کند کہ بمانہ ہر ارادہ سرست و مقولہ و عید الختمہ و



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
بَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ
مِنْ طِينٍ مِمَّا يَخْتَارُ
ثُمَّ عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ
وَجَعَلَ مِنْهُ أَتَقْوَى
وَجَعَلَ مِنْهُ أَتَقْوَى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام محبوب امکان

سپاس بیکران خود را نثار آستان جمال ابهی مینمائیم که انجمن ادب و هنر را بر نشر دومین شماره "خوشه هائی از خرمن ادب و هنر" موفق فرمود.

هنگامیکه این انجمن تأسیس شد و کار خود را با تشکیل "بوره عندلیب" آغاز کرد گمان نمی رفت چنین مورد استقبال دوستان ایرانی واقع گردد، بطوریکه در دومین مجمع ادب و هنر "بوره مصباح" متجاوز از ۱۷۰ نفر از احبای ایرانی از ۲۵ کشور جهان از کانادا تا استرالیا و از سوئد تا برزیل شرکت کرده بودند.

بوره دوم مجمع از سه روز به پنج روز افزایش داده شد، بطوریکه در این مجلد ملاحظه خواهید کرد کنفرانسهای پر مایه ای توسط محققان بهائی ایراد گردید و در خلال بوره، نمایشگاهها و کلاسهای هنرهای ایرانی دائر بود.

پس از اینکه گزارش انجمن بعرض بیت العدل اعظم رسید مساعی انجمن در مکتوب دارالانشاء مورخ ۲۸ سسامبر ۱۹۹۰ چنین مورد عنایت قرار گرفت:

"... قبلا به استحضار معهد اعلی رسیده بود که شرکت کنندگان از یاران مهد امرالله در آن انجمن چگونه از خرمن معارف که بهمت ناطقین و معلمین عرضه میشد استفاده کردند. این گونه انجمن ها که رابطه احبای ایرانی را با وطن جمال ابهی استحکام میبخشد و صدای آشنا بگوششان میرساند بسیار مفید و مبارک است.

طبع "خوشه هائی از خرمن ادب و هنر" که ثمر اولین بوره مجمع ادب و هنر بوده است نیز بکتابخانه بین المللی تقدیم شد. با وجود مشکلات موجوده جمع آوری و انتشار اینگونه مجموعه ها در خور تحسین است.

معهد اعلی هیئت اجرایی انجمن ادب و هنر را به کمال محبت اطمینان میدهند که در مقامات مقدسه جهت مزید توفیق و تأییدشان استغاثه خواهند نمود.

* * *

چنانکه در "خوشه هائی" شماره اول آمده آرزوی این انجمن آن است که در پاسداری میراث فرهنگ و هنر ایران و زبان و ادبیات غنی و متعالی پارسی نقشی ایفا کند و در توسعه و ترویج و اعتلاء این زبان شیرین سهمی ادا نماید و در ضمن آثار ادبی بهائی را که توسط ادباء و فضلاء و شعرای بهائی نوشته یا

سروده شده و متأسفانه تا کنون از جانب هم میهنان ما به آنها عنایتی مبنول نگردیده معرفی و ترویج نماید. میدانیم که مظاهر فرهنگ ایران منحصر به آثار مکتوب نیست بلکه شامل رشته های گوناگون از هنرهای تزئینی و تجسمی نیز میباشد و مایه خوشوقتی است که در هر دوره انجمن ادب و هنر به جنبه های مختلفه فرهنگ و هنر ایران توجه مخصوص مبنول شده و بطوریکه در این مجلد ملاحظه خواهید کرد پژوهندگان بهائی نتیجه تحقیقات خود در رشته های گوناگون هنر را نیز بصورت کنفرانس ها و بحثهای میز گرد عرضه داشته اند .

دومین مجمع ادب و هنر که به مدت پنج روز در تابستان گذشته (۱۹۹۰) در آکادمی لندن برگزار گردید به نام دو تن از اختران فروزان آسمان ادب ایران جنابان عزیزالله مصباح و دکتر امین الله مصباح "نوره مصباح" نامیده شد .

همانطور که سال قبل کنفرانسهای نوره اول را در نخستین شماره "خوشه ها ... " گرد آورده و به چاپ رساندیم ، امسال نیز مطالب ایراد شده در دومین نوره را در مجلد حاضر تدوین کرده و در اختیار ادب دوستان مخصوصاً کسانیکه موفق به حضور در جلسات آن نوره نشده اند میگذارد و امیدوار است مورد توجه قرار گیرد .

* * *

انجمن ادب و هنر مقاصد خود را در تشکیل مجامع سالیانه محدود نکرده بلکه مسائل گوناگونی را که همه در جهت گسترش و اعتلاء فرهنگ و هنر ایران و زبان و ادب پارسی میباشد در دستور کار خود قرار داده است که پرداختن به آنها زمان بیشتری میطلبد و امیدواریم متدرجاً به انجام آنها موفق گردیم .

* * *

انجمن ادب و هنر با استعانت از تائیدات بی پایان جمال اقدس ابهی جل سلطانه کار خود را آغاز کرده و امیدوار است مراحل پر نشیب و فراز ترقی را ولو به آهستگی ببیماید و منادی شایسته ای برای اعتلاء نام ادب و هنر والای ایران باشد و عظمت امر بهائی را به ایرانیانی که در خارج از این اقلیم جلیل ساکنند نشان دهد . در همه موارد این بیان حضرت عبدالبهاء در مد نظر این انجمن است که میفرماید : " البته باید عظمت امرالله را در خارج ایران در نظر اهل ایران جلوه داد تا مشهود گردد اگر این در مکنون و لوء مخزون را در ایران قیمت و بهاء پدیدار نه ، چون در دست جوهریان خارج افتد گرانبها گردد و چنانها فدا شود و یوسف الهی را اگر در سوق کنعانیان خریداری نه چون به بازار مصر عاشقان جلوه نماید عارفان دل و جان قربان نمایند و نقد روح ابدال کنند پس کنعانیان خبردار گردند و خریدار شوند... "

هیئت اجرایی انجمن ادب و هنر

نودوز ۱۴۸ بدیع

لوح حضرت عبدالبها جل ثنائه - اثر جناب امان اللہ موقن

مردم سوسہ اور سرسہ اور بیچ کر آج
عمر اور دود اور دریا میں بیچ کر آج
میل لیت آج میں سرسہ اور بیچ کر آج
از خود آج

سوسہ اور سرسہ اور بیچ کر آج
عمر اور دود اور دریا میں بیچ کر آج
میل لیت آج میں سرسہ اور بیچ کر آج
از خود آج

مردم سوسہ اور سرسہ اور بیچ کر آج
عمر اور دود اور دریا میں بیچ کر آج
میل لیت آج میں سرسہ اور بیچ کر آج
از خود آج

مردم سوسہ اور سرسہ اور بیچ کر آج
عمر اور دود اور دریا میں بیچ کر آج
میل لیت آج میں سرسہ اور بیچ کر آج
از خود آج

مردم سوسہ اور سرسہ اور بیچ کر آج
عمر اور دود اور دریا میں بیچ کر آج
میل لیت آج میں سرسہ اور بیچ کر آج
از خود آج

مردم سوسہ اور سرسہ اور بیچ کر آج
عمر اور دود اور دریا میں بیچ کر آج
میل لیت آج میں سرسہ اور بیچ کر آج
از خود آج

لوح حضرت عبدالبها جل ثنائه - اثر جناب امان اللہ موقن

آغاز سخن

بیانات جناب دکتر شاپور راسخ عضو هیئت مشاورین قاره ای
در اروپا در جلسه افتتاحیه دومین مجمع ادب و هنر

دوستان ارجمند و ادبا و هنرمندان عالیقدر

بار دیگر این افتخار به بنده حقیر داده شد که نمایندگی از هیئت مشاورین قاره ای ، مقدم شما عزیزان را باین دیار تهنیت گوید و برای این مجمع ادب و هنر که بار دوم است بدین شایستگی و آراستگی در لندگ تشکیل می شود توفیق بیش از پیش آرزو کند.

از همین برنامه که در دسترس یاران شرکت کننده نهاده شده است بوضوح و روشنی بر می آید که این تأسیس نوزاد در طی یکسال عمر خود راهی دراز پیموده و در مراحل پیشرفته ای از غنا و گسترش وارد شده ، چه از یک سو جمعیت بیشتری را از اقطار جهان بخود جلب و جذب کرده و از سوی دیگر جلوه های تازه ای از فرهنگ پرمایه ایرانی را اعم از هنرهای ترنینی و نقاشی و موسیقی علاوه بر شعر و ادب و خوشنویسی عرضه داشته و هم چنین به رسم دیرین بگفت و شنود نظری و انتزاعی اکتفا نکرده بلکه در این دوره کارهای عملی و پیشه های دستی را نیز در برنامه گنجانیده است .

تشکیل این انجمن از اهل نوق و فن خود گواه این حقیقت است که اهل بهاء در حفظ و حراست میراث فرهنگ و ادب و هنر ایران مصمم و کوشا و بر این عهد پایدار و وفا دارند و برآستی این بیان حضرت عبدالبهاء ارواحنا له الفدا را برازنده هستند که فرموده اند :

« بهائیان ایران را می پرستند ، نه همین حرف می زنند، شما نظر به عمل کنید. » (۱)

سال ۱۹۹۰ میلادی که این مجمع ادبی و هنری در آن برگزار می شود با قوی احتمال یکی از مهیج ترین عقود تاریخ معاصر دنیا خواهد بود. در این برهه از زمان بفرموده بیت العدل اعظم الهی در پیام رضوان ۱۴۷ بدیع « جامعه بشری مواجه با مرحله بحرانی تقلیب و انتقال بصفت و خصوصیات است که مالک قدر برای بشر مقدر فرموده است . تند باد قضا در هیوب است و ارکان نظم قدیم در تزلزل ، و اشتیاق شدید برای نظمی جدید در امور جامعه انسانی روز افزون .

از جمله آثار و نتایج این تحولات شگرف و عظیم، یکی مفتوح شدن ممالک اروپای شرقی واتحاد جماهیر شوروی بر وجه اهل بهاء و ملتین افکندن ندای جانفزای یا بهاء الابهی در فضای آن کشورها ست و شما

میدانید که در زمره این سرزمین های تازه گشوده ، شهرهای متعددی هست که در آن زبان فارسی زبان مکالمه مردم است و روشن است که چقدر نوبستان آن سامان و آشنایانشان ، مقدم شما عزیزان را بیدار خود مفتتم خواهند شمرد و چگونه با شور و شوق از محضر شما درس مقامات معنوی و شرح معارف روحانی خواهند آموخت .

پس وقت آن رسیده که علی رغم حافظ خلوت نشین ، من بعد سمرقند و بخارا را برایگان از کف ندهیم بلکه این خطه ها را به مهر دوست یکتا فتح کنیم و دلهای مردمش را در بند بندگی جمال ابهی درآوریم . دیگر از نتایج و آثار این تحولات ، هیجان ها و تلاطماتی است که جهان اسلام را از يك گوشه تا گوشه دیگر احاطه کرده و یکی از عوارض ناشی از آن مسدود شدن موقت ابواب رفاه و آزادی در برخی ممالک است که بالمآل در سرنوشت جامعه های بهائی آن اقطار هم تأثیر نمایان می گذارد و احتمالاً بعضی از آن جوامع را از مشارکت وسیع در خدمات ملی و ایفای سهم شایسته در تبرعات بین المللی چنان که همواره شیوه مرضیه آنها بوده باز می دارد و در این مورد است که باید نیروی عظیم همبستگی که شاخص جامعه فراگیرجهانی ماست بشکلی فزاینده بکار افتد و جامعه های دیگر که هنوز از آسایش و آرامش بهره مند هستند بار از پافتادگان را بدوش کشند و پیش برند .

سالی که در آن هستیم دارای ارزش و معنائی تاریخی است چون مقارن صدسال بعد از دورانی است که در آن شمس جمال ابهی از افق بهجی در نهایت قدرت فروزنده و تابناک بود و نه فقط سراسر جامعه بهائی را نور و حرارت می بخشید و به نشئه و حرکت می آورد بلکه آثار غیر مستقیمش در جوامع غرب نیز روشنی می پراکند ، فی الحقیقه صد سال پیش از این بود که پروفیسور ادوارد براون بعنوان یگانه مستشرق غربی که بافتخار لقای مظهر کلی الهی نائل گردید به محضر مبارک بار یافت و پیام آن حضرت را در باب قطعیت صلح عمومی استماع کرد و آن عبارات ستایش آمیز را که همه شما عزیزان بخاطر دارید در توصیف جمال و جلال آن حضرت بر اوراق روزگار ثبت کرد و بر اثر همین ملاقات بود که انوار شرق مندرجاً به جهان غرب متمایل گشت و بزودی چنان جوشش و جنبشی در عقول و قلوب باختریان ایجاد کرد که هنوز آثار و برکاتش در امریک و اروپ آشکار و نمایان است .

شاید امروز سر این سالگرد خجسته و فرخنده را در این نکته بتوان یافت که شیفتگان ایرانی آن طلعت آسمانی که بجبر حوادث در اکتاف و اطراف عالم پراکنده شده اند ازپای ننشینند و مسامحه و تکاهل ننمایند و بحزمت این سده مبارک ، پیام صلح محبوب عالمیان را بهمه اقطار واقشار جهان برسانند و کسانى را نیز که اکنون بر اثر عبور موقت ابرهای تیره در فضای کیتی ، دچار هراس و نگرانی شده اند مطمئن و امیدوار کنند .

نکته دیگری که در این مقام بخاطر می رسد این است که باید این تقارن زمانی ما را باین اندیشه وا دارد که دنباله کار تحقیق و پژوهش محققانی چون ادوارد براون ، هرمن اته ، شبلی نعمانی و سایرین را که در آغاز این قرن مسیحی به تتبع تاریخ ادب و فرهنگ ایران پرداختند باز گیریم و قدر و منزلتی را که ادبیات فیاض بهائی در گنجینه عظیم ادب فارسی احراز کرده و تواند کرد بدیگران ارائه کنیم .

چون وقت تنگ است ناچار باید باشاراتی که آمد کفایت کرد . اما این نکته را هم ناکفته نباید گذاشت که این نوره از مجمع ادب و هنر بنام بو شمع پر تابش محفل ادب و دانش یعنی جنابان عزیزالله مصباح و امین الله مصباح اختصاص یافته و از مزایای شناسائی احوال و آثار این دو نفس بزرگوار آن است که میبینیم در جامعه اهل بها ، مردان عرصه ادب در عین حال شهسواران میدان عمل و خدمت بوده اند و در ایام حیات فقط به تحسین لفظ و تلطیف کلام نکوشیده اند بلکه در امور عام المنفعه چون تعلیم و تربیت و

پزشکی و حفظ صحت نیز مُقَدِّم بر اقران و همواره مشارک‌الینان بوده اند.

برای بوستانی که تازه با انجمن ما آشنا شده اند ذکر این نکته مفید است که هدف انجمن تنها تجلیل زبان و ادب فارسی و تقدیر آثار ارزشمند هنر آفرینان بهائی نیست بلکه مقصد از این ها شریف تر و والاتر است و آن این که با شناخت بهتر و بیشتر جلوه های گونه گون مدنیت بهائی که مراحل اولیه تکوین و رشد و نمایش را شاهد هستیم نه فقط بالتذاذ بیشتر و تمتع کاملتر حسی و معنوی دست یابیم ، بلکه با ارائه این فرهنگ ملهم از انبعاثات ظهور جمال قدم به اهل عالم ، نفوس را فوج فوج به آستان مقدسش بکشانیم .

شناخت بهتر و ژرفتر ادبیات بهائی خاصه آثار الهی خود علت تقلیب دل و جان و تصفیه و تعلیه وجدان است و این همان هدفی است که ظهور مظهر الهی و نزول آثار مبارکه از چنین منشاء متعالی عمدهٔ معطوف بدان بوده و هست .

زادکم الله تائیدا

مقدمه ای به اختصار

درباره ارتباط عرفان اسلامی با امر بهائی

دکتر وحید رافتی

در بررسی و مطالعه عرفان اسلامی و روابط آن با آثار مبارکه امر بهائی دو مشکل عمده عرض اندام مینماید: مشکل اول کثرت و تنوع آثار مبارکه بهائی است که در طول متجاوز از یک قرن از اقلام طلعات مقدسه بهائی صادر گشته و در آن دهها مطلب و نکته مندرج در عرفان اسلامی به انحاء مختلف مورد شرح و بحث، تنقید و توضیح، رد و قبول و بالاخره جرح و تعدیل قرار گرفته است. بدیهی است که در این مقاله مختصر بررسی همه آثار مبارکه بهائی که به نحوی با عرفان اسلامی در ارتباط است میسر نیست و ناچار باید آثار مشهورتر و جامعتر بهائی را مد نظر قرار داد و در این آثار نیز باید صرفاً به امهات نکات ناظر بود تا در ظل مطالعات بعدی سایر نکات و جزئیات قضایا بتدریج طرح و بررسی گردد. اما مشکل دیگری که در بادی امر در طریق این مطالعه جلب نظر مینماید مشکل تعریف و توصیف عرفان اسلامی است. این عنوان خود آنقدر وسیع و عمیق است که عملاً معارف مسلمین اهل عرفان را در طی قرون متوالی در سراسر دنیای اسلام در بر میگیرد و میتواند شامل آثار و کتب هزاران متفکر عارفی باشد که با آراء و نظریات خود غنای کم نظیر عرفان اسلامی را سبب گشته اند. با این وصف منطقی چنان است که مطالعه نکات اصلی مورد نظر در عرفان اسلامی را به نحوی که در آثار صنادید متصوفه مطرح گشته محدود سازیم. (۱)

ماخذ و منبع اصلی تفکرات عرفانی در اسلام در مرتبه اول قرآن کریم، در مرتبه دوم احادیث نبوی، در مرتبه سوم حیات و سنن رسول الله و در مرتبه چهارم کلمات و اقوال و آداب و مناسک ائمه اطهار و تابعین بزرگوار پیغمبر اکرم است که با نوق و جهان بینی و تجربیات عارفانه مسلمین عجم گشته و عرفان اسلامی را به منصفه ظهور رسانده است. این تفکرات مخصوصاً با طبع مسلمین ایرانی تطابق و هماهنگی بیشتر پیدا نموده و گوئی عرفان اسلامی خانه و کاشانه رشد، توسعه و بلوغ خود را در ایران زمین جایگزین ساخته است. در مهد توسعه چنین تفکری که شعر نقشی اساسی در حیات فردی و اجتماعی مردم آن داشته عرفان اسلامی را نیز مرکوب واقع شده و قالبی برای عرضه آن گردیده است. این است که شعر فارسی وسیعترین و زیباترین و شیرین ترین تجلی گاه تفکرات عرفانی و وسیله ابراز آن واقع شده است.

امر بابی و بهائی که در نیمه دوم قرن نوزدهم در ایران تجلی یافت در اول وهله خود را با اسلام مردم ایران مواجه دید و طبیعتاً در صدد فعل و انفعال با آن بر آمد. از مهمترین عناصر موجود در جهان اسلامی فقه (شریعت) و عرفان اسلامی بود. تکلیف امر جدید با فقه اسلامی بسیار زود قطعی و معلوم شد: با نزول آثار جدید مخصوصاً کتاب بیان نظام عظیم فقه اسلامی و اصول و فروع و کتب و آثارش به کناری گذاشته شد و بجای آن، نظام شریعتی تازه ای که عبارت از نظام بیانی و سپس احکام و حدود امر بهائی است بتدریج بوجود آمد، نظامی که جهات تفاوتش با فقه اسلامی بسیار و وجوه مشترکش بسیار محدود است. فرهنگ جدید بابی - بهائی در مواجهه با عرفان اسلامی نه تنها چنین برخورد قطعی و سریعی از خود

نشان نداد بلکه برای تفکرات عرفانی اسلامی زمینه ای مساعد و مطلوب بوجود آورد تا ارزنده ترین و شایسته ترین بذره‌های موجود در عرفان اسلامی را در زمینه جدید پروراند و قوی ترین خطوط ارتباط امر جدید را با دیانت اسلام بخود اختصاص دهد. برخورد امر بهائی با عرفان اسلامی به معنی پذیرفتن بلاشروط تمام جنبه‌ها و اعتقادات آن نبود. اگر چه روح چنین عرفانی در عرفان بهائی تجلی نوپاره حاصل نمود اما بسیاری از آراء و مناسکش مردود و یا تعدیل شد و موضوع اساسی این مقاله تعیین بعضی از جنبه‌های فکری و عملی عرفان اسلامی است که در امر بهائی پذیرفته شده و با جلال بیشتر توسعه و تقویت گشته و نیز تعیین جنبه‌هایی از این عرفان است که از نظر فکری و عملی مردود گشته و به بوته فراموشی سپرده شده است. در واقع در ظل تجلی کلمه الهیه است که موارد صحت و سقم آراء و انظمه قدیم تعیین میشود، آنچه صحیح و متین است تأیید و تحکیم و توسعه مییابد و آنچه سقیم است از صحنه تفکرات و مناسک ناس رخت برمیبندد و آداب و رفتاری جدید بجای آنها تأسیس میگردد.

در قلمرو اعتقادات نظری در عرفان اسلامی ذات الهی و صفات و کمالات او محور اصلی همه مباحث قرار گرفته است. در امر بهائی از همه مباحث و مطالبی که در این زمینه در عرفان اسلامی هزارها کتاب و رساله را به خود اختصاص داده یک مطلب مورد تأکید و تصریح مکرر در مکرر قرار گرفته و آن این مطلب است که ذات الهی را نمیتوان شناخت. امر بهائی بجای ورود در ده‌ها مبحثی که دربارہ خدانشناسی و توحید در عرفان اسلامی مورد نکته‌سنجی‌های دقیق عرفا قرار گرفته عدم امکان شناسائی ذات الهی را اصل اصیل تفکرات عرفانی قرار داده و بجای مباحث سائره بیش از هر مطلبی به این اصل توجه کرده است. تصریح و توضیح عدم امکان شناسائی ذات الهی در آثار بهائی بسیار متعدد، صریح، قطعی و مبراً از هر نوع ابهام و تعقید است. در امتناع ذات غیب از هر نوع شناسائی، جمالقدم در لوح سلمان بیاناتی فرموده اند که امثال آن را در آثار سائره جمالقدم نیز به وفور میتوان یافت، در لوح سلمان با تصریح به اقوال عرفاء چنین نازل شده است :

"... ای سلمان آنچه عرفاء ذکر نموده اند جمیع در رتبه خلق بوده و خواهد بود چه که نفوس عالیه و افنده مجرده هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند از رتبه ممکن و ما خلق فی انفسهم با نفسهم تجاوز نتوانند نمود کل العرفان من کل عارف و کل الاذکار من کل ذاکر و کل الاوصاف من کل واصف پتتهی الی ما خلق فی نفسه من تجلی ربه و هر نفسی فی الجملة تفکر نماید خود تصدیق مینماید به این که از برای خلق تجاوز از حد خود ممکن نه و کل امثله و عرفان از اول لاول بخلق او که از مشیت امکانیه بنفسه لنفسه لامن شئی خلق شده راجع. فسبحان الله من ان يعرف بعرفان احد او ان يرجع الیه امثال نفس لم یکن بینه و بین خلقه لامن نسبه و لامن ربط و لامن جهة و اشاره و دلالة و قد خلق الممکنات بمشیتته التي احاطت العالمین. حق لم یزل در علو سلطان ارتقاع وحدت خود مقدس از عرفان ممکنات بوده و لایزال بسمو امتناع ملیک رفعت خود منزّه از ادراک موجودات خواهد بود جمیع من فی الارض و السماء بکلمه او خلق شده اند و از عدم بحث به عرصه وجود آمده اند چگونه میشود مخلوقی که از کلمه خلق شده بذات قدم ارتقاع نمایند..." (۲)

پس از تثبیت و تأکید بر امتناع ذات غیب از هر گونه شناسائی، آنچه حجر زاویه تفکرات عرفانی در امر بهائی قرار میگیرد " مظهر ذات الهی " است و همه اسماء، صفات، نعوت، کمالات و خواصی که

در عرفان اسلامی برای " ذات الهی " قائل شده اند در عرفان بهائی برای " مظهر ذات الهی " تثبیت میگردد و در مدارج شناسائی انسان آخرین مرحله تحرّی و تحقیق علمی ، شهودی ، حضوری قلبی یا هر نوع معرفت دیگری به مظهر ذات الهی خاتمه میپذیرد به طوری که کوئی ورای مظهر ذات الهی وجود دیگری وجود ندارد. بنابراین مطالبی که در رابطه با ذات الهی در عرفان اسلامی مطرح میگردد در رابطه با "مظهرذات الهی " میتواند صحیح و درست باشد و هیچ نکته و بحث و فحسی در ارتباط با ذات الهی جز اقرار به عجز از عرفان او نمیتواند مطلوب و مقرون به صواب باشد. برای آن که اصل اساسی این مباحث گذاشته شود نقل یکی دیگر از بیانات جمالقدم را ضروری میدانم که در لوح توحید میفرمایند :

" ... عرفان عرفاء و بلوغ بلغاء و وصف فصحاء جمیع بخلق او راجع بوده و خواهد بود صد هزار موسی در طور طلب بندای لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصفاء کلمه لن تعرفنی مضطرب لم یزل بعلو تقدیس و تنزیه در ممکن ذات مقدس خود بوده ولایزال بسمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود متعارجان سماء قرب عرفانش جز به سر منزل حیرت نرسیده اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جز به وادی عجز و حسرت قدم نگذارده اند..." (۳)

بر اساس چنین بیاناتی که آثار جمالقدم و حضرت عبدالبهاء مشحون از آن است مبنای اساسی تفکرات بهائی در پاره ذات غیب آن است که ذات غیب الهی یا مخلوق اتحاد و اقتران حاصل نمیکند، خالق در مخلوق حلول نمینماید، ادنی شائبه ارتباطی با مخلوق نمیجوید و هیچ نوع مشابهت و مماثلتی با مخلوق نمییابد. بنابراین توضیح دو مطلب اساسی در عرفان اسلامی یعنی " وحدت وجود " و " بسیط الحقیقه " به اعتبار اتصاف آنها به مظهر امر الهی مقبول و معقول است و به اعتبار ارتباط آنها با ذات الهی غیر مقبول.

وحدت وجود

یکی از اهم مسائل عرفانی - فلسفی که در آثار عرفاء و فلاسفه اسلامی شرح و بسط وسیع پیدا نموده مسئله وحدت وجود است . تعریف وحدت وجود و معانی و مفاهیمی که از آن مراد گشته بسته به مکاتب مختلفه فلسفی و عرفانی متفاوت است . بعضی از اهل تصوف مراد از وحدت وجود را وحدت وجود و موجود گرفته اند و بعضی دیگر معتقد شده اند که وجود حقیقی عبارت از ذات الهی است و بقیه وجود همچون حباب های روی آب است که از حقیقت وجود محروم است و نمودی دارد بدون آنکه وجودی مستقل داشته باشد. در آثار ملا صدرا قضیه وحدت وجود به عنوان اصل اصیل و رکن اعظم فلسفه او در آمده و به صورت اعتقاد به وحدت وجود و کثرت موجود تشریح و تبیین گشته است . مفهوم این قضیه در نظر ملا صدرا آن است که اگر چه اشیاء عالم وجود در کثرت اند اما وحدتی در ورای همه این کثرات بر عالم خلقت حکمفرمائی میکند، یعنی حقیقت وجود واحد است و مظاهر وجود متعدد و متکثر و چون همه موجودات مظاهر حق و مرآت جمال ازلی هستند و نور وجود در آئینه های رنگ به رنگ تابش نموده و در هر آئینه به رنگ همان آئینه ظهور کرده بنابراین وحدتی در عین کثرت و کثرتی حاکی از وحدت سراسر عالم کون و هستی را فرا گرفته است . بنا به قول جامی نور وجود یکی بیشتر نیست ولی این نور در آئینه های رنگارنگ به صور مختلف تجلی مییابد : " اعیان همه شیشه های گوناگون بود . کافتاد در آن پرتو خورشید وجود .

هر شیشه که بود سبز یا سرخ و کیبود، خورشید در آن هر آنچه او بود نمود. (۴) با توجه به تعدد تعاریف و مفاهیمی که از وحدت وجود وجود دارد، نه اعتقاد به قضیه وحدت وجود را میتوان از نقطه نظر امر بهائی به کلی مرئوس و بی اعتبار دانست و نه میتوان آن را نظریه ای صحیح و منطقی تصور نمود. اگر از وحدت وجود انحلال ذات غیب الهی به صور نامتناهی یا ظهور ذات الهی در اشیاء مراد شود بدهانه چنین اعتقاداتی با توجه به تقدس ذات غیب از داشتن هر نوع رابطه و نسبی با عالم مادی مرئوس است چنین اعتقاد ی نسبت به وحدت وجود البته در بین بعضی از اهل تصوف شایع بوده و هست. اینکه حق را بحر و خلق را امواج دانسته اند یا حق را مداد و خلق را حروف پنداشته اند و یا حق را واحد و خلق را اعداد گرفته اند کل به اعتباری دلالت بر انحلال حق در خلق و یا ظهور خلق از حق مینماید و مطابق معارف امر بهائی وحدت وجود به این اعتبار نمیتواند مقرون به صواب باشد. امثال ابیات ذیل که به سهولت میتواند دال بر انحلال حق در خلق و یا صدور خلق از حق باشد در آثار اهل عرفان زیاد است که گفته اند: موج دریا بنگر نکته وحدت دریاب - که به هر موج هم آغوش بود دریائی و یا: این چنین فهم کن خدا را هم - در همه روی او ببین هر دم و یا: کیست آدم عکس نور لم یزل - چیست عالم موج بحر لایزال.

مضامین و مفاهیم این ابیات که علی الظاهر عرف انحلال حق در خلق و صدور خلق از حق و قدمت خلق و وحدت خالق و مخلوق از آنها متضوع است بدهانه با آثار این ظهور توافق ندارد و شواهدی این چنین که از وحدت وجود مایه میگردد شدیداً در آثار حضرت رب اعلی مرئوس شناخته شده است، چنانچه در صحیفه عدلیه میفرمایند:

"... هر کس ادعای توحید او را نموده (ادعای این که ذات حق با مخلوق واحد است و یا بین خالق و مخلوق اقتران حاصل است) مشرک است به شهادت نفس خودش که ممکن نیست اقتران با او... و قائلین به وحدت وجود مشرکند به شهادت خود وجود لاجل آن که وحدتی که اثبات میکنند فرع وجود اثتین است و الانفی اثتین و اثبات وحدت از چه مقام است. و هم چنین اشخاصی که علت وجود ممکن را ذات حق و به ربط فیما بین (فیما بین ممکن و ذات حق) قائل گشته کافرند لاجل آن که علت فرع اقتران با معلول و ربط فرع وجود اثتین است و هر دو مقام باطل محض است بل حق واقع ذات حق است و خلق ممکن و شئی سوای خلق ممکن معقول نیست و لم یزل حق حق است و معروف شئی نیست و لایزال خلق خلق است و اقتران با ذات ممکن نیست ... (۵)

و نیز حضرت رب اعلی در توقیع مفصل دیگری که در این باره بحث فرموده اند چنین میفرمایند:

"... اللهم انك تعلم ان بعضاً من الحكماء قد ذهبوا الى وحدة الوجود بين الموجود والمفقود فسبحانك سبحانك تعاليت و تقدست عما يصف المشبهون نفسك فما اجد كلمة ادنى عن قولهم لانك لم تزل كنت بلا ذكر شئى و لاتزال انك كائن بلا وجود شئى و ان وجود الخلق بنفسه قد وجد با لاحداث من دون ان يمسه نور من ذاتك و لا اشارة من كينونتك بل انت تجليت لدية لا من شئى قبله و حققت الحق به جودا و اكراما ... (۶)

با توجه به نصوصی که نقل شد توجه خواننده گرامی به این نکته ظریف و دقیق جلب میگردد که وحدت وجودی که مورد انتقاد حضرت رب اعلی قرار گرفته و شرک محسوب گشته به این اعتبار است که با تمسک

به این اصل وحدت بین ذات الهی و مخلوق او مراد شود چه قضیه وحدت وجود به اعتبارات دیگر میتواند صحیح و صواب باشد. مثلاً اگر مراد از وحدت وجود " توحید وجودی " در نظر گرفته شود قضیه صحیح است به این معنی که در ساحت ذات الهی تمام وجود، به صورت واحد و بلا استثناء قابل وجود و لایق انتساب به وجود نیست. به بیان دیگر در ساحت ذات الهی و یا با وجود ذات الهی هیچ شئی وجود حقیقی ندارد، وجود حقیقی فقط اوست و هر چه غیر اوست به صورت هستی مینماید. به این اعتبار کل اشیاء در این که نمود است و قابل وجود در مقابل ذات الهی نیست متحد و یا در توحیدند.

قضیه وحدت وجود به اعتبار دیگری نیز صحیح است و آن زمانی است که از وحدت وجود تجلی آیات و ظهورات ذات الهی را در همه مخلوقات مراد کنیم. یعنی از وحدت وجود این مفهوم را قصد نمائیم که کل وجود در این که محل تجلی ظهورات ذات الهی هستند در توحیدند. به این اعتبار شئی در عالم خلقت نیست که در تجلی دادن ظهورات ذات با سایر اشیاء عالم خلقت در توحید نباشد. بنابراین حقیقت یکی است و منشاء وجود همان حقیقت واحده است و جمیع اشیاء در این که تجلی گاه آن حقیقت واحده اند در وحدتند.

بسیط الحقیقه

اصل یا قاعده دیگری که در عرفان اسلامی محور مطالعات و مباحث مختلفه قرار گرفته اصل " بسیط الحقیقه کل الاشیاء " است. در آثار اهل عرفان قاعده بسیط الحقیقه این طور مطرح شده است که بسیط الحقیقه موجودی است که به هیچ نحو از انحاء و به هیچیک از اقسام ترکیب مرکب نباشد. چنین موجودی در عالم وجود یکی است و آن واجب الوجود بالذات است که بسیط حقیقی و کل اشیاء است و چون واجب الوجود مبداء کلیه اشیاء و موجد هر ذات و حقیقتی است و به حکم عقل موجد هر چیزی بالذات واجد آن خواهد بود بنابراین حقیقت هر چیزی به نحو وحدت و بساطت، با اسقاط تعینات در ذات احدیت موجود و کلیه حقائق موجودات مندرج در ذات و حقیقت اوست. یعنی هویت ذات با وحدت و بساطت مشتمل بر هویت موجودات و حقائق ممکنات و منشاء انتزاع کافه اشیاء خواهد بود و جمله اشیاء مستغرق در بحر وجود و سعه ذات واجب الوجودند بطوری که اندراج حقائق اشیاء در هویت ذات و استغراق آنها در حقیقت بسیط مبداء مستلزم تعدد و کثرت و منافی با وحدت و بساطت او نیست. (۷) در امر مبارک بر اساس اصل اساسی اولیه ای که شرح آن گذشت ذات الهی در امتناع صرف از هر نوع اتحاد و اقتران با مخلوق باقی میماند، و به این دلائل اگر مراد از بسیط الحقیقه ذات الهی باشد چنین ذاتی نمیتواند عبارت از کل الاشیاء که مخلوق نیز جزئی از آن است باشد. بیان این نکته بمعنی سلب اعتبار از قاعده بسیط الحقیقه کل الاشیاء نیست، چه اگر مراد از بسیط الحقیقه غیر از ذات خالق امر دیگری باشد قاعده بسیط الحقیقه صحیح و صواب تواند بود. در آثار حضرت بهاء الله بسیط الحقیقه نه به عنوان معادلی برای ذات خالق بلکه به معنی و مفهوم کلمه الهیه و نفس حق (و نه ذات حق) در نظر گرفته شده و به این اعتبار صحت قاعده بسیط الحقیقه کل الاشیاء به تثبیت رسیده است. جمال قدم در لوحی از این قاعده بحث فرموده اند و عصاره کلام الهی در این اثر منبع چنین است که " بسیط الحقیقه " عبارت از " کلمه اولیه " است و چون مخلوق از مشیت اولیه تحقق مییابد و در هر شئی از اشیاء عالم خلقت تجلی مشیت اولیه الهیه موجود است، بنابراین کل اشیاء یا عالم مخلوق چیزی نیست جز تجلیات مشیت اولیه که همان بسیط حقیقی باشد. کلام جمال قدم در این باره چنین است که میفرمایند: "... قل ان بسیط الحقیقه لهی الکلمة الاولى طوبی لمن عرف مراد الله

و اتخاذ هذا الصراط لنفسه سبيلا . ان الاشياء تحققت منها و برئى فى كل شئى تجليها و سلطانها، ان اعرفوا لحن القول و كونوا على الصراط بالحق مستقيما . كل شئى بدء منها و ينتهى اليها... قد خلقنا المكنات بالمشية الامكانية و انها لهى الكلمة العليا التى ظهرت بسلطان كان على العالمين مشهودا ... (٨) جمالقدم در لوح ديگرى نيز که به لوح بسيط الحقيقه اشتهاړ يافته مفصلا در باره اين موضوع بحث فرموده اند. اين لوح که در مجموعه اقتدارات به طبع رسيده (٩) در جواب حسين نامى است که ظاهراً از صحت و سقم قول حکماء در باره قضيه بسيط الحقيقه کل الاشياء سنوال نموده بوده است (١٠). جمالقدم در اين اثر مراد از "اشياء" و مقصود از "کل" را شرح ميفرمايند و سپس بيان ميديارند که مقصود حکيم از بسيط الحقيقه کل الاشياء اين نبوده که واجب الوجود منحل به وجودات غير متناهيه شده بلکه ابصار حديده در کل اشياء آيات احديه را مشاهده مينمايند چه که جميع اشياء مظاهر اسماء الهيه بوده و هستند و حق لم يزل و لايزال مقدس از صعود و نزول و حدود و اقتران و ارتباط بوده و خواهد بود . جمالقدم پس از شرح دو نوع توحيد وجودى و توحيد شهودى در اين اثر نيز همانند اثر منقول در فوق به اعتبارى قضيه بسيط الحقيقه را راجع به مشيت اوليه (يا الذكر الاول) دانسته چنين ميفرمايند :

"... و در مقامى کل ما ذکر او يذکر يرجع الى الذكر الاول چه که حق جل و عز غيب منيع لايدرك است. در اين مقام کان و يكون مقدسا عن الازکار و الاسماء و منزها عما يدركه اهل الانشاء السبيل مسود و الطلب مردود ... (١١) بنا بر آنچه گذشت و مطابق نصوصى که نقل شد قاعده بسيط الحقيقه در آثار امرمبارک صحيح و متين است. تا زمانى که از بسيط حقيقى مشيت اوليه مراد شود. نکته اى که در اين مقام بايد تشریح شود آن است که هر چند مراد از بسيط حقيقى مشيت اوليه يا کلمه عليا يامطلع ظهور است اما اطلاق بسيط حقيقى به مشيت و کلمه نيز فقط در مقام "تجريد" مشيت اوليه صحيح است و نه در مقام "تحدید" آن، چه مشيت اوليه را دو مقام است : در مقام اول يا مقام تحدید، مشيت اوليه محدود به حدود و مسمى به اسماء و صفات است و در اين مقام اطلاق بسيط حقيقى بر مشيت اوليه خطا است . اما مقام ثانوى مشيت اوليه مقام تجريد يا مقام باطنى مشيت اوليه است که در اين مقام مشيت اوليه از حدود و اسماء مقدس و مبرا است ، در چنين مقامى مشيت اوليه همان بسيط حقيقى است و اطلاق بسيط حقيقى بر مشيت اوليه صحيح و صواب است . بديهى است که در اين مقام هم از بسيط حقيقى بسيط اضافى و نسبى مراد ميشود و نه بسيط مطلق چه بسيط مطلق که از هر نوع معرفتى مقدس و غير قابل شرح و توصيف و عرفان است همان ذات الهى است . عصاره کلام آن که مراد از بسيط الحقيقه کل الاشياء ذات الهى نيست بلکه مشيت اوليه است و مراد از بسيطى که مشيت اوليه است بسيط نسبى و اضافى است و نه بسيط مطلق چه بسيط مطلق مقترن با ذات الهى است و ذات الهى کل اشياء نيست .

صذور و ظهور

از اهم مسائل ديگرى که اهل عرفان بدان پرداخته اند و آثار امر بهائى نيز تجلى گاه بعضى از جنبه هاى آن شده است مسئله "خلقت" است . در نظر بعضى از اهل عرفان خلقت مخلوقات با ظهور مخلوقات از ذات الهى حاصل آمده است . امر بهائى "ظهور" مخلوقات از ذات الهى را نميپذيرد و در مقابل به "صذور" مخلوقات ، آن هم نه از ذات الهى بلکه از مشيت اوليه تاکيد مينمايد. قيام ظهورى اشياء به ذات الهى يا خلقت ظهورى مورد نظر عرفاء همانند بوجود آمدن شجر از بذر است که در انتهای اين جريان از بذر چيزى باقى نماند و در اثر ظهور شجر، بذر کينونت خود را از دست ميدهد. نحوه بوجود آمدن خلق

از ذات الهی به طریق " ظهور " که منجر به از دست رفتن کینونت ذات الهی گردد طبیعتاً مورد قبول نتوان بود. اما نوع دیگر خلقت ، خلقت صدوری یا قیام صدوری اشیاء به ذات الهی است و آن نظیر شعاعی است که از شمس بوجود میاید ولی تحقق وجودی شعاع از شمس مقتزن با اضمحلال و از دست رفتن کینونت شمس نیست . در آثار بهائی خلقت از طریق صدور مقبول و مصاب است و نه از طریق ظهور . به این معنی که حق خلق را به مشیت اولیه صادر فرمود و خود در مقام کینونت خود باقی ماند بدون آن که در خلق حلول نماید یا جزئی از ذات خود را در مخلوق به ودیعه گذارد و یا از مرتبه غنا و استغنای خود تنزل نماید. حضرت عبدالهء در تشریح این موضوع در *مفاوضات* چنین میفرمایند: " حقیقت ذات احدیت که جمیع کاینات به او وجود یافته متفق علیه است اما تفاوت در اینجاست که صوفیه میگویند حقائق اشیاء ظهور واحد حقیقی است و انبیاء میفرمایند صادر از واحد حقیقی است و تفاوت میان ظهور و صدور بسیار است. تجلی ظهوری عبارت از آن است که شئی واحد در صور نامتناهی ظاهر شود مثلاً حبه که شئی واحد است و دارنده کمالات نباتی است چون ظهور نماید به صور نامتناهی اغصان و اوراق و شکوفه و اثمار منحل گردند این را تجلی ظهوری گویند و اما تجلی صدوری این است که آن واحد حقیقی در علو تقدیس خویش باقی و برقرار و لکن وجود کائنات از او صدور یافته نه ظهور. مثلش مانند آفتاب است که شعاع از او صادر و بر جمیع کائنات فائض ولی شمس در علو تقدیس خود باقی تنزلی از برای او واقع نه و بصور شعاعیه منحل نگردیده و در هویت اشیاء به تعینات و تشخصات اشیاء جلوه ننموده قدم حادث نگردیده غنای مطلق اسیر فقر نشده کمال محض نقص صرف نگردیده ... " (۱۲)

با توضیح این نکته ، مطلب دیگری که در مقارنه معارف امر بهائی با عرفان اسلام روشن میگردد آن است که از نظر امر بهائی ذات الهی را در اشیاء عالم خلقت حلولی نیست. چه حلول، دخول، خروج و صفاتی از این قبیل کل در بحث از مراتب مخلوقات صحیح است . آنچه امر بهائی تعلیم میدهد آن است که ذات الهی در مرایای وجود مخلوقات تجلی کرده است بدون آن که در آنها داخل شود و یا حلول نماید، نظیر شمس که در مرتبه امتناع خود باقی میماند اما اشعه صادره از او در آینه متجلی میگردد بدون آن که مفهوم تجلی، مفهوم تنزل یا حلول یا دخول را در ذهن متبادر سازد. نو باره در این مقام به حجر زاویه عرفان بهائی اشاره کنیم و تاکید نمائیم که اصل اساسی در جمیع این مباحث آن است که ذات الهی در ارتفاع و امتناع خود باقی بماند و مقدس از هر انتساب و اسم و صفتی قرار گیرد.

عوالم خلق و امر و حق

نکته دیگری که اهل عرفان بدان اعتقاد جسته اند و از مباحثی که تا کنون مطرح گشت قابل استنتاج است آن است که غالب اهل عرفان وجود را متشکل از دو عالم در نظر گرفته اند : اول عالم حق و دوم عالم خلق . به این معنی که در وجود خالق است و مخلوقی و لاغیر. وجودی به عنوان خالق در عالم وجود قابل تشخیص و اثبات است و بقیه عالم وجود به عنوان مخلوق نتیجه صنع او و مخلوق به فرمان اوست .

امر بهائی در تقسیم عالم وجود به عالم حق و خلق عالم دیگری را نیز می افزاید که عبارت از عالم امر است . در نظام فکری و عرفانی بهائی عالم امر محور اصلی تفکرات دیگر واقع گشته و مفاهیم بسیار متداول در فرهنگ اصطلاحات بهائی یعنی " مظهر امر " ، " مظهر ظهور " ، " امر الهی " ، " مشیت

اولیه* ، " کلمة الله " و غیره با این عالم ارتباط مستقیم یافته است . حضرت عبدالبهاء در توضیح عوالم ثلاثه در لوحی چنین میفرمایند : " ... عوام عرفاء گمان نموده اند که وجود محصور در دو موجود یکی حق و یکی خلق ، حق را باطن اشیاء دانسته اند و خلق را ظاهر اشیاء . ولی اهل حقیقت وجود را در سه مرتبه بیان نموده اند حق و امر ، که عبارت از مشیت اولیه است ، و خلق . و مشیت اولیه که عالم امر است باطن اشیاء است و جمیع کائنات مظاهر مشیت الهیه است نه مظاهر حقیقت و هویت الهیه الاله الامروخلق... " (۱۳)

در همین باره شرحی نیز در *مفاوضات* مندرج است که مطالعه دقیق آن این مبحث را روشن تر خواهد نمود. (۱۴) بیان حضرت عبدالبهاء در لوح شرح *فصّ* نگین اسم اعظم نیز شارح سطوح ثلاثه عالم حق و عالم امر و عالم خلق است به فرموده مبارک : " ... عالم حق مصدر فیض جلیل است و عالم امر مرآت صافیة لطیف که مستبنا از شمس حقیقت است و عالم خلق مصدر اقتباس انوار است ... " (۱۵)

حضرت رب اعلی در تشریح علیّت عالم امر در صحیفه *عدلیه* چنین میفرماید :

" ... اشخاصی که علت وجود ممکن را ذات حق و به ربط فیما بین (فیما بین ذات حق و مخلوقات) قائل گشته کافرند لاجل آن که علت فرع اقتران با معلول و ربط فرع وجود اثنتینیت است و هر دو مقام باطل محض است . بل حق واقع ذات حق است و خلق ممکن و شئی سوای خلق ممکن معقول نیست و لم یزل حق حق است و معروف شئی نیست و لایزال خلق خلق است و اقتران با ذات ممکن نیست و از آنجائی که خداوند قدیم خلق را بجهت عرفان قدرت متجلیه در ایشان خلق فرموده و ثواب و عقاب را علت همین امر فرموده خلق فرموده مشیت را (عالم امر) لامن شئی به علیت خود مشیت بلا کیف و لایبان و بعد از آن خلق فرمود کل اشیاء را به علیّت او ... " (۱۶)

نکته ای که پس از شرح و بسط عالم امر باید مطرح شود تکرار این نکته است که هر نوع تفکر، ارتباط، تعلق و شائتی که در عرفان اسلامی بین مخلوق و ذات الهی یا بین عالم خلق و حق موجود است در عرفان بهائی بین عالم خلق و عالم امر موجود تواند بود و عالم حق مقدستر و رفیعتر از آن است که محل تفکر، ارتباط و یا تعلق شئون مختلفه عالم خلق قرار گیرد. با این توضیح خواننده بصیر در خواهد یافت که عالیترین مرتبه شناسائی و عرفان که در تصوف اسلامی معرفت خدا در نظر گرفته میشود در امر بهائی به معرفت مظهر خدا به اتمام میرسد، چه خداوند ذاتی نیست که آن طور که هست نزد احدی معروف گردد.

فنا

در عرفان اسلامی هدف غائی سیر و سلوک عرفاء و آخرین وادی یا مقامی که سالک در انتهای سلوک خود به آن فائز میشود وادی فنا است، یعنی پس از آن که سالک از همه مقامات و مراحل سیر و سلوک گذشت به حقیقت فائز میشود و بنا به قول عرفاء در ذات الهی فانی گشته و در حق به بقای همیشگی میرسد. (۱۷) در عرفان امر بهائی امکان وصول به چنین مقامی برای احدی میسر نیست چه رتبه فنا نیز در فنای در کلمة الله یا عالم امر به پایان میرسد و وادی عالم امر که عالم حق است مقدستر و مرتفعتر از آن است که امکان یگانگی مخلوق با او میسر گردد. این است که در امر بهائی آخرین مرحله معرفت و غایت

سیر و سلوک معرفت مظاهر امر و فنای در کلمه الله است . بیان صریح حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا فضل الله ابن بنان الملك شیرازی گویای حقیقت مطلب در این باره است که میفرماید :

" ... و اما مقام فنا در نزد صوفیه آنان را گمان چنان که حقیقت حادثه ممکن است مجرد از عالم حدوث نماید و به اوصاف قدیم متصف گردد نظیر آتش و آهن که از صفت حدیدی مجرد حاصل نماید و صفت نار در او ظاهر و آشکار گردد و این مقام را گویند به ریاضت و سلوک حاصل گردد و ظهور آن را به توهم تصور در خود مینموندند لهذا انا الحق میگفتند و حال آن که حادث از صفت حدوث که لازمه ذاتی اوست مجرد نتواند چه که لزوم ذاتی اوست و لزوم ذاتی انفکاک از ذات شئی ننماید اما در الواح الهیه ذکر مقام فنای از خود و بقای بالله هست مقصود از فنا در الواح الهیه این است که انسان بکلی خود را فنای حق کند یعنی منقطع از هر چیز گردد و روح و قلب و جسم و راحت و سرور و نعمت و عزت و جمیع شئون شخصی خویش را فدای حق نماید و از لذائذ و هواجس عالم ناسوت درگذرد و مجرد از شئون بشری خویش نماید و بنار محبت الله برافروزد و لسان به ذکر و ثنای حق بگشاید و به اوصاف تقدیس و تنزیه متحلی گردد و به تربیت خویش و هدایت نفوس پردازد یعنی جمیع شئون متعلق بخود را فدا و فنا نماید چون به این مقام رسد البته پرتو عنایت بر افروزد و حجیات بیگانگی بسوزد و اراده و مقصدی از برای او نماند در تحت اراده الهی متحرک گردد و به نفثات روح القدس زنده شود اما آتش و حدید هر دو از عالم عنصر است ، ممکن است متصف به صفات یکدیگر شوند ولی قدم و حدوث را اتصال و اتحاد و مشابهت ممنوع و محال است..." (۱۸)

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر میفرماید: " ... تا توانی به صفات و اخلاقی مبعوث شو که به کلی در سبیل الهی محو و فانی شوی یعنی اثر وجود در تو نماند کالمیت بین یدی الفسال یحرکه احکام الله بارادة من الله معنی کالمیت بین یدی الفسال این است که به کلی خواهش و نیتی و فکری و ذکری از برای انسان نماند و فانی در تعالیم الهی گردد و مفتون اوامر رحمانی بآن قوت متحرک گردد و بآن تعالیم عامل شود و به آن اخلاق متخلق این است مقام فنای فی الله و بقای بالله ... " (۱۹)

مفهوم فنا در آثار بهائی که از دقت در آثار فوق و مطالعه سایر آثار مبارکه حاصل میگردد عبارت از آن است که انسان وجود، تمایلات و مایملک خود را در برابر حق معوم داند و خود را به چیزی نگیرد و نیز دنیا و مافیها را در مقابل عظمت الهی فانی و بی ارزش پندارد.

تأویل و باطن

از اهم قضایای دیگری که در عرفان اسلامی مورد توجه اهل عرفان واقع شده قضیه " تأویل " و اعتقاد آنان به وجود باطنی در آیات الهی در مقابل صورت ظاهری آنها است. تأویل در لغت مشتق از کلمه " اول " است و مقصود از تأویل در شرح و بسط آیات و احادیث اسلامی معمولاً آن است که به باطن یا اصل اولیه مطلب توجه گردد. بنابراین کوشش برای ارائه معنی باطنی و معنوی مطالب تأویل محسوب شده و شرح و بسط ظاهری و توجیه و توضیح نکات دستوری و قواعد صوری حاکم بین کلمات عبارت از تفسیر در نظر گرفته شده است .

جمال قدم با توجه به تأویلاتی که در آثار عرفاء معمول و متداول گشته در لوح مهمی که در کتاب *اقتدارات مندرج* است چنین میفرمایند:

"... از قبل بعضی نفوس خود را اهل طریقت نامیده اند چنانچه آثار آن نفوس حال در ارض موجود است طوائف مختلفه هر يك طریقی اخذ کرده اند، اسلام از آن نفوس متفرق شد و از بحر اعظم خلیج ها خارج نمودند تا آنکه بالاخره بر دین الله وارد شد آنچه وارد شد. اسلام با آن قوت عظیمه از اعمال و افعال منتسبین او به کمال ضعف مبدل شد چنانچه مشاهده نموده و مینمایند بعضی از نفوس که خود را درویش مینامند جمیع احکام و اوامر الهی را تأویل نمودند، اگر گفته شود صلوة از احکام محکمه الهی است میگویند صلوة به معنی دعا است و ما در حین تولد به دعا آمده ایم و صلوة حقیقی را عمل نموده ایم و این بیچاره از ظاهر محروم است تا چه رسد به باطن. اوهامات نفوس غافله زیاده از حد احصاء بوده و هست باری از تنبلی و کسالت جمیع اوامر الهی را که به مثابه سد محکم است از برای حفظ عالم و امنیت آن تأویل نمودند و در تکایا انزوا جسته جز خورد و خواب شغلی اختیار ننموده اند و در معارف آنچه گفته شود تصدیق مینمایند و لکن اثر حرارت محبت الله تا حال از ایشان دیده نشد مگر معدود قلبی که حالات بیان را یافتند و فی الجمله بر مقصود از ظهور آگاه گشتند بعضی از این تأویلات که در بیان حکمت ذکر شد هر يك در مقام خود صحیح است چه با اصول احکام الهی مخالف نیست آیاتی که در اوامر و نواهی الهی است مثل عبادات و دیات و جنایات و امثال آن مقصود عمل به ظاهر آیات بوده و خواهد بود و لکن آیات الهی که در ذکر قیامت و ساعت چه در کتب قبل چه در فرقان نازل شده اکثر ما وک است و لایعلم تأویله الا الله این مراتب در کتاب ایقان واضح و مبرهن است هر نفسی در آن تفکر نماید آگاه شود بر آنچه از نظر کل مستور بوده..." (۲۰)

حضرت عبدالبهاء نیز در باره تأویل عرفاء میفرمایند:

"... باید دقت در نصوص الهیه کرد و احکام شریعت الله مجری داشت و از تأویل عرفاء و تشویش حکماء احتراز و اجتناب نمود زیرا نفوس را منجمد و افسرده و کسل و لاپبالی و پریشان و سرگردان نماید و عاقبت ملت الهیه ذلیل و حقیر و در انظار عمومی گروه فسقه و فجره محسوب دارد..." (۲۱)

شرح مسئله تأویل و باطن و مطالعه ابعاد کلامی، مذهبی و اجتماعی آن درای صفحات معدود این مقاله است اما علاقمندان به مطالعه قضیه تأویل میتوانند به کتبی نظیر *الاتقان فی علوم القرآن* اثر جلال الدین سیوطی و به ذیل "علم التأویل" در کتاب *کشف الظنون* اثر حاجی خلیفه رجوع نمایند.

یکی از اصول اساسیه ای که در ام الکتاب اهل بهاء وضع گشته و در الواح و آثار عدیده دیگر نیز مورد تاکید و تصریح قرار گرفته نهی از تأویل آیات و کلمات الهیه و لزوم تمسک به ظاهر شریعت الله است تا وحدت جامعه محفوظ بماند و تشتت آراء و نفوذ تأویل شخصی، ابتعاد افراد از یکدیگر را سبب نگردد و تشکیل نحل و فرق مختلفه را مانع شود. (۲۲) در امر بهائی آزادی فردی عباد در فهم شخصی ایشان از آثار و آیات الهیه محفوظ مانده و هر کس طبیعتاً مختار است که بنابر هوش و نوق و تجربیات خود در آیات الهیه و ظواهر و باطن آنها به تفکر و تعمق پردازد و مفاهیم و معانی آن را در حد مقدرات خود درک نماید.

با این وصف افراد را حق آن نیست که مفاهیم خود را از کلمات الهیه بر دیگران تحمیل نمایند یا در صدد آن برآیند که با ابراز مفاهیم شخصی خود از آیات الهیه، گروهی را به موافقت و یا مخالفت خود و دیگران برانگیزند و در جامعه امر سبب تحزب و تشعب نفوس گردند. نظریات و استنباطات شخصی افراد اگر چه ممکن است اصیل و صحیح باشد اما فقط در حد نظریات شخصی معتبر و محترم است ولی تکلیف جامعه تبعیت از نصوص صریحه الهیه است و نه پیروی از افکار و آراء شخصی. در امر بهائی آنچه از قلم شارع امر عزّ نزول یافته و آنچه از اقلام مبین آیات صادر گشته محتوم و واجب الاتباع است، اما آنچه در این آثار وضع و تشریح نگشته به عهده معهد اعلی است تا به تناسب اوضاع و احتیاجات عالم انسانی آنچه را مصلحت دانند وضع و تشریح نمایند و اگر توضیح و تشریح مطلبی ضروری تشخیص داده شود به شرح و بسط آن پردازند. با این وصف معهد اعلی نیز تأویل آیات، به معنی بیان مقاصد و منویات باطنی آیات الهیه را از وظائف و تکالیف خود ندانسته و اصولاً چنانچه حکم کتاب الهی و سایر آثار مبارکه بهائی است ابواب تأویل و توجه به باطن کلمات که در بین اهل عرفان باب و متداول بود مسنود گشته است.

انبیاء و اولیاء

مسئله دیگری که در آثار اهل عرفان و تصوف تجلی یافته و با اصول عرفان بهائی نمیتواند تطابق داشته باشد غلوّ بعضی از اهل عرفان در مسئله ولایت و افضلیت دادن رتبه اولیاء بر رتبه انبیاء است. حضرت بهاءالله در لوحی که به تاریخ ۱۱ صفر ۱۳۰۲ هـ ق مورخ و به امضای خادم الله به اعزاز حضرت ورقای شهید صادر گشته به بیانی اکید و شدید به خطای رجحان اولیاء بر انبیاء تصریح فرموده اند. در این اثر منبع چنین میفرمایند:

"شهد الخادم بما شهد الله و اعترف بما اعترف به القلم الاعلی قبل خلق الاشیاء ... جمیع پروزات و ظهورات و ولایت و اوتاد و اقطاب و نقباء و نجباء و آنچه ذکر شده از مقامات حمیده نزد عباد بکلمه آن حضرت (حضرت نبوی) ظاهر شده و به مقامات عالیّه فائز گشته اند بعضی از عرفاء هم گفته اند آنچه را که شایسته نبوده بعضی باطن درست کرده اند و خود را از اهل آن دانسته اند لعمرالله در ساحت حق از بعوضه پستترند عارف بی انصافی گفته مقام نبوت مقام نباء است و مقام مکاشفه و مشاهده فوق آن است ثانی را مقام اولیاء و اول را مقام انبیاء دانسته این بی بصر بی حقیقت این قدر ادراک ننموده که نباء انبیاء بعد از مکاشفه و مشاهده بوده بلکه ایشان نفس مشاهده و مکاشفه و حقیقت آن بوده اند بهم ظهر کل امر حکیم و کل سرّ عظیم معدن نبوت و ولایت انبیاء بوده اند و به کلمه انبیاء اولیاء در ارض ظاهر، باری اکثری از عباد به هوئی نطق نموده و مینمایند ... " (۲۳)

و حضرت عبدالبهاء دربارۀ همین مطلب چنین میفرمایند:

"... اما امکان حصول مقام انبیاء از برای جمیع خلق این ممکن نه زیرا خلق به مراتب است ما نون ادراک مافوق را ننماید و خلقتک اطوارا، سنگ خارا یا قوت حمراء نگرند و خرف و صدف لوء لوء لاء نشود، حضرت قدوس در ظل حضرت اعلی بودند نه مستقل لکن حضرت عیسی و حضرت رسول ذات مستقل. مؤمنین این ظهور به مقام انبیاء بنی اسرائیل رسند اما نه انبیای اولوالعزم زیرا آنان ظهور کلی بودند.

باری مظاهر کلیه الهیه که بالاستقلال اشراق فرمودند مقامی دیگر دارند و شائی دیگر هیچ نفس به مقام و رتبه آنان نرسد. " (۲۴)

واضح است که اصطلاح ولی و جمع آن یعنی اولیاء در آثار بهائی مخصوصاً در آثار جمال قدم به وفور مذکور شده و در اغلب مواقع به معنی لغوی آن که مقرب ، ناصر ، دوست و از این قبیل میتواند باشد به کار رفته است . بر عکس " اولیاء الله " که معنی خاصی در مصطلحات صوفیانه دارد ، اولیاء الله در آثار امر بهائی فاقد معنی اصطلاحی و حاکی از معنی لغوی آن است . اصطلاح " ولی امر " و " ولی امرالله " البته از این مقوله خارج است چه این اصطلاح به صورت لقبی علم برای حضرت شوقی ربانی در آثار حضرت عبدالبهاء به کار رفته و " ام الاولیاء " نیز لقب اختصاصی مادر آقا محمد کریم عطار تعیین شده است .

تا اینجا به بعضی از اهم آراء و نظریات اهل تصوف و عرفان اشاره شد و شرحی بسیار مختصر و مجمل درباره آنها مرقوم گشت ، آنچه در ذیل مذکور میگردد مطالعه بعضی از مناسک و آداب اهل عرفان است که با توجه به تعالیم امر بهائی مورد بررسی قرار میگردد .

ریاضات شاقه و اعتکاف

از جمله آداب مهمه و مناسک اهل تصوف اجتناب از خلق و تحمل ریاضات است که به عنوان وسیله ای برای حصول روحانیت و تصفیه نفس در بین اهل تصوف معمول و متداول بل لازم و واجب بوده است . در اجرای این مناسک بر سالک فرض بوده است که در طلب مقصود مشقات نفسانی را تحمل نماید و " نفس خود را از جهت حصول و حال مطلوب هر قدر تواند به زجر آورد و آنچه موافق با طبع است ترک کند و نفس را تمرین دهد بر تحمل کارهای مخالف آن " . (۲۵) همچنین بر سالک واجب بوده است که از خلق خلوت گزیند و خلوت بنا به قول شاه نعمت الله ولی عبارت از مجموعه ای است از چند گونه مخالفت نفس و ریاضات از تقلیل طعام و قلت منام و صوم ایام و قلت کلام و ترک مخالطت انام و مداومت ذکر ملك علام نفی خواطر . (۲۶)

در نهی از این گونه آداب و مناسک جمال قدم به صریح عبارت در کلمات فردوسیة چنین میفرماید :
" ... کلمه الله در ورق دهم از فردوس اعلی یا اهل ارض انزواء و ریاضات شاقه به عز قبول فائز نه صاحبان بصر و خرد ناظرند به اسبابی که سبب روح و ریحان است امثال این امور از صلب ظنون و بطن اوهام ظاهر و متولد لایق اصحاب دانش نبوده و نیست بعضی از عباد از قبل و بعد در مغاره های جبال ساکن و بعضی در لیالی به قبور متوجه بگو بشنوید نصیح مظلوم را از ما عندکم بگنرید و به آنچه ناصح امین میفرماید تمسک جوئید لاتحرموا انفسکم عما خلق لکم ... " (۲۷)

و نیز حضرت بهاء الله در لوح علی میفرماید : " ... جمعی در جزایر بوده و هستند که خود را از اکل و شرب منع نموده اند و با وحوش انس گرفته اند ولیالی و ایام به ریاضات شاقه مشغول اند و به انکار ناطق معذک احدی از آن نفوس عندالله مذکور نه مع آنکه خود را از اقطاب و ادبای و اوتاد و افراد ارض

میشمرند و الیوم رداء افعال و اکلیل اعمال ذکر اعظم در ظاهر و باطن بوده انه لکلمة التي بها فصل بين كل حزب ... " (۲۸)

و نیز حضرت عبدالبهاء ضمن بیانات شفاهی خود که در بدایع الاثار مذکور گشته چنین میفرماید :
" ... بعضی بر آنند که بواسطه ریاضت و گوشه نشینی تعدیل اخلاق و تقرب الی الله حاصل میشود اما مسلک انبیاء و تعالیم آنها این است که انسان باید صحت داشته باشد و مشغول باشد تا بتواند خدمت به عالم انسانی نماید اگر از ضعف بنیه و بیکاری انسان ظلم به کسی ننماید این از برای او کمالی نیست بلکه کمال در این است که قدرت و مشغولیت داشته باشد و ظلم نکند مثلاً اگر کسی فلسفی نزد او موجود نباشد کرم و بخل او معلوم نگردد اما در حالت ثروت و غنا این کمال و نقص او معلوم و ظاهر شود ... " (۲۹)

نتیجه انزوا و اعتکاف که ممکن است به صورت تنبلی و بی کاری و اجتناب از فعالیت های اجتماعی و سازنده ظاهر شود و اضحاً با تعالیم بهائی مطابقت نتواند داشت . جمال قدم در تصریح به این نکته در کلمات فروسیه میفرماید : " ... از جمله عرفای ملت اسلام بعضی از آن نفوس متشبث اند به آنچه که سبب تنبلی و انزوا است لعمرالله از مقام بکاھد و بر غرور بیفزاید از انسان باید ثمری پدید آید انسان بی ثمر به فرموده روح به مثابه شجر بی ثمر لایق نار ... " (۳۰)

شیخ و مراد

نکته دیگری که در آداب اهل تصوف بر آن تاکید گشته آن است که صوفی در طریق سیر و سلوک خود باید به دامن کسی که از او به " پیر " ، " شیخ " ، " مراد " ، " ولی " و امثال این اسما تعبیر شده بپیوندد تا به مدد و هدایت او به سیر و تزکیه نفس پردازد و به کمالات روحانیه فائز گردد. در آثار عرفاء فصول مفصله در لزوم و شرائط تبعیت از پیر و مرشد و قطب به چشم میخورد. قطب ، شیخ یا غوث در نظر اهل تصوف تصدی تہذیب ، هدایت ، تربیت و ایصال سالک را به حق به عهده دارد. چنین رهبری مطابق اعتقادات صوفیه باید در جمیع شئون و مراحل سیر مورد تبعیت سالک قرار گیرد چه تبدیل طبیعت سالک و تکامل روحی و عرفانی او در گرو چنین متابعتی است . اگر سالک به دامن شیخ تمسک نجوید و از عهده تبعیت او برنیاید خلق جدید پیدا ننماید و به معارج روحانیه فائز نگردد. (۳۱)

نظام فکری و عملی امر بهائی پیر، و شیخی را قافله سالار راه سالک نمیشناسد و امر سلوک و تصفیه نفس باید به صورت عملی فردی و کوششی شخصی تلقی گردد ، چه مطابق تعالیم امر بهائی سالک را جز مظهر امر، کلمه الهیه ، تمسک به ذیل میثاق و توجه به مثل اعلای تعالیم بهائی احتیاجی به شخص و یا امر دیگر برای سلوک در مراتب عرفانی نیست . چنین اعتقادی طبیعتاً مبتنی بر اعتقاد امر بهائی بر لزوم تأسیس وحدت در جامعه انسانی است . تبعیت از شیوخ مختلفه و عدم حصر توجه به مرکز واحد واضحاً میتواند مبداء انشقاق و اختلاف در رأی و عمل افراد در جامعه گردد و این دقیقاً آن چیزی است که امر بهائی به شدیدترین وجه ممکن از آن اجتناب نموده و اصول و مؤسساتی را بوجود آورده است تا در مقابل تحزب و تشعب که مبداء اصلی تولید فساد در ادیان و شرایع ماضیه بوده مقاومت نماید .

مسئله دیگری که در جهان تصوف اسلامی اهمیت و ارزش بسیار پیدا نموده مسئله " ذکر " است . ذکر عبارت از تکرار کلمه و یا عبارتی خاص است که به قصد تقدیس ذات الهی و یا به خاطر آوردن او بر جمع احیان و اوان حیات ناسوتی از زبان سالک دائماً جاری میگردد و بیان " انکار " در بعضی از فرق تصوف با مراسم و آداب خاصی همراه میشود . ذکر گاهی در ضمیر و قلب صورت میگیرد و چنین ذکرى به " ذکر خفی " موسوم است و گاهی تکرار عبارتی به صوت بلند معمول میشود که آن را " ذکر جلی " مینامند . کیفیت برگزاری مراسم ذکر در طرائق مختلفه اهل تصوف متفاوت است اما بطور کلی مقصود از ذکر تکرار مداوم عباراتی نظیر " لا اله الا الله " ، " سبحان الله " ، " الحمد لله " ، " الله اکبر " ، " استغفرالله " و یا ذکر اسماء و صفات الهیه است که صوفی آنها را مرتباً ادا میکند تا خشیت ، رحمت ، علم و سایر صفات و کمالات ذات الهی را از خاطر نبرد و دائماً به وجود خداوند و نظارت او بر امور بندگان خود " متذکر " باشد . بنا به قول مستملی بخاری در شرح *التعرف* " حقیقت ذکر آن است که هر چه جز مذکور است در ذکر فراموش کنی " (۳۲)

مراسم ذکر جلی در بعضی از فرق تصوف با رقص و نوا و هلهله و اشعار عرفانی نیز همراه میشود و گاهی در چنین مراسمی سالکین به کلی از خود و امور حول خود بی خود میشوند .

ذکر به معنی متذکر بودن و وجود خدا و عظمت و جلال او را دائماً در نظر داشتن البته امری ممدوح است و در امر بهائی وظیفه فردی هر يك از افراد مؤمنین است که در جمیع احوال و شئون حیات خود به وجود خداوند متذکر باشد و او را ناظر و حاضر بر احوال مؤمنین بداند . ذکر جلی و برگزاری آن در بین بهائیان نیز در کتب تواریخ ثبت شده است از جمله حضرت ولی امرالله در کتاب *قرن بدیع* به نقل از میرزا آقا جان خادم الله بیان فرموده اند که در اثرشدت مشاغل و آلام و احزان وارده روزی در ایام اولیه نوره بغداد جمال قدم فرمودند : " ... به این عباد بگو این ذکر را بخوانند هل من مفرج غیرالله قل سبحان الله هوالله کل عباد له و کل بامرهم قانعون . این انکار منیعه را پانصد بار بل هزار بار شب و روز در حال نوم و یقظه تلاوت نمایند شاید جمال الهی کشف نقاب کند و انوار سبحانی از مشرق اراده رحمانی بر عالم و عالمیان اشراق نماید ... " (۳۳)

و در تاریخ نبیل زرنندی در وصف ایام حبس جمالقدم و همراهان در سیاه چال از قول جمالقدم چنین مذکور است که : " ... پای ما در زنجیر و گردن ما در اغلال بود . ما در وصف رویروی هم نشستیم بودیم . نزدیک طلوع فجر در هر شب ذکرى به آنها میگفتیم که به صدای بلند میخواندند . صف اول میگفتند ' قل الله یکنی من کل شئی ' ، صف دیگر جواب میدادند ' و علی الله فلیتو کل المتوکلون ' . زندان به قصر شاه نزدیک بود . صدای انکار مؤمنین به گوش ناصرالدین شاه میرسید و با وحشت میپرسید این صدا چیست و از کیست . می گفتند صدای ذکر بابیان است که در سیاه چال محبوسند ... " (۲۴)

در آثار حضرت باب اوراد و اذکار مختلفه و دستور تکرار آنها فراوان به چشم میخورد . فاضل مازندرانی در کتاب *امر و خلق* بعضی از این اذکار را نقل نموده اند ، فی المثل بنا به تصریح جناب فاضل

از ادعیه و اوراد صادر از حضرت نقطه است که برای هر مطلبی خصوصاً برای فرج نو هزار و نود و هشت بار در يك مجلس ^۱ یا الله المستغاث ^۲ با توجه و حضور قلب خوانند و برای هر حاجتی بویست و هشتاد و يك بار ^۳ اللهم انك مفرج كل هم و منقس كل كرب ^۴ ... (۲۵)

در آثار بهائی اگر چه در لزوم تکرار این قبیل انکار به حد تکرار انکار در شرع بیان حکمی صادر نشده است اما قضیه ذکر به معنی اعم آن که عبارت از یادداشتن و یاد آوردن صفات و کمالات الهیه باشد بسیار مورد تأکید قرار گرفته است. از جمله در بیان اهمیت ذکر جمالقدم میفرمایند:

... مصباح دل حب الله بوده او را به دهن ذکر برافروز تا به اعانت دهن ذکریه مصباح حبیه بکمال نور و ضیاء ظاهر شود و از آن نور باطن عالم ظاهر منور گردد ... (۳۶)

با وجود این قبیل نصوص و نظائر آنها که به مفهوم عام ذکر ناظر است، ذکر خفی و جلی به صورت متداول در بین اهل تصوف به عنوان رسمی از مراسم و آداب بهائی در نیامده ولی ناگفته پیدا است که در آثار مبارکه انکاری نازل گشته که تکرار آنها یادآور سابقه ذکر در عرفان اسلامی است، از جمله این انکار ذکر ^۵ الله ایهی ^۶ به تعداد ۹۵ مرتبه در شبانه روز است که از جمله فرائض اهل بهاء است همچنین به ندرت ذکر انکار دیگری نظیر ^۷ الهی ترانی متقطعا الیک و متمسکاً بک فاهدنی فی الامور ما ینفعنی لعز امرک و علومقام احبائک ^۸ برای حصول هدایت الهیه در انجام امور مختلفه به تعداد ۱۹ مرتبه توصیه شده است. (۳۷)

بدیهی است که ذکر الهی در کوچه و بازار در کتاب مستطاب اقدس نهی گشته و نزول چنین حکمی شاید ناظر به شیوع ذکر خفی و جلی در عالم اسلام بوده باشد. جمالقدم در کتاب مستطاب اقدس میفرمایند:

... لیس لاحد ان یحرک لسانه امام الناس اذ یمشی فی الطرق و الاسواق بل ینبغی لمن اراد الذکر ان ینکر فی مقام بنی لذکرالله او فی بینه هذا اقرب بالخلوص و التقوی ... (۳۸)

سماح

از اهم قضایای دیگر اهل تصوف که در عالم اسلام محل جرّ و بحث و فحص بسیار واقع شده مسئله ^۹ سماح ^{۱۰} است. سماح عبارت از شنیدن الحان، آواز و نغمات دل انگیز است تا بوسیله آن وجد و جذبۀ در فرد بوجود آید. سماح ممکن است محدود به لحن انسانی باشد و یا با نغمه آلات موسیقی همراهی گردد. سماح در نظر بسیاری از فقهاء حرام و در نظر اهل تصوف مباح بل ممنوع بوده است. سماح مطابق اعتقادات اهل تصوف وسیله تلطیف روح و تعالی احساسات و حصول جذبات روحانیه بوده و از آداب اصلی و مهم مجالس صوفیان محسوب میشده است. توجه اهل تصوف به موسیقی و عزت و احترامی که برای آن قائل بوده اند و مراقبتی که در حفظ و ترویج آن داشته اند موسیقی را در برابر فتاوی شدید فقهاء مبنی بر حرمت آن محفوظ داشته و در واقع یکی از موارث ارزنده ای که در نسلهای متوالی در بین اصحاب خانقاه محفوظ مانده سماح اهل عرفان است. (۳۹)

موقعیت امر بهائی نسبت به قضیه سماع کاملاً واضح و قطعی است ، چه در امّ الکتاب اهل بهاء جمال اقدس ابهی صریحاً به جواز اصغاء اصوات و نغمات شهادت داده و حدّی که برای آن معین فرموده اند آن است که اصغاء موسیقی انسان را از شأن ادب و وقار خارج نسازد. مسئله اصغاء اصوات و نغمات در آثار حضرت عبدالبهاء وسعت بیشتر پیدا نموده و الواحی که خطاب به بعضی از موسیقیدانان بهائی عز صدور یافته حاکی از تحسین و تمجید موسیقی و تشویق آنان در طی مراتب کمال در این هنر شریف است (۴۰).

اصطلاحات اهل تصوف

تا اینجا سعی بر این شد که بعضی از اصول فکری و عملی اهل تصوف را که با اصول و تعالیم امر بهائی در توافق و یا تغایر است به نحوی بسیار مختصر و فهرست وار شرح دهد اما نکته ای که توجه آشنایان به آثار عرفان اسلامی را در حین مطالعه آثار بهائی به خود جلب مینماید استفاده وسیع از اصطلاحات خاص عرفان در آثار مبارکه بهائی است . مطالعه تعاریف و نحوه کار برد این اصطلاحات در آثار عرفاء و مقایسه آنها با متون و آثار مبارکه بهائی از زمینه های بسیار دل انگیز و پر اهمیت در مطالعه کیفیت ارتباط عرفان اسلامی با آثار و فرهنگ امر بهائی است . صفحات معنود این مقاله مانع از آن است که بحثی مفصل و مشبع در این زمینه به میان آید چه این مطلب خود موضوع جداگانه و شایسته مطالعات جداگانه است اما ناگفته بر مطلعین بر معارف اهل عرفان روشن است که عرفاء را در مراتب و معانی و مفاهیم اصطلاحاتی چون : توکل ، خوف ، رجا ، قناعت ، رضا ، خشیت ، فناء ، حجاب ، تجلی ، قرب ، بعد ، سبحات جلال ، علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین و دهها اصطلاح دیگر آثار عدیده و رسائل مخصوصه موجود است . این قبیل اصطلاحات و نظائر آنها در متون معمولی و متون عرفانی امر بهائی به کار رفته و بعضی از این اصطلاحات حتی مورد شرح و تفسیر و تعریف و توصیف نیز واقع گشته است ، به عنوان مثال حضرت عبدالبهاء در شرح توکل که از اصطلاحات خاص عرفانی است چنین میفرماید:

« هو الابهی ، ای متوکل علی الله توکل را معنی حقیقی این است که چون در سبیل الهی قدم نهی از هر قیدی برهی و عیال معیل حقیقی شوی از هر شغلی و عملی کلل یابی و ملال جوئی شب روز را در نشر انفاس طیب معرفت الله حصر نمائی و اوقات را به ایقاد نار محبت الله صرف رزق بی وسائط از او برسد . » (۴۱)

در ادامه این مبحث باید اضافه نمود که در آثار بهائی نه تنها شرح و بسط بسیاری از اصطلاحات متداول در معارف اهل عرفان مذکور گشته بلکه آثار مهمه ای از جمالقدم و حضرت عبدالبهاء مستقیماً و مستقلاً در توضیح و تشریح افکار و آراء عرفانی عز نزول یافته و در هر يك از این آثار سوابق عمیق و ریشه های تفکرات عرفانی اسلامی را بوضوح میتوان ملاحظه نمود. از زمره این آثار است هفت وادی ، چهار وادی ، مثنوی ، قصیده عز ورقائیه ، کلمات مکتونه ، قصیده رشح عماء ، لوح مبارک اصل کل الخیر و فقراتی از کتاب ایقان شریف در بین آثار جمالقدم و تفسیر کنت کنز در بین آثار حضرت عبدالبهاء ده ها اثر دیگری که از قلم جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء در مواضع مربوط به علم حروف ، علم اعداد ، علم اکسیر عز صدور یافته و نیز الواح عدیده ای که مخصوصاً در آثار جمالقدم به اشارات هیکل مبارک در

باره "وجه" و "شعر" و از این قبیل اختصاص پیدا نموده میتواند با توجه به معارف اهل عرفان و تصوف و با سوابقی که این اصطلاحات در آثار صنا دید عرفاء دارد مورد مطالعه قرار گیرد.

در بین آثار عرفانی موجود در این ظهور باید به آثاری که در آنها آیات عیدیه قرآنی و احادیث مختلفه اسلامی به روش اهل عرفان مورد شرح و تفسیر قرار گرفته نیز اشاره نمود. غیر از آیات و احادیثی که مورد تفسیر قرار گرفته ده ها حدیث اسلامی که مخصوصاً مورد توجه خاص و مطلوب اهل تصوف و عرفان است در آثار بهائی نقل و یا به مضامین آنها به کرات اشاره شده است، از جمله این احادیث میتوان به چند نمونه ذیل اکتفاء نمود:

— من عرف نفسه فقد عرف ربه

— من لم یرض بقضائی فلیطلب معیناً سوائی

— اولیائی تحت قبا بی لایعرفهم غیری

— من کان لله کان الله له (۴۲)

— لایسعی ارضی و لاسمائی و انما یسعی قلب عبدی المومن

— ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لو کشفها لاحترقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره .

و نیز در همین زمینه باید به ابیاتی از شعر عرفانی عرفای نامدار ایران اشاره نمود که در آثار این ظهور مورد نقل و احیاناً تفسیر و توضیح قرار گرفته است. از جمله ابیات سنائی غزنوی، جلال الدین محمد مولوی، ابن فارض، حافظ شیرازی و جامی و دیگران است که جمع و بررسی و تحقیق در این مقوله خود مبحث مفصل جداگانه ای است. (۴۳)

در ارتباط با همین مطلب از ذکر این نکته نیز نمیتوان غافل شد که افکار، آراء، احوال و شئون حیاتی بسیاری از عرفاء به نام اسلامی در آثار این ظهور انعکاس یافته و از آنان بنحوی از انحاء یاد شده و یا نقل مطلب گشته است. از جمله این نفوسند اویس قرنی (۴۴)، فضیل بن عیاض، خواجه عبدالله انصاری (۴۵)، مولوی، سنائی، ابن فارض، شیخ محمود شبستری، عبدالقادر گیلانی، و بالاخره ابن عربی (۴۶) که ذکر آراء و احوال آنها به انحاء و صور گوناگون در متون آثار بهائی به کرات مذکور گردیده است.

دراویش در امر بهائی

ظهور امر بهائی جلب و جذب نفوس عیدیه از طبقات مختلفه جامعه را سبب گردید، از جمله نفوسی که به امرالله جذب شدند و مصدر خدمات مهمه گشتند عده ای از دراویش بودند که شرح حالات و خدماتشان به طور پراکنده در آثار مبارکه و صفحات تاریخ امر مندرج گشته است. از جمله این نفوس جناب حاجی محمد خان سیستانی است که شرح حال و جذبات روحانیه او را حضرت عبدالبهاء مفصلاً در تذکرة الوفاء مرقوم داشته اند. حاجی محمدخان را بنا به بیان حضرت عبدالبهاء " ... در ریعان جوانی شوری در سر افتاد و به سلك عرفاء درآمد، درویش فانی شد و از وطن خویش برون آمد به قاعده درویشان در جستجوی

مرشد کامل و به اصطلاح قلندران مشتاق پیر مغان گردید... " و سرانجام در عکا به شرف لقای جمالقدم فائز شد و سپس منجذباً به ایران مراجعت کرد و با عارف مشربان معاشر و موانس گشت و بالاخره مجدداً به عکا سفر نمود " ... و در جوار یار مهربان ساکن شد . مدتی بشرف جوار موفق بعد در باغ مزرعه اکثر اوقات بشرف قدوم مبارک مشرف میشد " . حاجی محمد خان در دوره مرکز میثاق ثابت بر عهد باقی ماند و در دوره اسفار حضرت عبدالبهاء در اروپا و امریکا در مسافرخانه مقام اعلی ساکن گردید و در حیفاً به عالم بقا شتافت . (۴۷)

و از جمله مؤمنین جمالقدم که در سلك عرفاء سالک و شرح احوالش از قلم حضرت عبدالبهاء به تفصیل نگارش یافته درویش صدق علی است . حضرت عبدالبهاء در ضمن شرح احوالش میفرمایند :

" ... در قشله شبی از قلم اعلی بنام او تخصیص یافت که هر سال درویشان در آن شب انجمنی بیاریند و گلزار و گلشنی مهیا کنند و بذكر حق مشغول گردند بعد حقیقت درویشان از فم مطهر بیان گشت که مقصود از درویشان نفوسی عالم گرد و شب و روز در طیش و نبرد نیستند بلکه مراد نفوسی هستند که از ماسوی الله فارغ و بشریعة الله متمسک و در دین الله ثابت و بر میثاق الله راسخ و بر عبودیت الهیه قائم و در عبادت قدمی راسخ دارند نه به مصطلح اهل ایران سرگشته و پریشان و حمل بر دیگران و سر حلقه بی ادبان ... " (۴۸)

و از جمله دیگر کسانی که در جرگه اهل عرفان سالک بود و به امرالله کروید آقا محمد علی اصفهانی است که در بغداد مشرف شد و از جمله مجاورین گردید و در اسلامبول و ادرنه نیز همراه موکب جمالقدم بود . بعد به عکا آمد و به کبوات رسید و در هشتاد سالگی در عکا به ملکوت ابهی صعود نمود . شرح حالات او را نیز حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء مفصلاً مرقوم داشته اند . (۴۹)

غیر از این نفوس درویش دیگری نیز بوده اند که در کسوت اهل فقر به تزکیه خلق و تبلیغ آنان به شریعت الله پرداخته اند و خدمات آنان در آثار مبارکه مذکور گشته است . از جمله این درویش ، درویش طیفور ، درویش توانگر ، حاجی قلندر همدانی ، حاجی نیاز کرمانی ، درویش یونس و درویش روشن ، درویش کرم علی ، درویش خندان و درویش مسعود قزوینی را میتوان نام برد .

در خصوص آداب و احوال درویشان الواحی در نست است که ذیلأ به نقل دو فقره از آنها میبردازد ، حضرت عبدالبهاء میفرمایند : " ... ای دوست حقیقی بعضی از دوستان که حال صفت درویشی را بهانه نموده اند در گوشه و کنار و کوچ و بازار به رمز و اشاره به ستایش جمال قدم مشغول و به تشویق ناس مالوف غزلخوانی نمایند و نغمه روحانی سرایند این نفوس من بعد ترك این وضع خواهند نمود ولی سبب تشویق ناس است کسی نباید تعرض به آنان کند ولی اگر چه پرسه زنی کنند این بسیار مذموم است و مخالف دین الله و منافی استغناء و سبب ذل امرالله . " (۵۰)

و در لوحی دیگر حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند : " ای بنده آستان مقدس آنچه نگاشتی ملاحظه گردید و بر تفصیل اطلاع حاصل شد هفت وادی به جهت سیر و سلوک نازل شده و سیر و سلوک بسیار

محبوب اگر اهل فقر عبارت از نفوسی باشند که درین وادی سلوک نمایند و به این اخلاق متخلق شوند روش راستان گیرند و سلوک آزادگان جویند هر نام که عنوان گردد ضری ندارد درویش که از قلم اعلی تحریر یافت معنیش فحواى رساله سلوک است و بسیار معقول ولى جمعی الآن درین جهانند و بظاهر و باطن سرگشته و پریشان و مهمل و معطل و بارگران بر سائر ناس به صنعتی مشغول نشوند و به کار و کسبى مالوف نگردند و خود را از آزادگان شمردند و حال آنکه از برای توت شمران و فواکه توسرکان و موسم خرمای عربستان نویست فرسخ طی نمایند اینگونه نفوس مهمله البته مقبول نه زیرا هر نفسی باید کاری و کسبى و صنعتی پیش گیرد تا او بار دیگران را حمل نماید نه اینکه خود حمل ثقیل شود و مانند علت کابوس مستولی گردد باری سیر و سلوک دروادی عشق محبت الله بسیار محبوب و ذکر حق مقبول و از شدت فرح و سرور غزلخوانی و نغمه سرائی مطلوب و مادون آن اوهام و عیوب و عليك التحیه و الثناء . (۵۱)

در ذکر درویشی نمیتوان از بیان این نکته غفلت نمود که جمالقلم خود در ایام کردستان به مدت دو سال در زی در اویش زیسته و در ابیات و اشعار خود به " درویش " تخلص نموده و در آن صفحات به " درویش محمد " اشتهاار داشته اند. علاوه بر این جمالقلم خود در بعضی از آثار مبارکه به پوشیدن جامه های خشن که یادآور پشمینه پوشی اهل تصوف است تصریح فرموده اند ، چنانچه در لوح مبارکی که مضامین آن را در دیگر الواح جمالقلم نیز میتوان یافت بیان میفرمایند که " ... همیشه این عبد خود را در جامه های خشن که از ویر ایل [موی شتر] است مستور نموده و مینمایم که به اسمی معروف نباشم و به رسمی موصوف نگردم ... " (۵۲)

در پایان این مبحث باید گفت که سیر و سلوک که اساس تفکرات و آداب اهل عرفان را تشکیل میدهد در امر بهائی به عنوان اصلی اساسی در حیات فردی شخص بهائی پذیرفته شده است ، غایت چنین سیر و سلوکی وصول به عرفان مطلع وحی و اقرار و اعتراف به حقانیت مظهر امر و اطاعت از آثار نازل از قلم اوست . سیر و سلوک در این مفهوم کوشش روزانه فرد برای ترقی در مراتب وجود و ابتعاد از مالا ینبغی برای وصول بما ینبغی است . چنین سلوکی در امر بهائی بنابر نصوصی که در فوق نقل گردید باید با تمسک به شریعت و تبعیت از اوامر و ابتعاد از نواهی آن صورت گیرد و طریقت و حقیقت تابع شرع واقع شود. چه بنا به فرموده حضرت بهاء الله در رساله هفت وادی " ... سالك باید در جمیع این اسفار بقدر شعری از شریعت که فی الحقیقه سر طریقت و ثمره شجره حقیقت است انحراف نرزد و در همه مراتب به ذیل اطاعت اوامر متشبهت باشد و به حبل اعراض از مناهى متمسك تا از كاس شریعت مرزوق شود و بر اسرار حقیقت واقف گردد " (۵۳)

در واقع در این ظهور اعظم فاصله ای که بین اهل شریعت و اهل طریقت و حقیقت بوجود آمده بود ملغی گشته و شریعت به عنوان راهی که باید با توجه و تمسک به آداب اهل طریقت و حقیقت پیموده شود تحکیم و تثبیت گردیده است . در امر بهائی همچنین اوهام و زلات نظری و عملی اهل تصوف و عرفان که در ضمن نصوص و آیات متعدده منقول در این مقاله حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء به آنها تصریح فرموده اند منسوخ گشته و آراء حسنه آنان که اعتقاد به فنای دنیا، لزوم انقطاع ، توکل ، رضا ، تقوای الهی و از این قبیل است تمجید و تحسین شده و جزئی از اعتقادات شریعتی اهل بهاء درآمده است .
خصیصه دیگر اهل تصوف و عرفان که در امر بهائی انعکاس وسیع پیدا نموده و به منزله اصلی اصیل

در افکار و اعمال بهائیان محسوب گشته می‌تواند در کلمه " سماحت " خلاصه گردد. سماحت را میتوان عبارت از روح سازش ، بردباری ، تحمل و آسان گیری در نظر گرفت ، به این اعتبار که در هر چیزی و هر جایی و هر کسی به میزان و نسبتی خاص " حقیقت " وجود دارد. بنابراین دست رد به سینه احدی نباید زد ، نفسی را شریب بالذات نتوان نامید و ملت و آئین و نظامی را نمیتوان به یکباره با مهر لزوم بی مهری به آنان مربوط شناخت . این نوع مفاهیم که از کلمه " سماحت " بر میآید و صفتی برای شرع بهاء به صورت " شریعت سمحه نورا " در آمده یادآور روح سماحت ، آشتی و سازشی است که بسیاری از صنایع اهل عرفان در صدد تولید و حفظ آن بوده اند و امروز در ظل احکام ، تعالیم و مؤسسات اداری امر بهائی چنین روحی باید نه تنها در حلقه مؤمنین بلکه در بین تمام افراد عائله انسانی بوجود آید و با تمام قوا محفوظ و مصون بماند.

اس اساسی فوق العاده پر اهمیت دیگری که زیر بنای تفکرات عرفانی قرار گرفته و در آثار این ظهور عظیم به کمال و شکوفائی خویش واصل گشته مسئله " معرفت " است . عصاره عقاید اهل عرفان آن است که استدلال عقلی ، تفکرات منطقی ، علم مدرسی و استنتاجات فلسفی کافی برای وصول به معرفت حقیقی نیست و سعی و مجاهدت در فهم و حل قضایای وجود فقط نمیتواند بر عقل و برهان علمی صرف استوار باشد. (۵۴) آنچه به دنبال این کلام ، اهل عرفان بر آن تاکید میکنند لزوم تمسک به معرفت قلبی و نور الهی و اشراق ربانی و کشف و شهود باطنی برای وصول به معرفت حقیقی در درک حقایق و قضایای وجود است . نظریه امر بهائی مبتنی بر اعتبار عقل و برهان علمی و لزوم هماهنگی و توافق آن با معرفت قلبی و اصل اشراق ربانی است . چنین نظریه ای در لزوم تلفیق و هم آهنگی این دو مکتب مبتنی بر این اصل است که اولاً قضایای وجود متنوع تر و پیچیده تر و عمیقتر از آن است که فقط یا به علم و یا به اشراق حل و درک گردد. ثانیاً در وجود هر انسانی علم و عقل از یک طرف و احساس و قلب از طرف دیگر بودیعه گذاشته شده است . بنابراین برای فهم وجود باید از هر دو وسیله ای که در اختیار انسان قرار گرفته بهره گرفت و یکی را ذلیل و منکوب دیگری نساخت .

طرح این مسئله در این مقام ما را به مطالعه یکی از مهمترین مکاتب عرفانی موجود در شرع اسلام میکشاند و آن مکتب عرفانی موسوم به مکتب اشراق است که بانی آن را ابوالفتح شهاب الدین یحیی ابن الحبش ملقب به شهاب الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق دانسته اند. (۵۵) شرح و بسط آراء و عقاید شیخ اشراق و مطالعه اصول و مبانی تفکرات فلسفی و عرفانی این مکتب موضوع کتب و رسالات فراوان قرار گرفته و این مقام را جای بررسی حتی اجمالی آنها نیست اما به اطمینان میتوان گفت که مطالعه اصول فکری و آراء و نظریات عرفانی شیخ اشراق و پیروان مکتب اشراقی او در درک و فهم مسائلی که در آثار عرفانی و فلسفی امر بهائی مطرح گشته تأثیر مستقیم خواهد داشت و اهمیت موضوع چنین ایجاب مینماید که مطالعات مستقلی در زمینه روابط فکری مکتب اشراق با اصول عقاید عرفانی اهل بهاء و جبه همت اهل تحقیق قرار گیرد. در این مقام برای آن که این مقاله حسن خاتمی داشته باشد کافی است به این نکات اشاره نمایم که حکمت اشراقی سهروردی از مبادی فلسفی نو افلاطونیان ، حکمت هرمسی و حکمت ایرانی پیش از اسلام متأثر است . از مبانی نظری حکمت اشراق که در مطالعه ای حتی سطحی جلب توجه خواننده بهائی را مینماید و بعضی از مضامین و مندرجات آثار مبارکه بهائی را در ذهن تداعی میکند یکی آن است که سهروردی حقیقت را یکی میدانند و در وحدت حقیقت تاکید بسیار میکند. او اساس

حکمت را علم تجردی اتصالی و دانش شهودی میداند و بر برهان و اهمیت آن تاکید میکند و پیروان خود را از تقلید بر حذر میدارد، به قول سهروردی: " لا تقلدونی و غیری فالعیار هو البرهان ". (۵۶)

یکی دیگر از اصول حکمت اشراق آن است که مشاهدات حسی اگر چه مهم و مبنای بسیاری از علوم میباشد اما مشاهدات روحانی است که مبنای حکمت واقعی بشمار میآید. کسی که این راه را نپیماید از حکمت حقیقی بهره ای نداشته و ملعبه و ساوس و شکوک خواهد شد.

در عرفان سهروردی شرّ عدم کمال است و به خودی خود فاقد ذات بوده و از اصالت بی بهره است . (۵۷) حضرت عبدالبهاء نیز در مفاوضات خویش صریحاً به این نکته اشاره میفرماید که : "... صفات و کمالات ممنوعه انسان جمیع خیر محض است و وجود است و شرّ عدم آنهاست ، مثل جهل عدم علم است، ضلالت عدم هدایت است ، نسیان عدم ذکر است ، بلاغت عدم درایت است . اینها اعدام است نه این است که وجود دارند ... نور امر وجودی است لکن ظلمت امر وجودی نیست بلکه عدمی است ، غنا امر وجودی است اما فقر امر عدمی است . پس معلوم شد که جمیع شرور راجع به اعدام است خیر امر وجودی است شرّ امر عدمی . " (۵۸)

سهروردی بر این عقیده است که تغییر و دگرگونی در احکام شرع همانند تغییر و دگرگونی در جهان است . همان گونه که مظاهر مختلفه وجود در عالم وجود تغییر و تحول میپذیرد و این تغییر و تحول موجب تغییر و تحول در ذات الهی نمیگردد، تغییر و تحول در احکام الهی نیز به هیچ وجه سبب تغییر در ذات باری نمیشود. معنی چنین کلامی در عرفان سهروردی آن است که احکام تشریحیه احکام تکوینیه را تحت تأثیر قرار میدهد و تحولات عالم تشریح و عالم تکوین در هم آهنکی و توافق است . (۵۹)

دکتر محمد علی ابوریان ، استاد مصری که کتاب *هیاکل النور سهروردی* را با مقدمه و تحقیقی وسیع منتشر ساخته در مقدمه خود بر این اثر بر اساس تحقیقات کلود کاهن و با استناد به کتاب " *الایستان الجامع* " اثر عمادالدین اصفهانی که معاصر صلاح الدین ایوبی بوده درباره ماجرای قتل سهروردی واقعه ای را نقل میکند که با روایات دیگران متفاوت است . آن واقعه مطابق شرحی که دکتر ابراهیمی در مقدمه خود بر کتاب *شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی* از صفحه ۱۱ مقدمه محمد علی ابوریان بر *هیاکل النور* چاپ مصر نقل نموده چنین است که : "... فقهای شهر حلب درباره برخی از مسائل فقهی و عقیدتی با سهروردی به مناقشه نشستند، سهروردی که هم در مسائل فقهی و هم در مباحث عقیدتی از مهارت لازم و تسلط کافی برخوردار بود، فقهای حلب را مجاب نمود. فقهای شهر حلب که در برابر احاطه علمی سهروردی خود را ناتوان دیدند کینه او را به دل گرفته و در صدد انتقام بر آمدند. برای اجرای این منظور سهروردی را بار دیگر به مباحثه فراخواندند و این بار جلسه مباحثه را به مسجد شهر حلب منتقل ساختند. در این جلسه فقها سهروردی را مخاطب ساخته و از او پرسیدند آیا خداوند قادر است بعد از حضرت محمد (ص) پیغمبر دیگری را بیافریند. سهروردی در پاسخ آنان گفت ، قدرت خداوند مطلق است و آنچه مطلق است حد نمی پذیرد. فقها پاسخ سهروردی را به انکار خاتمیت تفسیر کرده و آن را سند کفر وی ساختند. در اینجا بود که این سند را به امضاء رساندند و آن را برای صلاح الدین ایوبی ارسال داشتند صلاح الدین ایوبی بلافاصله حکم اعدام سهروردی را صادر نمود و به سوزاندن آثار وی دستور داد. به این ترتیب شیخ

اشراقی در مرحله آخر جوانی قربانی قهر و خشونت ابنای زمان خود گردید. او از این عالم رفت ولی آثار گرانبهایش باقی ماند. اکنون مدت هشت قرن است که این آثار گرانبقدر همانند ستارگان فروزان در سیمای آسمان حکمت می درخشد ... (۶۰)

اگر این واقعه درست و مطابق حقیقت باشد چه نزدیک است اظهار نظر سهروردی در باره قدرت مطلق ذات الهی با آنچه جمال مختار در کتاب مستطاب ایقان به شرح آن پرداخته اند که : " اگر این قوم قطره ای از چشمه لطیف یفعل مایشاء و بحکم مایرید میاشامیدند هیچ این گونه اعتراضات غیر مرضیه بر محل امر نمی نمودند. امر و قول و فعل در قبضه قدرت اوست کل شئی فی قبضه قدرته اسیر و ان ذلك علیه سهل یسیر فاعل است آنچه را اراده نماید و عامل است آنچه میل فرماید من قال لم و بم فقد كفر... " (۶۱)

دعا و تلاوت قرآن در نظر سهروردی اهمیتی مخصوص دارد. درباره قرائت قرآن سهروردی به پیروان خود چنین تعلیم میدهد : " ... عليك بقراءة القرآن مع وجد و طرب و فكر لطيف و اقرء القرآن كانه ما انزل الا فی شأنك فقط ... " (۶۲) چنین پندی از سهروردی یادآور کلام جمالقدم در کتاب مستطاب اقدس است که میفرماید : " ... اتلوا آیات الله علی قدر لاتا خذکم الکسالة و الاحزان لاتحملوا علی الارواح ما یکسلها و یثقلها بل ما یخففها لتطیر با جنحة الايات الی مطلع البینات . " (۶۳)

سهروردی در کتاب التلویحات خود درباره دعا میگوید : " ... وکن کثیر الدعا فی امر آخرتک فان الدعا نسبتة الی استجلاب المطالب کتسبة الفکر الی استدعا المطلوب العلمی فکل معد لما یناسبه ... " (۶۴) او پس از تأکید در باره دعا لزوم تبعیت از شؤون اخلاقی نظیر صبر، توکل، شکر و راضی بودن به قضای الهی را نیز مورد تأکید و توصیه قرار میدهد و دوستان خود را مخاطب ساخته میگوید : " هر شامگاه و بامداد به حساب رسی خود پرداز و به گونه ای عمل کن که امروز تو از دیروزت بهتر باشد هر چند که بهتر بودن امروز در مقام مقایسه با دیروز کم و ناچیز است زیرا در غیر این صورت در زمره زیان کاران خواهی بود " (۶۵) .

نصایحی این چنین در آثار سهروردی یادآور کلماتی از جمالقدم است که میفرماید : " حاسب نفسک فی کل یوم من قبل ان تحاسب ... " (۶۶) و یا این بیان مبارک که در لوح حکماء میفرماید : " ... واجملوا اشراقکم افضل من عشیکم و غنکم احسن من امسکم ... " (۶۷)

نکته دیگری که بیت القصید افکار و آراء سهروردی را تشکیل میدهد و پایان این مقاله را به ذکر اجمالی آن زینت میدهد اعتقاد سهروردی به وجود انوار قاهر در جهان است که این انوار در اعلی مرتبه تسلسل خود به " نور الانوار " میرسند و نور الانوار مبداء و منشاء همه انوار دیگر میگردد. نور الانوار در نظر سهروردی مصدر ایجاد، غایت وجود، صادر اول و در اصطلاح حکمت مشائی و فلسفه نو افلاطونی معادل عقل اول یا عقل کلی است که عقول و انوار سائره کل از آن بوجود میآیند و وجودشان معلق و معلول به وجود اوست . سهروردی درباره تسلسل این اشراقات نوری و ظهورات وجودی با شیوه خاصی که در بیان حقائق فلسفی دارد چنین میگوید :

" در صبح ازل ظهور و در فوق سلسله وجود ، نور الانوار قرار دارد، نور غنی بالذات و قیوم مطلق که

وجود هر موجودی بوجود اتم و اکمل و ظهور هر ظاهری به ظهور اعلی و اشرف و حضور هر حاضری به حضور اشد و اقهر اوست . نخستین فائض از سر چشمه نور الانوار نور قاهر و حقیقت بسیطی است که نور الاقرب یا النور العظیم یا بهمن نام دارد . (۶۸)

" نور " در عبارت ملا صدرا عبارت از وجود " الظاهر بذاته و المظهر لغيره " (۶۹) است که مساوی با وجود و نفس وجود و بسیط حقیقی و حقیقت بسیط است . جمالقدم در *ایقان* شریف موعود بیان یعنی " من یظهره الله " را از جمله با عنوان " نور الانوار " توصیف فرموده اند : " ... و همیشه ناظر به اصل امر باشند که میباید حین ظهور آن جوهر الجواهر و حقیقه الحقائق و نور الانوار متمسک به بعضی عبارات کتاب شوند و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان وارد آمد ... " (۷۰)

یاد داشت ها

۱- در اصطلاح عامه معمولاً " عرفان " و " تصوف " تقریباً به یک مفهوم در نظر گرفته میشود و معادل یکدیگر به کار میرود. اما بعضی از آریاب نظر برای عرفان و تصوف مفاهیمی جداگانه در نظر گرفته اند و آن دورا معادل یکدیگر ندانسته اند. اساس این مباحث عمدتاً مبتنی بر آن است که صوفی و عارف چگونه تعریف شوند و چون این دو اصطلاح را از چندین لحاظ و حالت مختلف میتوان تعریف و توصیف نمود وجوه ترادف و یا تغایر آنها به نوع تعریف بستگی خواهد داشت . برای ملاحظه شرحی مفصل درباره این اصطلاحات نگاه کنید به مقالات " صوفی " و " عارف " در کتاب *فرهنگ اشعار حافظ اثر احمد علی رجائی بخارائی* . در این کتاب در مقاله مندرج در ذیل عنوان " عارف " از قول جلال همائی چنین آمده است : " ... عرفان به معنی اعم ، علم و فن مخصوص نیست که دارای موضوع و مبادی و مسائل مخصوص باشد، بلکه عرفان به یک معنی با همه انواع علوم و فنون سازش دارد. و همچنین دین و مذهب خاصی هم نیست که در مقابل ادیان و مذاهب دیگر مذهبی تازه و مستقل محسوب شود، بلکه باز عرفان به معنی عام با همه مذاهب و فرق سازش دارد. این که بعضی خیال می کنند عارف و صوفی و عرفان با تصوف یکی است آن هم اشتباه است . درست است که کم کم لفظ عارف و صوفی را به یک معنی گفته اند، اما در اصله تصوف هم یکی از شعب و جلوه های عرفان محسوب می شود. تصوف یک نحل و طریقه سیر و سلوک عملی است که از منبع عرفان سرچشمه گرفته است ، اما عرفان یک مفهوم عام کلی تری است که شامل تصوف و سایر نحل ها نیز میشود و به عبارت دیگر، نسبت ما بین تصوف و عرفان به قول منطقیها عموم و خصوص من وجه است به این معنی که ممکن است شخص عارف باشد اما صوفی نباشد، چنان که ممکن است شخص به ظاهر داخل طریقه تصوف باشد اما از عرفان بهره ای نبرده باشد و گاهی دیده ایم کلمه عارف را در معنی فاضل تر و عالی تر از لفظ درویش و صوفی استعمال کرده اند ... خلاصه این که لفظ عرفان و عارف به چند مفهوم عام و خاص و اخص گفته میشود که نباید آنها را به هم مخلوط کرد... و مفهوم اخص کلمه اصطلاح مستحدث است که عارف را با صوفی یکی میدانند و گاهی به یک معنی استعمال میکنند، اما به طوری که گفته شد، تصوف یکی از جلوه های عرفان به معنی اعم یا عرفان به معنی خاص است و عارف به تمام معنی با صوفی یکی نیست ... " (احمد علی رجائی بخارائی ، *فرهنگ اشعار حافظ ، طهران : علمی ، ۱۳۶۴ ، ص ۴۹۶-۴۹۸*) .

در این مقاله دو اصطلاح عرفان و تصوف به صورتی تقریباً مترادف به کار رفته اما غالب مطالبی که در این مقاله مندرج گشته به نحو اخص راجع به آراء و آداب اهل تصوف است .

۲- حضرت بهاء الله ، *مجموعه الواح مبارکه* (قاهره : سعادت ، ۱۹۲۰) ، ص ۱۴۲-۱۴۴

۳- *مجموعه الواح مبارکه* ، ص ۲۰۹ . برای ملاحظه نصوص دیگری در همین زمینه نگاه کنید به کتاب *عبدالمحید اشراق خاوری تحت عنوان مانده آسمانی* (طهران : مؤسسه ملی مطبوعات ، ۱۲۹۰ ب) ، ج ۹ ، ص ۹ و ۱۰۲-۱۰۴ و *مجموعه الواح حضرت*

بهاء الله موسوم به کتاب اقتدارات (طبع از روی خط مشکین قلم مورخ ۱۲ رجب ۱۳۱۰) ، ص ۱۰۸ - ۱۰۹ و مجموعه الواح مبارک ، ص ۳۵۳ - ۳۵۴ .

۳- برای ملاحظه آراء اهل نظر درباره وحدت وجود میتوان به دو اثر زیر رجوع نمود :

- جواد مصلح ، فلسفه عالی یا حکمت صدر المتالهین (طهران : دانشگاه طهران ، ۱۳۵۲) ، دو جلد یک مجلد ، ص ۶۷ - ۴۹ .

- سید جعفر سجادی ، فرهنگ معارف اسلامی (طهران : شرکت مؤلفان و مترجمان ایران ، ۱۳۶۲) ، ج ۴ ، ص ۵۷۴ - ۵۷۵ در مآخذ اخیر اهم سایر مآخذ و منابع صورت داده شده است .

۵- حضرت رب اعلی ، صحیفه عدلیه (طهران : چاپ بابیه ، بی تاریخ) ، ص ۱۵ - ۱۶ .

۶- اسدالله فاضل مازندرانی ، ظهور الحق (طهران : آزدنگان ، بی تاریخ) ، ج ۲ ، ص ۲۷۸ . اصطلاح "وحدت وجود" که ابن عربی علمدار آن شناخته شده اگر چه در آثار او دیده نمیشود اما مطالعه دقیق این نظریه در آثار ابن عربی (لا اقل آنطور که در کتاب انشاء اللواتر او مطرح گشته) چنین نشان میدهد که ابن عربی وحدت واقعی وجود را نه برای ذات غیب الهی (وجود مطلق) و نه برای مخلوقات (وجود مفید) ، بلکه برای " کلمه الله " یا در اصطلاح ابن عربی " نفس الرحمان " تثبیت میکند. اگر این برداشت صحیح باشد وحدت وجود مورد نظر ابن عربی با آنچه در فحوائی اعتقادات بهائی موجود است و نیلأ در شرح قضیه "بسیط الحقیقه" وصف آن خواهد آمد بسیار نزدیک میشود. برای ملاحظه شرح نظریه ابن عربی نگاه کنید به مقاله انگلیسی هرمان لندالت در قسمت انگلیسی مجموعه سخنرانیها و مقاله ها درباره فلسفه و عرفان اسلامی (طهران : دانشگاه مک کیل ، ۱۳۴۹) ، ص ۹۱ - ۱۱۱ .

۷- نگاه کنید به کتاب فلسفه عالی یا حکمت صدر المتالین ، ص ۱۱۳ و کتاب سید جعفر سجادی تحت عنوان مصطلحات فلسفی صدر الدین شیرازی مشهور به ملاصدرا (طهران : دانشکده علوم معقول و منقول ، ۱۳۴۰) ، ص ۴۵ - ۵۰ و کتاب محمود شهبازی موسوم به النظره القیقه فی قاعده بسیط الحقیقه (طهران : انجمن شامنشاهی فلسفه ، ۱۳۹۶ ه ق) ، جرجانی در کتاب التعریفات مینویسد: " البسیط ثلث اقسام بسیط حقیقی و هو مالاجزء له اصلاً کالباری تعالی و عرفی و هو مالا یكون مرکباً من الاجسام المختلفه الطباع و اضافی و هو مایكون اجزاه اقل بالنسبه الی الآخر و البسیط ایضاً روحانی و جسمانی فالروحانی کالعقول و النفوس المجرده و الجسمانی کالعناصر " (علی بن محمد الشریف الجرجانی) کتاب التعریفات ، بیروت : مکتبه لبنان ، ۱۹۷۸ - ص ۴۶ .

۸- این لوح که مصدر به عبارت: " قل ان العلم فی رتبه الامکان هو نفس المعلوم ... می باشد به اعزاز " ش جناب میرزا آقا الذی فاز فی العراق " عزّ نزل یافته که به طنز قوی مراد میرزا آقای وکاب ساز شیرازی است .

۹- اقتدارات ، ص ۱۰۵ - ۱۱۶ .

۱۰- عبارت " بسیط الحقیقه کل الاشیاء و لیس بشئی منها " ظاهراً از ارسطاطالیس است . نگاه کنید به کتاب حاج ملا هادی

سبزواری تحت عنوان اسرار الحکم (طهران : مولی ، ۱۳۶۱) ، ص ۶۸ .

۱۱- اقتدارات ، ص ۱۰۸ .

۱۲- حضرت عبدالبهاء ، مفارضات (لیدن : بریل ، ۱۹۰۸) ، ص ۲۱۷ .

۱۳- حضرت عبدالبهاء ، مکاتیب عبدالبهاء (قاهره : فرج الله زکی ، ۱۹۲۱) ، ج ۲ ، ص ۳۵۵ - ۳۵۶ .

۱۴- مفارضات ، ص ۲۱۸ .

۱۵- مانده آسمانی ، ج ۲ ، ص ۱۰۲ .

۱۶- صحیفه عدلیه ، ص ۱۶ .

۱۷- نگاه کنید به فرهنگ/شمار حافظ ، ص ۵۲۵ - ۵۳۹ .

۱۸- حضرت عبدالبهاء ، مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء (طهران : لجنة ملی محفظه آثار ، ۱۳۳۲ ب) ، شماره ۸۷ ، ص ۲۲۴ - ۲۲۵ .

۱۹- حضرت عبدالبهاء ، مکاتیب عبدالبهاء (طهران : مؤسسه ملی مطبوعات ، ۱۳۴ ب) ، ج ۸ ، ص ۲۲ - ۲۳ .

۲۰. *اقتدارات* ، ص ۲۸۲ - ۲۸۴. برای ملاحظه سایر نصوص مبارکه درباره دعای کشف و شهود باطنی و انتقادات دیگری که در آثار بهائی بر بعضی از آراء و مناسک اهل تصوف وارد آمده نگاه کنید به کتاب اسدالله فاضل مازندرانی تحت عنوان *امر و خلق* (لانگنهاین : لجنه ملی نشر آثار، ۱۹۸۶) ، جلد ۲ و ۴ در یک مجلد، ج ۲ ، ص ۴۴۰ - ۴۴۵ .
۲۱. *مکاتیب عبدالبهاء* ، ج ۸ ، ص ۱۷۵ .
۲۲. برای ملاحظه منتخباتی از نصوص مبارکه درباره نهی از تلویل کلمات الهیه نگاه کنید به کتاب *عبدالحمید اشراق خاوری* موسوم به *کنجینه حدود و احکام* (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات ، ۱۳۲۸) ، ص ۲۴۰ - ۲۴۱ .
۲۳. *حضرت بهاء الله ، مجموعه آثار قلم اعلی* (طهران: لجنه ملی محفظه آثار ، ۱۳۲۰) ، شماره ۱۹ ، ص ۲۳۴. *حضرت بهاء الله در وصف "اولیاء"* در لوحی میفرمایند: "... اولیاء نفوسی هستند که از ماسوی الله فارغ و آزاداند ، به حبیل محبت الهی متمسکند و بما نزل فی الکتاب عامل و بر امر بشارتی مستقیمند که از برای ملحدین و ناعقین و فادعین مجال نکر نبوده و نیست در ظل علم انتی انالله ساکنند و به سریر قلم اعلی زنده و مسرور ... " (آثار قلم اعلی ، طهران : مؤسسه ملی مطبوعات ، ۱۳۱۰ ب - ج ۵ - ص ۱۹۶ - ۱۹۷)
۲۴. *مانده آسمانی* ، ج ۲ ، ص ۱۵ - ۱۶ .
۲۵. *سید جعفر سجادی ، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی* (طهران: طهوری ، ۱۳۵۰) ، ص ۲۴۰ - ۲۴۱ .
۲۶. *ماخذ فوق* ، ص ۱۹۶ - ۱۹۷ .
۲۷. *امر و خلق* ، ج ۲ ، ص ۴۴۰ .
۲۸. *ماخذ فوق* ، ص ۴۴۴ - ۴۴۵ .
۲۹. *محمود زرقانی ، بدایع الآثار* (لانگنهاین : لجنه ملی نشر آثار ، ۱۹۸۲) ، ج ۲ ، ص ۱۵۱ .
۳۰. *امر و خلق* ، ج ۲ ، ص ۳۷۶. برای ملاحظه نصوص دیگری در همین زمینه به صفحات ۴۴۵ - ۴۴۷ نیز میتوان مراجعه نمود. جناب کمال الدین بخت آور نیز مقاله ای تحت عنوان "ریاضت" در مجله *آمنگ بدیع* ، سال ۲۵ ، شماره ۱ - ۲ (فروردین - اردیبهشت ۱۳۴۹) ، ص ۲۲ - ۲۵ منتشر نموده اند.
۳۱. برای ملاحظه مطالعه ای مشروح و مفصل درباره نقش پیر در بین اهل تصوف نگاه کنید به مقاله "پیر، پیشوای صوفیان" در کتاب *فرهنگ اشعار حافظ* ، ص ۸۷ - ۱۱۵ .
۳۲. برای ملاحظه شرحی مفصل درباره "نکر" در بین اهل تصوف نگاه کنید به باب ۲۹ کتاب *خواجه امام ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری* موسوم به *شرح التعرف لذهب التصوف* (طهران: اساطیر، ۱۳۶۵ هـ ش) ، با مقدمه و تحشیه محمد روشن ، ربع سوم ، ص ۱۳۲۷ - ۱۳۴۷ .
۳۳. *حضرت بابی امرالله* ، کتاب *قرن بدیع* (طهران : مؤسسه ملی مطبوعات ، ۱۳۵۰) ، ترجمه نصرالله مویت ، ج ۲ ، ص ۸۷ - ۸۸ .
۳۴. *محمد نبیل زرنندی ، مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی* (طهران: لجنه ملی نشر آثار ، ۱۱۷) ب ترجمه *عبدالحمید اشراق خاوری* ، ص ۶۶۴ .
۳۵. *امر و خلق* ، ج ۴ ، ص ۵۸ .
۳۶. *حضرت بهاء الله ، آثار قلم اعلی* (طهران : مؤسسه ملی مطبوعات ، ۱۳۲۰) ، ج ۶ ، ص ۱۸ - ۱۹ .
۳۷. *حضرت بهاء الله ، مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله* (طهران : مؤسسه ملی مطبوعات ، ۱۳۲۲) به خط *عندلیب لاهیجانی* ، ص ۹ .
۳۸. *کنجینه حدود و احکام* ، ص ۲۴۴ .
۳۹. برای مطالعه شرح مبسوطی درباره سماع نگاه کنید به *فرهنگ اشعار حافظ* ، ص ۲۶۷ - ۲۵۹ .
۴۰. برای ملاحظه بعضی از آثار مبارکه بهائی درباره موسیقی نگاه کنید به فصل "موسیقی" در کتاب *امر و خلق* ، ج ۲ ، ص

- ۱۴ این لوح خطاب به شخصی موسوم به جناب مشهدی مهدی قلی عز صدور یافته است . برای ملاحظه نظریات اهل تصوف درباره توکل میتوان به *فرهنگ لغات و اصطلاحات و تمییزات عرفانی* ، ص ۱۴۵-۱۴۷ رجوع نمود .
- ۱۵ درباره این حدیث نویسنده این سطور را مقاله ای است که در مجله پیام بهائی ، شماره ۸۸ (مارس ۱۹۸۷) ، ص ۶-۸ به طبع رسیده است .
- ۱۶ برای ملاحظه شرحی درباره کیفیت نقل و استشهاد به ابیات شعرای عرب و عجم در آثار بهائی نگاه کنید به مقدمه این عید در کتاب *مأخذ اشعار در آثار بهائی* (دانداس : مؤسسه معارف بهائی ، ۱۹۹۰) .
- ۱۷ برای ملاحظه شرحی درباره اویس قرنی و ذکر حالات او در آثار بهائی نگاه کنید به مقاله این عید در مجله *عندلیب* ، شماره ۲۵ (زمستان ۱۳۶۶) ، ص ۱۴-۲۲ .
- ۱۸ برای ملاحظه شرح افکار و اقوال خواجه عبدالله انصاری و انعکاس آنها در آثار بهائی نگاه کنید به مقاله این عید در مجله *پیام بهائی* ، شماره ۹۸ (ژانویه ۱۹۸۸) ، ص ۱۴-۱۷ .
- ۱۹ در مقاله ای که از این نویسنده در مجله *عندلیب* منتشر خواهد شد آراء و افکار ابن عربی و تجلی آن در آثار مبارکه بهائی به تفصیل مورد مطالعه قرار گرفته است .
- ۲۰ حضرت عبدالبهاء ، *تذکرة الولهاء* (حیفایا : عباسیه ، ۱۹۲۴) ، ص ۱۴۲-۱۴۶ .
- ۲۱ *تذکرة الولهاء* ، ص ۶۵-۶۶ . درباره شبی که در قشله عکا به نام درویش صدقعلی اختصاص یافته و حضرت عبدالبهاء در تذکرة الولهاء بدان اشاره فرموده اند اطلاع مفصلی در دست نیست جز آن که جمالقدم در لوحی که به اعزاز درویش صدقعلی عز نزول یافته میفرماید : " ... انا قدرنا فی هذه الليلة بهجة لاصفيانا ثم سروراً لعبادنا " (اسدالله فاضل مارزندرانی ، *اسرار الآثار* ، طهران : مؤسسه ملی مطبوعات ، ۱۳۹۰ ب ، ج ۴ ، ص ۴۸۹) . این لیل به " لیلۃ القدس " در آثار مبارکه تسمیه گشته و در لوحی که صدر آن به عبارت " قد نزل من ملکوت القدس فی لیلۃ القدس " مزین است از قلم جمالقدم چنین نازل شده است که : " ... تنتظر یا محبوی بنظرة عنایتک الی هوء لاء الذین کانوا ساهراً فی هذه اللیلة التي جعلتها عیداً لبریتک و فیه تجلیت باسمک الرحمن علی کل الامکان و فیه استوی جمال ربوبیتک علی عرش الغفران " (عبدالحمید اشراق خاوری ، *تسبیح و تهلیل* ، طهران : مؤسسه ملی مطبوعات ، ۱۳۹۰ ب ، ص ۱۷۹) . حضرت عبدالبهاء درباره " لیلۃ القدس " در لوح میرزا بدیع الله آگاه میفرماید " ... لیلۃ القدس شبی است که در قشله لوحی صادر و همچنین لوحی که به جهت درویش صدق علی نازل شده و جمیع احباء را به اتحاد و اتفاق دلالت فرمودند و این لوح در ضمن کتابی طبع شده ... " (مانده آسمانی ، ج ۲ ، ص ۲۴-۲۵) . حضرت بهاء الله در لوح " گل مولی " نیز به " لیلۃ القدس " اشاره نموده ، میفرماید : " ... این لیل مبارک را لیلۃ القدس نامیدیم و مقدر شده که جمیع درویش این لیل مبارک و صباح آن را یکمال سرور و بهجت عیش نمایند و به ذکر محبوب خود مشغول شوند و بر جمیع احبای الهی لازم که در این عید شریف اعانت نمایند این طایفه را علی قدر و سمعهم و طاقتهم ... " (مانده آسمانی ، ج ۴ ، ص ۲۱۸-۲۱۹) . اصطلاح " گل مولی " که خطاب نازله در صدر این لوح است خطایی است که برای احترام ، درویش را به آن مخاطب میساخته اند ، به جای آن که نام خصوصی درویش را نکر نمایند . لوح گل مولی به ظن قوی به اعزاز درویش صدق علی عز نزول یافته است .
- ۲۲ *تذکرة الولهاء* ، ص ۴۲-۴۴ .
- ۲۳ *امر و خلق* ، ج ۲ ، ص ۳۶۸-۳۶۹ .
- ۲۴ *مأخذ فوق* ، ص ۳۶۹-۳۷۰ .
- ۲۵ حضرت بهاء الله ، *لثالی الحکمة* (ریو لوژانیرو : دارالنشر البهائیه ، ۱۹۹۰) ، ج ۲ ، ص ۱۱ . برای ملاحظه سابقه پشمینه پوشی در بین انبیاء الهی و نیز در بین اهل تصوف نگاه کنید به *فرهنگ اشعارحافظ* ، ص ۲۹۰-۲۹۷ .
- ۲۶ *آثار قلم اعلی* ، ج ۲ ، ص ۱۳۲ .
- ۲۷ حضرت رب اعلی در رساله نبوة خاصه در باره حدود ادراک عقلانی چنین میفرماید : " ... العقول لم يدرك حقيقة الامر لان

العقل اذا رقى و لطف يدرك شيئاً محدوداً ... (مجموعه آثار حضرت اعلیٰ ، طهران: لجنه ملی محفوظه آثار ، بی تاریخ) ، [شماره ۴۰۱۱] ، ص ۱۸ .

۵۵- شهاب الدین سهروردی در سال ۵۴۹ هـ ق در سهرورد در حوالی زنجان متولد شد و پس از تحصیلات خود ، در ایران به سیر و سفر و ملاقات و مؤانست با شیوخ تصوف پرداخت . سهروردی بعد به اناتولی و شام رفت و در شهر حلب سکنی گزید و چنانچه منکوره خواهد شد در همین شهر در سن ۲۸ سالگی به سال ۵۸۷ هـ ق به فتوای علماء شهید گشت . از سهروردی حدود ۵۰ اثر مختلف بجا مانده که از مهمترین آنها کتاب حکمة الاشراف است . این اثر اصلاً به عربی است ولی بوسیله نکتیر سید جعفر سجادی به فارسی ترجمه و شرح شده است . برای ملاحظه شرح احوال و آراء شیخ اشراق غیر از مقدمه مبسوط حکمة الاشراف میتوان به چند اثر زیر نیز رجوع نمود : + سید حسین نصر ، سه حکیم مسلمان (طهران : شرکت سهامی کتابهای جیبی ، ۱۳۵۴) ، ترجمه احمد آرام ، ص ۶۱-۹۷ . + هانری کوزین ، تاریخ فلسفه اسلامی (طهران : امیر کبیر ، ۱۳۵۲) ، ترجمه اسدالله میشری ، ص ۲۵۴-۲۷۲ . + غلامحسین ابراهیمی دینانی ، شماع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی (طهران : حکمت ، ۱۳۶۴) . از اثر اخیر از این پس با عنوان شماع اندیشه و شهود یاد خواهد گشت .

۶۶- شماع اندیشه و شهود ، ص ۴۵ .

۵۷- شماع اندیشه و شهود ، ص ۲۵ .

۵۸- مفروضات ، ص ۱۹۸-۱۹۹ .

۵۹- جنبه هائی از مقارنه عالم تدوین و عالم تکوین را حضرت عبدالبهاء نیز در لوح مبارکی که در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۱ ، ص ۴۳۶-۴۳۷) درج گشته شرح فرموده اند .

۶۰- شماع اندیشه و شهود ، ص ۶۵-۶۶ .

۶۱- حضرت بهاء الله ، ایقان (قاهره : فرج الله زکی الکردی ، ۱۳۵۲ هـ ق) ، ص ۱۴۲-۱۴۳ .

۶۲- شماع اندیشه و شهود ، ص ۴۰ .

۶۳- کنجینه حدود و احکام ، ص ۱۵۲ .

۶۴- شماع اندیشه و شهود ، ص ۴۱ .

۶۵- شماع اندیشه و شهود ، ص ۴۳-۴۴ .

۶۶- مجموعه الواح مبارکه ، ص ۲۴ . مسئله محاسبه نفس ظاهراً سابقه ای طولانی در احادیث اسلامی دارد . نگاه کنید به کتاب بدیع الزمان فروزانفر تحت عنوان احادیث مثنوی (طهران : امیر کبیر ، ۱۳۴۷) ، ص ۱۶۶ و کتاب علی اکبر بهمنی موسوم به امثال و حکم (طهران : امیرکبیر ، ۱۳۶۳) ، ج ۲ ، ص ۶۸۶ .

۶۷- مجموعه الواح مبارکه ، ص ۲۸ .

۶۸- نگاه کنید به مقاله نکتیر ذبیح الله صفا تحت عنوان " توحید ایرانی و مسئله تنوید " در مجله ره آورد ، شماره ۲۳ ، ص ۴-۵ .

۵- برای ملاحظه مطالعه ای مفصل درباره فلسفه نور در مکتب شیخ اشراق نگاه کنید به فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۲ ، ص ۵۰۶-۵۱۵ .

۶۹- مصطلحات فلسفی صدرالدین شیرازی ، ص ۲۳۲ .

۷۰- کتاب ایقان ، ص ۷۱-۷۲ .

موقع و مقام عرفان در امر بهائی

دکترداریوش معانی

مطلب اول - مقدمه

در مقاله " اشاره ای مختصر به آثار عرفانی حضرت بهاء الله " که سال گذشته در نشریه انجمن ادب و هنر منتشر شد از جمله در تعریف عرفان دیدیم که " عرفان در اصطلاح حکماء و صوفیّه معرفت قلبی است که از طریق کشف و شهود نه بحث و استدلال حاصل میشود و آنرا علم وجدانی هم میخوانند... " و در همان مقاله " آثار عرفانی جمالبارک " بدو گروه یکی آثار مربوط به عرفان نظری و دیگری آثار مبارکه درباره عرفان عملی تقسیم بندی شد.

عرفان نظری شامل: معرفت الله، معرفت مظاهر او، شناخت مراتب روح، نفس، قلب و مقامات آن. عرفان عملی شامل مراتب: سیر و سلوک و اوصاف سالک، شرایط فوز به معرفت، طرق تزکیه نفس و شامل ادعیه و مناجاتها و انکار و الواح جهت تطهیر نفوس و تقلیب قلوب است.

در این مقاله سعی میشود " موقع و مقام عرفان در امر بهائی " صرفاً براساس آثار و الواح مبارکه نازل در این نور نورانی بررسی و از ذکر آداب و رسوم و عقائد و آراء اهل تصوف و عرفان تا حد ممکن خودداری شود و دلایل این نحوه تنظیم و بررسی بشرح ذیل است:

اول - در بسیاری از آثار مبارکه جمالبارک اشاره فرموده اند لسان قدم میل ندارد آثار گذشتگان را ذکر فرماید و در اکثری از موارد ذکر مطالب و عقائد گذشتگان بخاطر اجابت استلحه نوستان بوده و در همه احوال نظر سائل را بآنچه در این نور مبارک نازل گردیده متوجه فرموده اند.

دوم - کثرت ذکر مسائل و مباحث وارده در آثار اهل تصوف اسباب کسالت گردد و توجه یاران را از آنچه از قلم اعلی نازل گردیده بمطالب سائره معطوف نماید.

سوم - شناخت مسائل عرفانیه براساس آثار نازل از قلم معجز شیم طلعات قدسیه در این نور مبارک هم شیرین است و هم حیات بخش هم گویای حقائق متعالیه است و هم وسیله عروج بعوالم روحانیه هم پرده های وهم و خیال را میسوزاند و هم آب یقین بر اراضی قلوب مبنول میدارد هم شعله بقلب میزند و هم ساغر معانی از ید غلام الهی مینوشاند هم رهبر عاشقان است و هم دلیل طالبان هم اطمینان بخش قلوب است و هم فصل الخطاب در عوالم افکار و عقول. به یمن آن مرتبه " حتی یطمئن قلبی " جلوه نماید و از برکتش شاهد " ماکذب الفواد مارأی " چهره بکشاید.

بر اساس تعریف وارده در مقدمه این مقاله سعی میشود جنبه های مختلف عرفان عملی و عرفان نظری و موقع و مقام آن در امر بهائی تا حدی که فرصت اجازه میدهد بررسی و تحقیق شود.

مطلب دوم - مقام معرفت در آثار امریه

کثرت آیات و آثار نازل درباره موقع و مقام عرفان در این نور مبارک بحدی است که اگر جمع آوری شود

باشکال در يك كتاب بگنجد در اين مقاله فقط به بعضی از اين آثار مبارکه اشاره ميشود و مقصد اصلی از نکر اين نصوص آنکه اهميت عرفان نظری و عرفان عملی بيش از بيش روشن گردد.

در اهميت عرفان نظری :

۱- مقصد از آفرينش وصول بمقام معرفت است

جمال قدم در لوحی ميفرمايند:

" معلوم آنجناب بوده که لم يزل مقصود از آفرينش معرفت حق بوده و خواهد بود و اين معرفت منوط بعرفان انفس عباد بوده که ببصر و قلب و فطرت خود حق را ادراک نمايند ... " امر و خلق جلد اول ص ۱۴

۲- اصل کل علوم عرفان حق است

حضرت بهاء الله ميفرمايند :

" اصل کل العلوم هو عرفان الله جل جلاله " امر و خلق جلد اول ص ۱۴ مضمون آنکه اصل همه علوم شناسائی خداوند جل جلاله ميباشد .

۳- مقصود از عرفان شناسائی وديعه ربانيه در نفس است

چون در الواح و آثار تعمن و تفحص نمائيم ملاحظه شود که اين عرفان عبارت از مرحله ای باطنی و درکی روحانی و کشف حقیقتی ربانی است که خداوند در بندگان خود بوديمه نهاده است .

و درک و کشف اين لطيفه رحمانی و حقیقت سبحانی مقصد از ارسال رسل و انزال کتب بوده و خواهد بود قوله العزيز:

" لذا سفراء و انبياء و اصفياء فرستاد تا ناس را از مقصود از تنزيل کتب و ارسال رسل آگاه نمايند و کل عارف شوند بوديمه ربانيه که در ايشان بنفس ايشان گذاشته شده - انسان طلسم اعظم است ... "

لوح مقصود ص ۹۵ مجموعه الواح نازله بعد از کتاب اقدس چاپ آلمان

در اهميت عرفان عملی :

۱- اساس دين الله اکتساب کمالات است

حضرت عبدالبهاء در بيانی قاطع و مؤثر ميفرمايند قوله العزيز:

" هو الله ای جنود حيات - شرق و غرب پرستش نجوم آفله نمايند و عبادت آفاق مظلمه - از اس اساس شرائع مقدسه الهيه غافل و از فضائل و کمالات دين الله ذاهل ... همچو گمان کزيند که باعلی مراقی فلاح و نجاح رسیده اند و حال آنکه در اسفل جهل زيستند و بکلی از مواهب الهيه محروم و بی نصيب گشتند و سبب اين حرمان آنکه بااساس اصلی پی نبردند و در ترقی عوالم روحانی و مقامات ساميه رحمانی نکوشيدند اساس دين الله اکتساب کمالاتست و استفاضه از فيوضات . مقصد از ايمان و ايقان تزئين حقائق انسانی به فيض کمالات ربانی است اگر اين وصول نيابد حقیقت حرمان است و عذاب نيران . "

امر و خلق جلد سوم ص ۵

۲- اساس امرالله اساسی است عرفانی

حضرت ولی عزیز امرالله در دستخط مورخ ۸ دسامبر ۱۹۳۵ از جمله میفرمایند:

"... دیانت بهائی مثل جمیع ادیان الهی دیگر اساسش عرفانی است. هدف اساسی آن تکامل افراد و اجتماع از طریق تحصیل قوی و کمالات روحانی است.

اول باید روح انسان تغذیه شود و ادعیه و مناجات بهترین وسیله تغذیه روحانی است. قوانین و تأسیساتی که حضرت بهاء الله پیش بینی نموده اند فقط وقتی توسعه و جلوه مینمایند که حیات روحانی باطنی ما تغییر و تکامل یابد و آلاً دیانت صرفاً تشکیلاتی شود و به قالبی مرده تبدیل گردد." ترجمه شخصی از آلمانی نقل از جزوه

Importance of prayer
جمع آوری توسط بیت العدل اعظم
Meditation, and the Devotional Attitude

مطلب سوم- تحصیل معرفت از طریق کشف و شهود

حال که اهمیت عرفان نظری و علمی در این نور مبارک تا حدی روشن گردید لازم است در راههای مختلفه وصول باین معرفت بحث مختصری نمایم. میدانیم که وصول به هر حقیقتی و درک هر مسئله و مطلبی اطلاقاً از نوره ممکن است:

راه اول عبارت از تحقیق علمی و متد منطقی و تجزیه و تحلیل عقلی و میزان و مقیاس معمول مدارس و معاهد در سراسرعالم است و این طریق، طریق اهل علم و منطق و فن و صناعت است و آنرا علم دانند. و راه دوم عبارتست از طریق مکاشفه و شهود و ادراک قلبی و مشاهده و معانیه روحانی و معرفت قلبی و ایقان و ایمان باطنی و این راه سبیل اهل طریقت و طریق اهل حقیقت است و آنرا عرفان خوانند.

آنچه در این مقاله مورد بحث است تحقیق این نکته است که در امر بهائی عرفان باین معنی که ذکر شد چه موقع و مقامی دارد. آیا اساساً این نحوه درک حقائق مورد تأیید مظهر امر قرار گرفته است یا نه و آیا اهل ایمان به درک روحانی و مکاشفه معنوی و لقاء محبوب تشویق شده اند یا نه و آیا این کشف و شهود و این معاینه و مشاهده فائده ای دربردارد یا سعی و اجتهادی بیهوده میباشد، آیا بعضی مقامات که در کتب عرفاء وارد آمده در این امر مبارک نیز جا و مقام و موقع و منزلتی یافته یا نفی و رد شده است؟ در صفحات بعد سعی میشود با استناد بآیات مبارکه و ذکر شواهدی از آثار مقدسه پاسخ به بعضی از این سنوالات اشاره گردد.

هفت شاهد در تأیید مراتب عرفانیه و امکان مکاشفات روحانیه:

شاهد اول - لسان قدم به لسان طریقت صحبت فرموده

جمال مبارک در لوحی که در آن مقام وحدت و حیانت عالم انسانی را شرح میدهند از جمله میفرمایند:

"... گاهی بلسان شریعت و هنگامی به لسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم و مقصد اقصی و غایت

قصوی ظهور این مقام بلند اعلی بوده و کفی بالله شهیدا".

امر و خلق جلد سوم ص ۲۱۱

ملاحظه میشود که جمال قدم بنفسه المقدس شهادت داده که گاهی بلسان حقیقت و طریقت که لسان

عرفا و اهل تصوف باشد ناطق بوده اند این بیان مبارک گویای این مطلب است که جمال مبارک خود السنه

مختلفه در الواح مبارکه را ذکر و بآن اشاره فرموده اند. بیان مبارک فوق و بیان دیگری از حضرت بهاء الله که فرموده اند آیات به الحان و شئون مختلفه نازل گشته شاهدهی است که میتوان بر آن اساس در تقسیم بندی آثار مبارکه به الحان و شئون مختلفه اقدام نمود.

شاهد دوم - ظاهر و باطن کلمه

جمال مبارک در مورد چگونگی درک ظاهر و باطن کلمات میفرمایند:

" کلمه الهیه را تؤول نکتید و از ظاهر آن محبوب نمائید... طویی از برای نفوسی که ظاهر را عامل و باطن را امل اند "

امر و خلق جلد سوم ص ۴۵۲

شاهد سوم - در مقایسه علم و سرّ

حضرت عبدالبهاء در لوح مبارکی که در حق درویشی نازل از جمله میفرمایند :

علمی که زحق رسیده در سینه بود درسی نبود هر آن چه در سینه بود
این علم سینه به سینه شرح میشود و دل بدل می سپارند یعنی سرّ است .

سرّ دهانند که سرّ داده و سرّ می ندهند

ساقیانند که انگور نمی افشارند

این رتبه کتب الله علی قلوبهم خوانده میشود

و علم کثرت ختم الله علی قلوبهم ع ع "

مآئده آسمانی جلد نهم ص ۹۰ سنه ۱۲۹ طهران

شاهد چهارم - از مجلس علم به خلوتخانه غیب راه نیست

در لوح محمد حسن خراز جمال مبارک میفرمایند قوله العزیز:

" از مجلس علم و دانش به خلوتخانه غیب راه نبوده و نیست "

مآئده چهارم باب یازدهم ۱۷۲

شاهد پنجم - درک اسرار غیب ممکن است

حضرت عبدالبهاء در مناجاتی میفرمایند قوله اللطیف:

" هوایبھی ای پروردگار این بنده درمانده را در کف منیعت موی ده و در ملاذ رفیعت

مسکن بخش شمع روشنی در قلبش برافروز و چشمه سلسبیلی از دلش جاری کن ابواب

فیض بررخش بگشا و اسوار خیب بفوایش الهام فرما... پروردگارا رحمی کن استقامت

بخش ع ع " مجموعه مناجات چاپ پاکستان ص ۶۹

شاهد ششم - لقاء روحانی برای اهل عرفان

" هوایبھی خدایا این طیر حقیقه عرفان را بال و پری عطا فرما و این پروانه شمع محبتت

را قرب و منزلتی احسان کن این سرگشته صحرائ عشق را به خلوتخانه عنایت دلالت نما

و این تشنه بادیه هجران را به بحر لقاء روحانی بکشان .

این بنده قدیم را ندیم بزم الطاف کن و این فقیرمسکین را بغنای حقیقی مستغنی گردان

ع ع "

مجموعه مناجات چاپ پاکستان ص ۶۸ - ۶۷

شاهد هفتم - مکاشفات روحانیه ارزان فرما

دقت در مضامین مناجات ذیل که اکثراً در جلسات امریه تلاوت میگردد ابواب دریائی بیکران از مسائل و مفاهیم و اصطلاحات عارفانه را بر وجه هر دل مشتاقی میگذشاید قوله العزیز *

* هوالله خداوند مهربانا کریم رحیما این جمع را بشمع محبت روشن نما و این نفوس را بنفثات روح القدس زنده کن انوار آسمانی بیخش و موهبت کبری مینول دار تائیدات غیبیه برسان و مکاشفات روحانیه ارزان فرما دیده ها را بنور هدی روشن کن و دلها را بفیوضات نامتناهی غبطه گلشن نما ارواح را بشارت کبری ده و نفوس را بموهبت عظمی مفتخر نما ... ع ع *

مجموعه مناجات حضرت عبدالبهاء ص ۲۴ کراچی ۱۹۶۵

مطلب چهارم - مراتب سیر و سلوک در امر بهائی

حال به بینیم این لقاء و این درک مسائل و مطالب بقوه معنوی و این مکاشفه روحانی از چه راه حاصل میشود و از چه طریق ممکن میگردد ؟

از زیارت نصوص و آثار مبارکه چنین برمیآید که چون قلب تطهیر شود و دل پاک انسانی مقابل شمس حقیقت قرار گیرد و آفتاب جمال یار در آئینه دل بیدار بتابد این چنین قلبی مظهر تجلی جمیع اسماء و صفات الهی گردد و سنبلات علم و حکمت از خاک پاک چنین دلی برآید و شقائق حقانش گلزار جان را معطر نماید .

چون هر امر مهمی را زمانی و هر نوره و زمان را موهبتی خاص مقرر گشته اینست که ایام ظهور مظاهر الهیه دارای مواهب و امکانات خاصی است که جز در آن ایام ظهورش ممکن نیست .

ایام ظهور مظاهر الهیه بخصوص در ایامی که شمس مشیت الهیه و مظهر کلیه ظهور الهی در عالم وجود درخشش داشت ایامی خاص بوده که هر قلبی در آن ایام توجه بسوی آن جمال نمود اشعه شمس حقیقت بی واسطه و بی مانع و پرده برآن تابید باین حقیقت جمال مبارک در لوحی اشاره فرموده اند قوله تعالی :

* ای حسین امر حق را الیوم چون شمس ملاحظه نما و جمیع موجودات را مرایا و هریک از مرایا که به شمس توجه نمود و مقابل گشت صورت او در او ظاهر و هویدا الیوم قلبی که مقابل شد با جمال ابهی انوار وجه در او ظاهر و مشهود و من بون ذلك محروم بل مفقود الیوم مقابل نشده مگر معدودی و ایشانند جواهر وجود عبدالله *

مانده آسمانی جلد چهارم ص ۱۰۵

اگر چه فضل ایام ظهور مظاهر الهیه فضل خاصی است و امکانات معرفت قلبیه در آن ایام پراتوار بر هر عاشق صادقی روشن و آشکار ولی این فیض و این فضل و این موهبت همیشه ایام موجود و ابواب شناسائی حق از طریق مکاشفه و شهود همیشه مفتوح است . در تائید این حقیقت ذیلاً بنو بیان اصلی از مبین منصوص حضرت مولی الوری روحی لعبودیته الفداء اشاره میشود:

اول - دل چون توجه بافتاب نماید چشم بینا گردد

در اینکه قلب پاک و فارغ از خدا وسیله شناسائی خداست در لوحی از حضرت عبدالبهاء نازل
جل قوله العزیز:

" هو الله ای طالب حق اگر عرفان الهی خواهی و شناسائی جوئی قلب را از غیر خدا فارغ نما و بکلی منجذب محبوب حقیقی گرد و تجسس و تحرّی از او نما به براهین عقلی و نقلی مراجعت کن زیرا براهین دلیل سیل است و باین واسطه قلب متوجه به شمس حقیقت گردد. و دل چون توجه بافتاب یافت چشم بینا گردد و آفتاب را بنفس آفتاب شناسد آنوقت محتاج دلیل نماند زیرا آفتاب غنی مطلق است و غنای مطلق محتاج به چیزی نیست از جمله اشیاء دلیل است مثل توما مباش مثل پطرس شو امیدوارم که جسماً و عقلاً و روحاً شفا یابی ع ع "

مکاتیب عبدالبهاء جلد هشتم ص ۱۹

دوم - نبعان حقیقت از قلب و حل مسائل از طریق توجه بملکوت ممکن است
حضرت عبدالبهاء در لوح مستر ایچ ایگر اشتوتکارت میفرمایند:

" الحمدالله چون توجه بملکوت نمودی بسیاری از مسائل معضله حل شد و چون به مقام حواری رسیدی و امید چنان است که بررسی جمیع مسائل حل میشود ... نفوسی مقدسه را در حقیقت الوهیت افکاری است که بتمامه مطابق عقل است . سر مکنون و رمز مصون است و همچنین سائر مسائل.
آنچه شنیده ای آن را کنار بگذار و بکوش تا حقیقت از قلبت نبعان نماید و عليك البهاء الابهی .
عبدالبهاء عباس "

راههای وصول به شناسائی قلبی

حال که اهمیت شناسائی قلبی و درک روحانی روشن گردید مناسب است چند کلمه ای در راههای عملی این معرفت باطنی و مکاشفه روحانی صحبت بداریم و چون بخواهیم در این میدان وارد شویم عملاً صحبت از سیر و سلوک و شرائط سالک که بحث اصلی عرفان عملی است بعیان میآید. برای حفظ اختصار سعی میشود فقط بذکر بعضی از آثار مبارکه که جوهر مسائل مورد بحث در آن وارد آمده اشاره گردد. یکی از این موارد عبارت است از بیانات نازله در کتاب مستطاب ایقان که در آن راه وصول به حقیقت برای طالبین وصول به مدینه ایقان و دخول در شهر روحانی اهل ایمان بیان گردیده و میتوان بجرأت گفت که زیارت این چند صفحه انسانرا از مطالعه صدها کتاب اهل تصوف و عرفان که در شرح مراتب و مقامات سالکین و صفات و کمالات طالبین و واصلین برشته تحریر آورده اند بی نیاز میسازد. بعضی از آن آیات بنیات اینست قوله الجلیل :

" ولیکن ای برادر من شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع عبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید ... "

و باید در کل حین توکل بحق نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و برپ الأریاب دربندد و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و بصبر و اصطباردل بندد و سمت را شعار خود نماید و از تکلم بی فایده احتراز جوید... و غیبت را ضلالت شمرد و بآن عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند بقلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و متکبرین را نعمت شمرد در اسحار باذکار مشغول شود و بتمام همّت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد غفلت را بنار حب و ذکر بسوزاند و از ماسوی الله چون برق در گذرد ...

باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه آنست که سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد.

و این شرائط از صفات عالین و سنجیه روحانین است که در شرائط مجاهدین و مشی سالکین در مناہج علم الیقین ذکر یافت ... کتاب مستطاب ایقان ص ۱۵۰ - ۱۵۱

این بود شمه ای از بیانات متعالیه جمال اقدس ابهی که فی الواقع دستورالعمل برای هر مؤمن صادق و هر عاشق دلدادہ ای است که بجد و جهد تمام کمر همت در راه وصول به مدارج علم و معرفت حضرت احدیت بریسته و عزم جزم نموده تا در سیل دوست سلوک نماید و چون چنین کند نتایج حاصله از این سیر و سلوک قلب و روح او را بانوار معرفت روشن نماید و بفرموده جمال مبارک انوار علم و یقین ارکان وجود او را احاطه نماید قوله العزیز:

" و چون سراج طلب و مجاهده و نوق و شوق و عشق و وله و جذب و حب در قلب روشن شد و نسیم محبت از شطراحدیه وزید ظلمت ضلالت شک و ریب زائل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید در آن حین بشیر معنوی بیشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را بصور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تأییدات روح القدس سمندانی حیات تازه جدید میبذول دارد بقسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فواد تازه می بیند و رجوع بآیات واضحه آفاقیه و خفیّات مستوره انفسیه مینماید و بعین الله بدیعه در هر نره بآبی مفتوح مشاهده نماید برای وصول بمراتب عین الیقین و حق الیقین و نورالیقین و در جمیع اشیاء اسرار تجلی وحدانیه و آثار ظهور سمندانیه ملاحظه کند..." ایقان مبارک ۱۵۱ - ۱۵۲

مطلب پنجم - سفر روحانی در جهان پاک

حال که اهمیت معرفت قلبی و شرائط سیر و سلوک برای وصول به حضرت محبوب را براساس بیانات حضرت بهاء الله زیارت نمودیم به بحث مهم و اساسی دیگری از عوالم تصوف و عرفان میپردازیم و آن بحث سفر باطنی و روحانی در عوالم نفس است که از آن به سیر و سفر از خود به خود نیز یاد شده در مقابل سیر و سلوک که سیر و سفری از خود بسوی خدا بود این سفر از خود بجهان نفس است و عبارت از سیر و سیاحت در جهان خویش .

در این مورد لوح مبارکی از حضرت عبدالبهاء در مکاتیب جلد دوم صفحات ۱۸۶ تا ۱۸۸ مندرج است . این لوح مبارک را بایستی به تکرار زیارت نمود و در مفاهیم و مسائل مهمه آن بسیار دقت کرد در این لوح مبارک حضرت عبدالبهاء با بیانی ساده و بسیار زیبا از عوالم سفر و سیر روحانی صحبت داشته و از آن سیاحت دلکش سخن گفته اند . در عین حال به بسیاری از اصطلاحات اهل عرفان شرق اشاره فرموده و آن تعابیر و معارف را بنحوی بدیع و دلنشین بیان فرموده اند قال و قوله الاطی :

" هو الله ای یار مهربان آوارگان ... و اما سفر حقیقی روحانی خوشتر و دلکشتر است چه که این سفر از عالم خاک به جهان پاک است . و از حیث لا بساحت دلگشای الأست .

در دمی شرق و غرب طی شود و در ساعتی قدم بعرضه قدم در آید - انسان حکم طائر ساکن و ساکن طائر و جاری منجمد و منجمد جاری یابد . حقیقت جامعه انسانیه بجمیع شئون و آثار و احکام و اطوار و تشخصات و تعنیات در حیث وجود و ظهور تحقق یابد .

ای رفیق شفیق اگر همتی داری و فسحتی طلبی و سیاحتی جوئی و سیر و تفرّجی خواهی اول چشم از

عالم و عالمیان بیوش، و از مردم و آدمیان بگزر از اوج قبول منقطع شو. در کنج خمول چون این آوارگان ملوی کن و از هر فکری و ذکری آزاد شو و در جمیع آن منتظر شرب کاس فنا شو و مترصد هجرت از این خراب آباد.

بجان عزیزت قسم که تا از آنچه بیده و شنیده ایم نگذریم و بکلی منقطع الی الله نشویم و از نام و ننگ چشم نپوشیم و صدور را از هر وهم و خیالی مجرد ننمائیم و در گوشه بی توشه نی بذکر خدا فارغ از ماسوی نشویم و بخود مشغول نگردیم فسحت حقیقی نیابیم و سیاحت روحانی نکنیم .
پس تا توانی بخود مشغول شو زیرا حقیقت بشریه اگر چه مستغرق در ظلمات کونیّه است لکن مقتبس از انوار و اسرار مبداء حقیقی و افق قدس عالم وجود است چون بخود مشغول شود نورانیت تزاید نماید و همه انوار گردد و سر حقیقت علیکم بانفسکم آشکار شود... مثلی است مشهور ایام را چندی وقف مطرب و می نمائیم ما نیز چندی اوقات را محصور بتوجه و تنویر حقیقت خویش کنیم تا ملاحظه کنیم که از افق اعلی و ملکوت اسمی چه فیوضاتی ظاهر و لائح گردد . * مکاتیب جلد دوم ص ۱۸۶ - ۱۸۸

مطلب ششم - بعضی نصائح در فوز باسرار ملکوت

حال که اهمیت و لذت سیر و سیاحت روحانی را براساس بیانات حضرت عبدالبهاء زیارت نمودیم خویست بعضی نصائح مشفقانه آن مرکز عهد و میثاق را در وصول به عوالم بالا و دستیابی به حقائق و معارف جبروت اعلی از خاطر دور نداریم ذیلاً به سه مورد از موارد فوق الذکر اشاره میشود:

اول - شرط وصول به اسرار ملکوت

در لوح مبارکی از حضرت عبدالبهاء که مطلع آن " ای ناظر بملکوت الهی ... " است از جمله میفرمایند:
قوله الاعلی

" ... پس تو ای منجذب ملکوت الهی بکوش تا یک سرسیم را در مرکز صدور منصوب کنی و سر دیگر را در مرکز اعلا تا مصدر اسرار ملکوت ابهی گردی و واسطه فیض حقائق و معانی جبروت اعلی شوی .

این سیم توجه تام و ارتباط معنوی روحانی بجهان بالاست و سیاله برقیه اش قوه محبة الله و شدت تمسک بعهد و میثاق الله و البهاء علیک ع ع * نسخه خطی نگارنده

دوم - چگونگی هجوم افواج الهام

در لوح مبارک دیگری میفرمایند :

" الله ابهی خان رئیس ای اسیر دل قلب انسانی مهبط الهام رحمانی است چون مرکز مخابره مرتبط بمرکز سائره است این است که هر دل مرتبط بدلهاست و هر دلی را صد هزار هواها .

ولی اگر مخابر ماهر بتواند یک سرسیم را در مرکز دل محکم نماید و سر دیگر بملکوت ابهی رساند آنوقت افواج الهام ببند که هجوم آرند و انوار تائید ببند که از جمیع جهات درخشد و البهاء علیک ع ع * نسخه خطی نگارنده

ملاحظه میشود که در هر دو لوح مبارک توجه تام و تمرکز قوی و حصر نظر در عوالم بالا و قوه محبت الله و ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق الله از جمله شرائط حصول و اصول به الهامات غیبیه و درک اسرار

ربانیه و فوز به حقائق جبروت اعلیٰ نکر شده است .

سوم - طی زمان و مکان به مغناطیس محبت حضرت رحمن

در مناجات ذیل حضرت عبدالبهاء معارف بدیهه ای در عوالم عرفان بر عالم و عالمیان بفضل و احسان مرحمت فرموده اند :

" ای بنده بهاء در سبیل خدا جان فشانی کن و در محبت جمال ابهی حرکتی آسمانی که چه حرکت حبیه حرکت از محیط بمرکز است و از آفاق به نیر آفاق اگر کوهی مشکل است خیر نیست چنین چون محرک و دلیل قوه مغناطیس باشد طی زمان و مکان بسی آسان و البهائ علی اهل البهائ "

منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء چاپ امریکا شماره ۱۶۶

مطلب هفتم - عرفان در امر بهائی

۱- اساس عرفان تجلی شمس کلمه آلهیه برقلوب عارفان است

از آیات متعدده مبارکه این حقیقت روشن میشود که پایه و اساس و منشاء عرفان الهی است و این خود کافی است که موقع و مقام عرفان را در نور بهائی مشخص و ممتاز نماید .

از بین بسیاری آثار مبارکه لوح مبارک ذیل به تنهائی برای اثبات این حقیقت کفایت نماید قال وقوله الحق: " یا هو آفتاب حقیقی کلمه الهی است که تربیت اهل دیار معانی و بیان منوط باوست و اوست روح حقیقی و ماء معنوی که حیات کلّ شئی از مدد و عنایت او بوده و خواهد بود و تجلی او در هر مرآتیی بلون او ظاهر مثلاً در مرایای قلوب حکما تجلی فرمود حکمت ظاهر شد و همچنین در مرایای افنده عارفین تجلی فرمود بدایع عرفان و حقائق تبیان ظاهر شد . "

مانده آسمانی جلد چهارم ص ۲۲

این ارتباط لطیف روحانی و این تجلی شمس کلمه الهی حقائق و معانی عرفانیه را در قلوب پاک مشتاقین برویاند و چون این نهالهای نورسته بآب یقین سقایه شود .

" سنبلات علم و حکمت الهی " از مدنیه طیبه دل بروید و عالمی را بیوی خوش خود معنبر و معطر سازد جمال اقدس ابهی در کلمات مکتونه فارسی بلحن ملیح و شیرینی این رشد و نمو روحانی را روشن میفرمایند:

ای فرزند کنیز من از لسان رحمن سلسبیل معانی بنوش و از مشرق بیان سبحان اشراق انوار شمس تبیان من غیر ستر و کتمان مشاهده نما . تخمهای حکمت لدنیم را در ارض طاهر قلب بیفشان و بآب یقین آبش ده تا سنبلات علم و حکمت من سرسبز از بلده طیبه انبات نماید " (فقره ۷۸ کلمات مکتونه فارسی) باری چون شمس کلمه الهیه باین قوت و قدرت در این نور مبارک برقلوب میتابد باید منتظر بود که در بوستان عرفان این نور چنان گل و سنبلی بروید و اشجار حکمت و بیان چنان رشد و نموی نماید و به چنان بار ویری و میوه و ثمری مزین شود که عالم را روشن و عالم خاک را غبطه گلزار و گلشن نماید و لیل هذا علی الله بعزیز .

۲- شدت اشراق آفتاب امر در این نور مبارک

حال که دانستیم عرفان اساسش تجلی شمس کلمه آلهیه است باید این نکته را از نظر نور نداریم که در این یوم مبارک یعنی در نور حضرت بهاء الله که امرالهی به اشد قوی ظاهر گشته شدت اشراق و تجلی این شمس در مرایای قلوب صافییه نیز بنهایت درجه علو خود رسیده .

سحر ایام ظهور و فجر آن و دوران طلوع شمس و حرکت آن گذشته و در این دور مبارک آفتاب در وسط النهار تابیده چون اصطلاحات وارده در الواح مبارکه را که در اهمیت این دور مبارک نازل گشته ملاحظه نمائیم باین اوج قدرت تجلی الهی پی بریم .
اگر تا بحال انبیاء و رسولان و کتب آنان بوحی الهی نازل میشده امروز مُرسل رسل و مُنزل کتب بنفسه ظاهر شده اند امروز عالم امر خود باهر شده .

اگر مظاهر قبل خود را کلمه الله نامیدند در این ظهور اعظم کلمه علیا ظاهر گشته و اگر ظهورات قبل به دین نامیده میشده امروز امرالهی آمده و رسالت جمال مبارک به امرالله نامیده شده آنچه در ایام قبل بآن بشارت داده شده امروز ظاهر گردیده و لقاءالله که علامتی از علامات قیامت بود میسر گردیده جمال مبارک بنفسه المقدس تاکید فرموده که :

" اگر نفسی یکبار از روی صدق رب ارنی گوید از ملکوت بیان آنظر ترانی استماع نماید... و همچنین فرموده اگر نفسی از اول لاول از جمیع اعمال حسنه محروم مانده باشد الیوم تدارک آن ممکن است چه که دریای غفران در امکان ظاهر و آسمان بخشش مرتفع " ادعیه حضرت محبوب ص ۳۶۷

۳- کثرت آثار عرفانیه جمال مبارک و الواح جذیبه و عشقیه و اشعار و غزلیات لطیفه و مثنوی پر روح و مناجاتهای عارفانه و عاشقانه حضرت عبدالیهاء کل دلیل برآنست که اهل بها در گذشته و حال و مستقبل ایام چقدر بدرك اسرار روحانی و تلطیف قلب و تزکیه نفس و ترقی در مقامات روحانی که جمیعاً تحت کلمه و اصطلاح حیات بهائی خلاصه میشود مأمور و مکلفند .

زیارت پیام رضوان ۱۴۷ بدیع بیت العدل اعظم الهی که یاران را موکداً تشویق بر زیارت و تعمق در آثار امریه و توسل بدعا و مناجات فرموده اند تا روحاً و معنأ آماده درك مقام منبع و رسالت عظیم جمال اقدس ابهی گردند و این آمادگی روحانی و معنوی را محور اصلی اقدامات یاران عزیز بیان داشته اند شاهدهی است بر اهمیت روزافزون مسائل روحانیه و معنویه در امر مبارک .

(به پیام بهائی شماره ۱۲۷ مراجعه شود)

چون هر مظهر امرالهی احکام و دستورات و آیات و الواح خود را براساس احتیاجات زمان نازل و ظاهر میفرماید کثرت الواح در آثار نازله درباره روحانیات و معنویات و انقطاع از دنیا و توجه بدار عقبی و تزکیه نفس و اتصاف بصفات رحمانیه و گذشت و تواضع و آزادگی و فرزاندگی و امثال آن کل دلیل بر احتیاج شدید است که عالم بشریت و یک یک افراد انسانی باین مسائل و مطالب دارند .

۴- لحن بیان و صمیمیت خطاب در آثار امریه

لحن خطاب و صمیمیت عناوین و لطافت روابط و حقائق نازله در آثار عرفانیه این امر نیز بسیار بدیع و دقیق است .

اگر در ادیان قبل مظهر ظهور گروه مؤمنین را به یا عبادی و ای بندگان و یا معشرالمؤمنین خطاب میفرمود امروز لسان قدم در نهایت صمیمیت و محبت با اهل بها صحبت میدارند و آنانرا:
" ای برادر من - ای رفیق عرش - ای دوست من - یا احبائی - احبای الله - احباب - ای اهل رضوان من ، ای برادران طریق و ای همگنان " نامیده اند .

اگر هر لحظه صد هزارجان فدا نمائیم شکر این موهبت و محبت و لطف و عنایت را بجا نیاورده ایم این خطابات و عناوین مبارکه پایه پروازی جدید در آسمان عرفان حضرت یزدان است و طیور قلوب را قوت و

اطمینانی بدیع می بخشد و اوج و ارتفاعی جدید می آموزد *

۵- اصطلاحات بدیعه عرفانی در این نور مبارک

یکی از نکات مهمه در زیارت آثار و الواح عرفانیه این امر مبارک آنکه بسیاری از کلمات و اصطلاحات در این نور جدید معانی و مفاهیم تازه یافته و روح و حیات بدیع از آن معانی جدید استنباط میگردند. چون در متون آثار دقت کافی گردد معانی این اصطلاحات بدیعه يك بیک روشن گردد و این از وظائف اهل تحقیق است که این حقائق و معانی بدیعه را که در پس پرده های کلمات الهیه مستور و مخفی است روشن نمایند تا بمرور مجموعه ای نفیس از این معانی بدیعه و حقائق لطیفه جمع آوری گردد و قاموسی از لغات و اصطلاحات عرفانی بآن نحو که در امر بهائی وارد گشته تدوین شود.

بعنوان نمونه قسمتی از يك لوح حضرت عبدالبهاء در این مقام زیارت میگردد و چون به معانی و مطالب و کلمات این لوح مبارک دقت نمائیم می بینیم که حضرت عبدالبهاء بنفسه المقدس تاکید میفرماید که این اصطلاح این نور جدید است و سپس این اصطلاح را با اصطلاح حکمای الهی تطبیق میفرماید قال وقوله الحق :

" امروز جمیع اشیاء باقتاب عهد الهی روشن یعنی جمیع معهودات از فیض عهد الهی معهود گردیده اینست اصطلاح اهل بها در این عهد جدید که مطابق است با حکمای الهی که فرموده اند جمیع موجودات از فیض وجود حق موجود گردیده.

قوالب و مجالی و مظاهر و الفاظ مختلف و گوناگون لیکن معانی و حقائق و مشارب و رحیق و سلسبیل و می و باده واحد - سخن را روی با صاحبدلان است.

ای الذین یعلمون ... والذین یعلمون ای الذین اوفوا بعهده الله و میثاقه فی الیوم المعهود...

مآنده آسمانی جلد نهم ۱۲۵

از زیارت لوح مبارک فوق از جمله چنین مستفاد میشود که :

اولاً : اصطلاحات اهل بهاء در این نور جدید اصطلاحاتی تازه است

ثانیاً : اگر چه ظاهر و کلمه و اصطلاح متفاوت است ولی مفهوم و معنی و حقیقت یکی است

و سپس در همین لوح مبارک از جمله اصطلاح " صاحبدلان " بمعنی متمسکین به عهد و میثاق الهی وارد آمده است - باری این میرساند که اهل بهاء باید با چه وسعت نظر و سعه صدر و آمادگی روحانی مسائل و مطالب و اصطلاحات و معارف مختلفه را مطالعه و حقائق مستوره را معاینه فرمایند.

۶- در حدّ سیر و سلوک در امر بهائی

چون مسئله سیر و سلوک و صحبت از عرفان و تصوف اکثری از نفوس را بیاد نفوس سرگشته و پریشان بیکار و بی سروسامان میاندازد که نه بکاری مشغول و نه به صنعت یا زراعتی امرار معاش مینمایند این است که در این قسمت لوحی از حضرت عبدالبهاء در بیان حد درویشی زیارت میگردد:

اهمیت این لوح از جمله از این جهت است که در آن تکلیف اهل بهاء روشن گردیده و دید مؤمنین به جنبه عرفان عملی که در هفت وادی مبارک نازل شده معین شده و این تصور که این رساله مبارکه چون براساس خواهش اهل تصوف و بر مشرب آنان نازل گردیده پس جزء الواحی که برای اهل بهاء پایه کار و قرار رفتار است نمیباشد نفی شده است .

در این لوح مبارک حضرت مولی الوری از طرفی رساله هفت وادی را طریق سیر و سلوک خوانده و سیر و سلوک را بسیار محبوب شمرده اند و از طرف دیگر اعمال و عادات و رسوم نفوس مهمله را که کاری

در پیش نگیرند و به کسبی مشغول نشوند مذموم شمرده اند و فی الواقع راه اعتدال در طریقت را
بماآموخته اند . قوله الاحلی :

در حد نوریشی و سلوک

" هوالله ای بنده آستان مقدس آنچه نگاشتی ملاحظه کردید و بر تفصیل اطلاع حاصل شد . هفت وادی
به جهت سیر و سلوک نازل شده و سیر و سلوک بسیار محبوب . اگر اهل فقر عبارت از نفوسی باشند که
درین وادی سلوک نمایند و به این اخلاق متخلق شوند روش راستان گیرند و سلوک آزادگان چویند هر نام که
عنوان گردد ضری ندارد .

نوریشی که از قلم اعلی تحریر یافت معنیش فحوای رساله سلوک است و بسیار معقول ولی جمعی الان
درین جهان اند و بظاهر و باطن سرگشته و پریشان و مهمل و معطل و بارگران بر سائر ناس . به صنعتی
مشغول نشوند و به کار و کسبی مألوف نگردند و خود را از آزادگان شمرند و حال آنکه از برای توت
شمران و فواکه تویسرکان و موسم خرما عریستان دویست فرسخ طی نمایند اینگونه نفوس مهمله البته
مقبول نه زیرا هر نفسی باید کاری و کسبی و صنعتی پیش گیرد تا او بار دیگران را حمل نماید نه اینکه
خود حمل ثقیل شود و مانند علت کابوس مستولی گردد .

باری سیر و سلوک در وادی عشق محبة الله بسیار محبوب و نکر حق مقبول و از شدت فرح و سرور
غزلخوانی و نغمه سرانی مطلوب و مانون آن اوهام و عیوب و عليك التحية والثناء "

امر و خلق جلد سوم ص ۳۶۹

۸ - خادمین تشکیلاتی و عارفین ربانی

باید همیشه بدرگه الهی نماز و نیاز آریم و از خدا بخواهیم و در دل آرزو نمائیم و در قلب متذکر باشیم
که کثرت امور تشکیلاتی و تنوع خدمات در مؤسسات امریه که الحمدالله روز بروز دائره اش وسعت می یابد
میادا ما را از توجه به اصول باز دارد و یا خدای نکرده " ساعات مخصوصه دعا و مناجات " و تذکر و تنبیه
را منع نماید چه که بفرموده حضرت ولی امرالله بدون این اساس روحانی موفقیت در هر امری مشکل بل
ممتنع و محال است .

از طرف دیگر چون خلوص نیت و پاکی قلب و سعه صدر و توجه بروحانیت و متذکر بودن باین اصل که
تمام زحمات و خدمات ما مقصد نهائی و هدف اصلیش حیات عالم و هدایت من فی الامم است پایه کار
میباشد . بنابراین نباید توجه بمسائل عرفانیه و تزکیه نفس و تخلق باخلاق بهائی و اتصاف بصفات واقعی
روحانی را فراموش کنیم و نباید چنان شود که نفوس یا مشغول تشکیلات و محروم از فیض غور و تعمق در
آیات و الواح باشند و یا صرفاً مشغول مطالعات و غور و تعمق در آثار و الواح ولی نور از جریان نباض
تأسیسات نظم بدیع گردند .

در این نور مبارک تصویرانسان حقیقی انسانی است عارف و مؤمن که هدف حیاتش پس از وصول
بمعرفت و محبت جمال مبارک خدمت بعالم بشریت است بنابراین در این امر اعظم فی الواقع بایستی هم
عارف ربانی بود و هم خادم تشکیلاتی هم در سبیل سیر و سلوک برای وصول بحضرت نوست کوشید و هم
در تأسیسات و تشکیلات و میداین تبلیغ و خدمت پر جوش و خروش بود . اگر چنین وحدتی در تکوین
شخصیت روحانی یاران ممکن گردد نور تابنده آثار و اعمال چنین نفوس مبارکه این عالم را روشن نماید .

والا بفرموده حضرت ولی امرالله طبق بیانی که در اول این مقاله آمد عاقبت " دیانت صرفاً تشکیلاتی
شود و به کالبدی مرده تبدیل گردد ."

مناجاتی از حضرت عبدالبهاء در طلب اعتدال :

" هو الابهی پاک یزدانا اگر چه دیوانه و بی لانه و آشیانه گشتم ولی سرگشته کوی توام و آشفته روی تو مجنون و مفتون آن جمال و محزون و دلخون از فراقم.

این مجنون شیدای بی نوا سلاسل و زنجیری جز آن زلف مشکین نجوید و این مفتون بی سرو سامان عقل و نهائی بغیر از فیوضات عشق نخواهد.

این جنون اگر چه جامع فنون و پر سکون است لکن چون وقت مقتضی نه بفضل و عنایت قوتش را ضعفی بخش که آن زنجیر مبارک را نگسلد و آن سلسله پیچ اندر پیچ را بکلی قطع ننماید.

نه عقل و فرهنگ زیاد مانع از نشر نفاتح مقبول و نه جنون پر فنون زنجیر شکن محبوب خدایا اعتدالی بخش و توسطی عنایت فرما.

در ایام مبارک شخصی بود مفتون محبت الله امر فرمودند که این ابیات را دائماً قرائت و به لحن خوش تلاوت نماید:

واندر همه عالم مشهور بشیدائی
زین پیش اگر بودم سردفتر داناتی
ای از تو خروش من من نایم و تونائی
من مرده صدساله تو جان مسیحائی

ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی
در نامه مجنونان از نام من آغازند
ای بساده فروش من سرمایه جوش من
گر زندگیم خواهی در من نفسی دردم
والبهاء علیک و علی کل مفتون معتدل کریم ع ع "

مجموعه مناجات حضرت عبدالبهاء چاپ کراچی

* توضیح بیشتر در مورد لحن خطاب و عناوین انسان در کنز اسرار کتاب اول تشریح فقره ۷۲ و ۷۳ کلمات مکنونه آمده است .

سیرهنرهای تزئینی در ایران

ماه مهر گلستانه

وقتی از ایران صحبت میکنیم نمی توانیم خود را به محدوده جغرافیائی فعلی ایران محدود سازیم در این فلات بزرگ و سرزمینهای وابسته به آن اقوام گوناگونی در طی هزاران سال میزیسته اند که با هم در ارتباط بوده اند .

به همین دلیل اشیاء سفالینی که در تورنگ تپه کرگان یا در تپه سیالک کاشان و یا در شوش پیدا شده خیلی به یکدیگر شبیه هستند .

قدیمترین تمدنی که در فلات ایران بدست آمده نزدیک شهر مرو است و اروپائیان آنرا تمدن ANAU (آنا) خوانده اند و قدمت آنرا به نه هزارسال قبل از میلاد رسانده اند (۱) . مردم آنروزی جو و گندم و نرت را میشناخته اند و در ابزار خود مس بکار میبرده اند. در مغرب روخانه سند در بلوچستان که امروز قسمتی از خاک پاکستان است آثار تمدن بزرگی بدست آمده که بنام " موهن جو دارد " مشهور شده است این شهر مدفون در زیر گل و لای روخانه قدمتش به شش هزار سال قبل از میلاد میرسد در آثار باقی مانده در این شهر باستانی علاوه بر خانه های آجری ، گرمابه های خصوصی و عمومی ، قصور و معابد، نقش های دیواری زیبایی بدست آمده که تمدن مردم آن ناحیه را معلوم میسازد (۲) .

در تپه سیالک کاشان آثار تمدنی یافت شده که باستانشناسان قدمت آنرا در حدود پنجهزارسال قبل از میلاد حدس زده اند. درنقش های روی سفال ها انواع و اقسام حیوانات ، پرندگان بشکل سری نقش شده اند که در نوع خود شاهکار محسوب میشوند. در سایر نقاط ایران کاوشهایی بعمل آمده از قبیل تپه کرگان، تپه حصار دامغان و تپه گیان دماوند .

باید به این نکته نیز اشاره شود که در قسمتهای غربی فلات ایران و جلگه هائی که روخانه های منشعب از کوهستانهای غربی در آن جاری است تمدنهای بزرگی وجود داشته اند . قدیمی ترین آنها سومریها بودند که در کشور عراق فعلی میزیسته اند و از تمدن پیشرفته ای برخوردار بوده اند. خط میخی را آنها اختراع نموده اند و خط و زبان خود را به عموم اقوام همجوار خود مثل ایلامیها ، آکادیها، بابلیها، آشوریها داده اند.

تمدن سومری در حدود ۴۵۰۰ سال قبل از میلاد بوده است . در همین زمان شهر اور کلدانیان که روزگار بزرگی و عظمتش از ۳۵۰۰ سال تا ۷۰۰ سال قبل از میلاد میرسد در یکی از مترقی ترین دوره های عمر براز خود بسر میبرد . توانگران سومری کاخهایی میساخته اند چون سنگ نایاب بوده برای ساختمان بیشتر از آجر استفاده میکردند. دیوارهای سرخ را با نقش های آجری بشکل حلزونی و مثلث و مقوس و لوزی و مشجر تزئین میکردند . دیوارهای دوری را با گچ و بشکل ساده ای با نقاشی میپوشاندند ولی برای

۱- ویل دورانت - تاریخ تمدن - جلد اول - ص ۱۶۶ چاپ طهران ۱۳۳۷. بنا به گفته ویل دورانت احتمال دارد که در تخمین ۹۰۰۰ سال قبل از میلاد مبالغه شده باشد.

۲- ویل دورانت - مشرق زمین فرهنگ هند - جلد اول ص ۵۷۸ چاپ طهران ۱۳۳۷ ، و ذبیح بهروز کتاب خط و فرهنگ - چاپ طهران - صفحات ۱۵۴ - ۱۵۵

معابد از نقاط دور سنگ وارد میکردند . سرستونها و نقش های برجسته مسی را که در آنها سنگهای نیمه قیمتی نشانده بودند برای تزئین بکار میبردند . در حدود ۱۸ قرن قبل از میلاد مردمی بنام کاسی یا کاشی از فلات ایران سرازیر شده بابل را تسخیر نمودند و مدت ۴ قرن در آنجا فرمانروائی کردند . اقوام و تمدن ها و نقاط مختلف مانند : ترکستان ، مصر ، شوش ، کیش ، کرت ، آشور ، سومر ، اکد ، بابل ، ایلام ، کاسی ، یهود و سایر اقوام آسیای باختری قطعاً در ایجاد و سیر تکامل هنر در فلات ایران مؤثر بوده اند (۲) .

در مارلیک گیلان آثاری از قبیل مجسمه ، زیورآلات ، جامهای طلا و نقره یافت شده که قدمت آنها به هزارسال قبل از میلاد میرسد .

در لرستان و کوههای غربی ایران اشیاء مفرغی پیدا شده که به مفرغهای لرستان معروف است . مقارن آغاز هزاره سوم پیش از میلاد گروههای بزرگی از صحرائنشینان آریائی نژاد از شمال داخل فلات ایران شدند . بعضی از آنها بطرف هند رفتند در میان آنها دسته هایی به نام مادها و پارس ها نامیده میشدند . در اواخر قرن هشتم پیش از میلاد مادها در غرب ایران فرمانروائی خود را تشکیل دادند و با کمک بابلیها و غیره نوات آشور را منقرض نمودند .

نوشته اند که یکی از شاهان ماد در هگمتانه یا همدان به عدد سیارات هفت گانه هفت دیوار کشید و هر دیوار را برنگ مخصوص یکی از سیارات آراست . در آنزمان ساختمانهای باشکوه بوجود آمد که بدنه آنها با نقوش آجری و یا گل پخته که شکل موجودات نو نوعی ، انسان ، درخت و اشکال دیگر که نمونه باروری است پوشیده شد . همچنین آمده است که پادشاه ماد دختر خود را به پادشاه بابل داد و او برای این دختر باغات معلّق که یکی از عجایب هفتگانه دنیای قدیم بود بوجود آورد .

بالاخره در اثر پیدایش امپراطوری هخامنشی و سازمان متمرکز آن ثبت وقایع در تاریخ ایران شروع میشود . کتیبه های بزرگ هخامنشی در سه زبان پارسی ، ایلامی ، اکدی ، سازمانهای داریوش ها و کورس ها را بما میشناساند .

عالیترین هنر ایرانی بمعنی حقیقی همیشه معماری و هنرهای تزئینی وابسته به آن بوده است . این برتری نه تنها در دوره هخامنشیان ، پارت ها و ساسانیان بلکه در مورد هنر اسلامی نیز صادق است . مشخصاتی که در تمام آثار هنری هخامنشیان بظهور رسید بخوبی با نوق هنری ملت ایران مطابقت داشت . نگاهی به نمونه هنر اصیل و درخشان هخامنشی یعنی کاخهای تخت جمشید می افکنیم : شکوه و عظمت استثنائی آن کاخها مرهون مصالح و تجربیات طولانی و استادی و مهارت سازندگانی بود که بوسیله کشور گشائیهای شاهان فراهم آمده بود . پیکر تراشی و حجاری دیواری دوران هخامنشی در انوار بعد نفوذ و اثر کامل بجای نگذارد . نوق ، تناسب و وزن از مشخصات هنر هخامنشی است . با وجود اینکه هخامنشیان با یونانیها بوسیله سفرا مرتباً در رفت و آمد بودند حتی عده ای یونانی در دربار هخامنشی زندگی میکردند بقول پرفسور گدار " و با همه حساسیت نسبت به هنر یونان کمال مطلوب هنر هخامنشی بطور آشتی ناپذیری با هنر یونانی مغایرت داشت . در هنرها بخصوص نقاشیها و حجاریهای دیواری ، هخامنشی ها اصرار داشتند که از تمدن قدیم و به تمام معنی از مشرق الهام گیرند" (۴) .

در معماری کاخهای تخت جمشید رنگ عامل مهمی بوده . ستونهای سنگی و مجردی های طرفین

۲- ویل هورانت تاریخ تمدن (جلد ضمیمه تاریخ خاور نزدیک) صفحه ۱۷۱ - چاپ طهران ۱۳۳۷

۴- پرفسور آندره گدار- هنر ایران ، ترجمه بهروز حبیبی ، طهران ۱۳۵۸

درگاهها اینطور که اکنون بچشم می آید خاکستری رنگ نبوده بلکه سیاه و صیقلی و براق بوده اند. تیرهای چوبی و سقف ها نیز تزئینات رنگی داشته اند. مابین ستونهای کنار کاخ ها پرده هائی آویخته بوده که بنا بگفته " آتته " رئیس تشریفات دربار اسکندر تصویر حیوانات گوناگون بسیار زیبا بر آن نقش بوده است . بعلاوه صورت و طرح بدن و لباس بعضی از اشخاص حجاری شده رنگ های تند و پرنگ داشته اند. بنظر پروفیسور گدار " هنر هخامنشی در عین لطافت از روحی وحشی نیز نیرو میگرفته است . "

" آتته " میگوید : نقش های دل انگیز داستان عاشقانه زیر و هودات در اغلب معابد و قصرها و منازل هخامنشیان به رنگها و فرم های گوناگون دیوارها را تزئین میکرده است .

نکته قابل توجه اینست که در تخت جمشید با آنهمه حجاری از صورتهای اهورمزدا ، پادشاهان ، سپهبدان ، خراج گزاران ، سربازان و غیره حتی يك تصویر و فرم و قیافه زن دیده نمیشود دلیل آنرا نمیدانم امیوارم مورخین در آینده به این سؤال جواب عنایت فرمایند .

هنگامیکه در سال ۲۳۰ پیش از میلاد اسکندر تخت جمشید را به آتش کشید نه تنها پایتخت ایران بلکه خاطره قدرت و عظمت ایران را نابود کرد . در اینجا سئوالی مطرح میشود، آیا تخت جمشید پایتخت بوده است ؟ آیا آتش سوزی آن عمدی بود یا تصادفی آیا پرسپولیس به یکباره سوخته است ؟ (۵) به یکی از قدیمی ترین نقاشی های دیواری که احتمالاً متعلق به سه قرن قبل از میلاد و در حدود سالهای حمله اسکندر به ایران است اشاره ای میشود :

" الکساندر مونگیت " در کتاب خود بنام باستان شناسی در اتحاد جماهیر شوروی تصویری از يك مجلس سوگواری برای سیاوش را شرح میدهد که آنرا از نقش های دیواری شهر پنج کند واقع در دره زرافشان بفاصله ۶۸ کیلومتری شهر سمرقند بدست آورده است . در این نقش زنان گریبان دریده اند و بر سر و سینه خود میکوبند ، عمارى بر بوش چند نفر است و سیاوش در عمارى خفته همانطور که میدانید سرود کین سیاوش تا قرنهای بعد باقی ماند بطوریکه نظامی گنجوی به سی لحن بارید اشاره میکند و یادى از این سرود مینماید (۶) .

در زمان بعد از اسکندر، دوران سلوکی ها و اشکانیان زمان توجه به هنر یونان قدیم بود. متأسفانه آثار زیادى از سلوکی ها که ۱۵۰ سال و پارت ها که قریب ۴۵۰ سال بر ایران حکومت کردند در دست نیست . زیرا تلاش ساسانیان بر این بود که کلیه آثار باقى مانده در دوران اشکانی از بین برود. تا آنجا که میدانیم دیوارهای کاخ های اشکانی در بین النهرین از بیرون اندود و یا استادانه با سنگ ناماسازی شده و دارای ستونهای قوی بودند در بالای آنها نقوشی از نباتات و حیوانات ترسیم شده بود که مقتبس از هنر یونانی بحساب میآمد .

" فیلولسترات " نویسنده معاصر آنزمان درباره تالار بی نظیر کاخ یکی از پادشاهان اشکانی چنین میگوید " تالاری است با سقف مرصع به سنگ های لاجورد درخشان برنگ آسمانی . در زمینه آبی رنگ سنگها ، با طلا شکل خدایان که مانند ستاره های آسمان میدرخشیدند نقش شده " (۷) .

طرحهای ساختمانهای شاهى در دوران اشکانی مقتبس از شرق بود و نمای خارجی به سبک رومی یا

۵- برای بررسی بیشتر در این مطلب به کتابهای زیر مراجعه فرمائید : اسکندر و دارا - نوشته دکتر اصلان غفاری ، چاپ طهران

۱۳۴۴ و یادداشتهای تبیع بهروز در همین زمینه

۶- بهرام بیضائی - تاریخ نمایش در ایران - چاپ اول ۱۳۴۴ - ص ۲۲

۷- آندره گدار - هنر ایران - ترجمه دکتر بهروز حبیبی - ص ۱۸۵

یونانی تزئین میشد. از دربار اشکانیان نقل میکنند که در تیسفون نمایش تراژدیهای " اوری پید" مورد پسند بوده و نقوش دیواری اغلب مهلم از این نوع داستانها بوده است.

از آثار باقی مانده دوران سلوکی ها و پارت ها در خاک ایران در بیستون و حجاری با وضع بدی بجا مانده که در روی آنها شبیه کودرز را که بر اسب سوار است میتوان تشخیص داد که تاج پیروزی بر سر دارد. " فیلوسترات " چنین توضیح میدهد در خانه ها و ایوانها بجای نقاشی بر روی دیوار از پارچه های زدی براق با پولک های نقره ای و نقش های زرین استفاده میشد. موضوع نقش ها مربوط به اساطیر یونانی بود. بطورکلی بقول پروفیسور گدار آنچه ما اکنون هنر پارت میشناسیم " مخلوطی بدون رابطه محسوس با عقاید و رسوم باستانی مشرق زمین در شکل یونانی و در نهایت درجه انحطاط است. "

وقتی پنج قرن و نیم بعد از سقوط تخت جمشید خانواده ساسان که اصلاً مردمی پارسی بودند روی کار آمدند و قدرت را بدست گرفتند سواران اشکانی برقی آسا شکست خوردند و بطرف شرق فرار کردند و تمدن ایرانی دوباره حاکم بر مقدرات ایران شد.

اردشیر ساسانی در سال ۲۲۶ میلادی وارد تیسفون شد و بنام شاه ساسانی تاجگذاری کرد. قدرت ساسانیان در حدود چهارصدسال بطول انجامید. کاخهای باشکوه ساسانیان و حجاریهای روی صخره ها، مهرها، اشیاء نقره، منسوجات ابریشمی، قالیها و غیره گنجینه های باز مانده از آن دوران هستند.

از لحاظ سبک هنری در آغاز دوره ساسانی اسلوب جدید و موضوعات کاملاً آسیائی و شرقی بوجود آمد که درست نقطه مقابل روح هنری یونان بود. فرم هندسه ای موزون جای اشکال ظریف و نرمش دار یونانیان را گرفت. در حجاریهای دیواری بازی سایه و روشن دیگر بخاطر لطف و زیبایی و آرایش خطوط دنبال نمیشد. مهم برگزیده نمودن نقش شاه و اهورمزدا در صحنه های مذهبی و شکار و جنگ بود. در طرحهای ساسانی اشکال گوناگون از حیوانات مختلف مانند اژدها، شاهین و یا نقوش دیگر مانند نخل مروارید که به حد سادگی رسیده و در نوآوری با هم ترکیب شده بودند بچشم میخورد. با وجود این بنظر میآید که مجموعه آنها جز از نظر تزئین دلیل دیگری ندارد. آیا بالاخره روزی بشر موفق خواهد شد که ریشه مبهم و پیچیده این همه نقوش تزئینی را دریابد تا شاید از این راه روزنه ای به تمدن آنزمان و تمدن های اطراف ساسانی گشوده گردد؟

به نقاشی های طاق بستان در دوران ساسانی در قرن ششم میلادی نگاه میکنیم، در آنها چنان ظرافت و دقتی بکار رفته که نماینده قرن ها تمدن ملت بزرگی است در عین حال طرحی که نماینده سمبل بیگانه باشد در آن یافت نمیشود. دیوارهای طاق بستان نه کار یک حجار است و نه عمل یک نقاش. آنجا نمایشگاه هنر ظریف زرگری است.

در کارهای ساسانی بیشتر به شکل و شمایل زن برمیخوریم که نمونه احترام خاص به زنان در آن دوران است. کاخ تیسفون بعقیده بعضی با انود رنگی و بنظر عده ای دیگر با ورقه مس طلائی پوشیده شده بود. دیوارهای عظیم این قصر از پارچه های ابریشمی و نوعی موزائیک سنگی تزئین شده بود و در قسمتی صحنه محاصره انطاکیه توسط خسرو اول و جنگ های اطراف آن بنظر میرسید. در نیمه اول قرن بیستم موزائیک های زیبای نیشاپور به دست مستشرقین کشف شد که زیباترین اثر موزائیک سنگ در ایران است.

در زمان ساسانیان عده زیادی از طرفداران مانی که مورد آزار قرار گرفته بودند به شهر تورفان چین و مغولستان رفته در سبک چینی تصرفاتی نموده و مکاتب جدیدی بوجود آوردند. سبک مانی سرمشق نقاشان چینی قرار گرفت و پس از قرنها با مغولان به ایران بازگشت.

فیلکس اکرم‌ن پوپ همسر پروفیسور پوپ ایران شناس نامی فرم صورت انسانها را در نقاشی‌ها و حجاریها و مجسمه‌های دوران باستان قبل از حمله عرب مورد مطالعه قرار داده و با آوردن شواهد و امثال و اسلاید‌ها و عکس‌ها از نمونه‌های بسیار مهم که در موزه‌های بزرگ دنیا و مجموعه‌های خصوصی گردآوری شده در کتاب "نظری به هنر ایران" که در ۱۲ جلد منتشر شده فرم مشخصات صورتها را به این شکل گزارش نموده است :

۱- فرم ساده دوران هخامنشی متأثر از دوران آشوری

۲- فرم هلنستیک متأثر از هنر یونان متعلق به دوران تسلط اشکانیان و اوائل دوره ساسانی

۳- فرم کاملاً ساسانی نماینده پوشش و آرایش ایرانی

۴- فرم صورت سفیدان (ناحیه شمال شرقی ایران) با بینی بزرگ و چشمهای عمیق در زیرابروهای پرپشت

۵- صورت پهن ترکی با چشمهای مورب کوچک

تیسفون پایتخت امپراطوری ساسانی در سال ۶۳۷ پس از جنگ قادسیه با اعراب سقوط کرد کمتر از بیست سال بعد از آن در سال ۶۵۶ پیش از مرگ سومین خلیفه مسلمین اعراب به تمام معنی نواحی فلات ایران به استثنای مکران تا دوردترین نواحی یعنی بلخ رسیدند. در سال ۷۰۰ میلادی اولین مهاجرت زرتشتیان بطرف هند صورت گرفت .

حمله اعراب به ایران و قبول دیانت اسلام از طرف مردم تأثیر شدیدی در هنر ایران نمود . صورت سازی ، نقاشی ، مجسمه سازی ، موسیقی مذموم شمرده شد سکوت دربار هنر و هنرمند قرن‌ها بطول انجامید .

هنرمندان راه‌های دیگری برای بروز احساسات هنری خود یافتند . علاقه به تزئین و تذهیب کتب ، کاشی کاری ، خطاطی تزئینی ، قالی بافی ، سرامیک سازی ، پارچه بافی و ساختن ابنیه مذهبی و نظائر آن مورد توجه هنرمندان قرار گرفت . گرچه در قرآن آیه ای در تحریم هنرنقاشی نازل نشده ولی از قرن سوم هجری به بعد احادیثی مورد توجه قرار گرفت که بنابراین احادیث هنرنوع صورت گری تحریم شد . بنای کلامی این حکم این بود که میگفتند در عالم مصوری جز خدا نیست مثلاً نقاش و مجسمه ساز صورت‌هایی از موجودات زنده تصویر میکند که مختص خداست بنابراین عمل شرک انجام میدهد . به همین دلیل بود که هنرمندان دوران پس از اسلام به ملاحظات فلسفی و دینی تصاویری بوجه آوردند که موجودات چاندار بخصوص صورت انسان در آن با واقعیت مطابقت نداشته باشد . روح ایرانی در هنر ایران همیشه عامل اصلی بوده که در پیش آمدهای تاریخی در اوایل حادثه بزحمت قابل تشخیص است ولی بحض فراهم آمدن موقع مناسب پیروزمندانه تجلی مینماید . نبوغ ایرانی تقریباً در مدت سه ربع قرن گذشته از شکست ساسانیان هنوز پیروز بود پس از آن بعلت نبودن زمینه مساعد برای مدتی پوشیده ماند .

در حقیقت در اوائل حمله اعراب تمدن اسلامی سازنده نبود . معماری اسلامی در حالی شروع به کار کرد که فاقد هر نوع علم و اطلاع و سابقه باستانی در هنر معماری و تزئین دیواری بود . در آغاز اقسام طرق ساختمانی را که در مورد دیوارهای تزئینی ، موزائیک ، نقاشی و حجاری کشورهای همجوار مرسوم بود بدون آنکه یکی را بر دیگری برتری دهد بکار برد در اوائل کار حکومت فقط فرمان میداد و سفارش میکرد و در چگونگی کار مداخله نمی نمود اما بالاخره در راه تربیت و تکامل هنر و هنرمند پیشرفت نمود آنچه را با مقتضیات دینی و فکری او هماهنگی نداشت و با سلیقه اش سازش نمی نمود حذف کرد در واقع معمار شد نه سازنده .

لکنون به چند نمونه از کارهای هنری دیواری در اوائل اسلام اشاره ای مینمایم : بدستور خلیفه اموی

عبدالملك در سال ۶۹۱ میلادی قبة الصخره در اورشلیم که بنام مسجد عمر معروف است ساخته شد. سازندگان آن کارگران مسیحی بودند و حجاران و موزائیک سازان بیزانسی دیوارهای آن مسجد را تزئین نمودند. اخیراً آنود از روی موزائیک های مسجد بزرگ اموی تراشیده شده و دیوارها قابل تشخیص است که خصوصیات مسیحی این بنا را محقق میسازد.

در اواسط قرن هشتم بطور دقیق در سال ۷۵۰ میلادی حادثه ای رخ داد که درسرنوشت عالم اسلام خصوصاً فرهنگ ایران تاثیر فراوان داشت و آن واژگون شدن سلطنت اموی بدست خلفای عباسی و انتقال حکومت از سوریه به بین النهرین و استقرار رسوم ساسانی و نفوذ ایرانی در کارهای هنری علی الخصوص دیواری در حکومت عباسی بجای نفوذ بیزانسی بود.

ابن خلدون میگوید: " هنگامیکه اعراب پیروی احکام اکید دین خود را ترك کردند و مزه شیرین رفاه را چشیدند از ایرانیهای تحت تسلط خود هنر معماری و تزئین دیواری را فرا گرفتند. مبرمسجد بزرگ سامره، مسجد ابودلف، ایوان کاخ المتوکلیه که شاید روزی کاخهای ساسانیان بوده از گچ بریها، قابسازیهها، نقاشی های دوران ساسانی منتهی در فرم هندسی شکل ساده و بی روح دوران اسلامی اثرها می بینیم. خلفای عباسی با اقتداری که داشتند توانستند امر به ساختن مساجد بنمایند اما نتوانستند روح يك معماری و نقاشی بیگانه را به آینده ایران تحمیل کنند.

طولی نکشید که طرح مسجد عرب از معماری زنده ایران محورگردد، همچنانکه قرن پنجم به پایان رسید طرحها کاملاً روحیه ایرانی داشت. بسیاری از کارهای دیواری دوران سلجوقی و ساسانی بهم شبیه هستند با تفاوت آنکه اسلام نقشهائی بر دوران سلجوقی افزوده است. داستان نقش های دیواری قصر کوشک مربوط به دوران غزنوی در کتابها آمده است. سلطان محمود و پسرش مسعود باهمه ادعای مسلمانی غرق در فساد بودند. دیوارهای قصر کوشک توسط نقاشان دربار مسعود ملو از نقاشیهای آمیزش زنان و مردان میگردد و جاسوسان خبر به محمود میدهند. او مأمور برای نابودی نقشها به دربار مسعود میفرستد که رندان زودتر به مسعود خبر داده بودند و دیوارها قبل از ورود مأمور سلطان محمود گچ اندود گردیده بود.

بنا بر مطالعات تاریخی شواهدی در دست است که شیوه ای از نقاشی که اکنون پرسپکتیو یا ژرف نمائی نامیده میشود روی دیوارها و در بین هنرمندان ایرانی تا حدودی رایج بوده. (۸). جمله کوتاه در باب " شیر و گاو " در کلیله و دمنه که نو شغال زیرک و دانا با یکدیگر سخن میگویند موجود است. دمنه نقشه خود را برای نزدیکی به شیر شرح میدهد و میگوید: میتوان از نقاش ماهری استفاده کرد که قادر است صورتهائی بر سطح دیوار بکشد به گونه ای که برجسته بنظر آید باین وسیله کلیله و دمنه که از روی متن پهلوی توسط ابن مقفع که نام اصلی او (روزبه فرزند دانویه) است ترجمه شده سابقه این نوع نقاشی (پرسپکتیو و در سطح دیواری) را به نیمه اول قرن دوم هجری یعنی زمانی که هنوز شیوه اسلامی شکل نگرفته بود میرساند.

بنا بر تحقیقات " بازیل گری " مستشرق معروف تا قبل از مغول محل و صفحه اصلی برای نقاشی در تمدن اسلامی دیوار بوده است ولی از زمان مغول به بعد با تحولی که پیش آمد صفحه نقاشی در درجه اول صفحات کتاب شد. (۹)

۸- مجله نشر دانش چاپ طهران سال هشتم شماره پنجم ۱۳۶۷ نوشته نصرالله پور جوادی

۹- بازیل گری در نوشته " سنت نقاشی دیواری در ایران " چاپ ۱۹۷۹ در کتاب Highlight of Iranian art

مقریزی نویسنده مصری (۷۱۶ تا ۸۴۵ هجری قمری) به يك حكایت دیگر که مربوط به قرن چهارم هجری مصادف با سفر ناصر خسرو به مصر اشاره میکند . محل واقعه مجلس " یازوی " خلیفه فاطمی است و مسابقه دو نقاش یکی ایرانی و دیگری مصری که با استفاده از علم ژرف نمائی بتوانند مجلس جالبتری را نقاشی کنند . (۱۰)

بنابراین شیوه نقاشی پرسپکتیو در بین ایرانیان ناشناخته نبوده و احتمالاً نقاشان ایرانی از آن استفاده مینموده اند .

نقاشی های قصر عمره که در قرن اول هجری در اردن هاشمی بوجود آمده مؤید صحت این مدعاست . اسلوب این بنا رومی یا بیزانسی است . بر دیوارهای سرپینه حمامها نقاشیهای است از یزدگرد سوم و امپراطور بیزانس و پادشاه حبشه و مناظری از شکار و استحمام و ورزش با تصاویری از زنان برهنه . این تصاویر قدیمی ترین نقاشیهای دیواری در تمدن اسلامی است که عموماً از پرسپکتیو برای بوجود آمدن آن استفاده شده است .

هنرمندانی که در تمدن اسلامی بمرور زمان بنا بر معتقدات دینی میخواستند دست از خلق این عالم و موجودات جزئی آن بردارند ناچار شدند همه ترفندها را در نقاشی بکناری بگذارند . اینجاست که ژرف نمائی ، پرسپکتیو ، سایه روشن ، برجسته نمائی از نقاشیهای اسلامی حذف میشود .

سلیقه تحمیلی حامیان هنر و اینکه هنرمند ناگزیر بود برای کسب حمایت متناسب با وضع اربابان خود از درباری به دربار دیگر برود یکی از دلایل مشکلاتی است که بر سر راه يك سنت ملی قرار دارد .

در نسخ " مقامات حریری " و دیگر آثار قرن نوزدهم میلادی می بینیم که نبوغ هنرمند ایرانی موقتاً خفته بنظر میآید اما قدر مسلم آنست که پیش از قرن سیزدهم میلادی نمونه های این دروه یعنی جامع التواریخ رشیدالدین و شاهنامه نمایانگر کوشش در جذب تأثیرات هنر چینی است . پس از ترکسازی مغول و تشکیل سلسله های مغولی نقاشی ایران بر مبنای نقاشی چینی که خود متأثر از دوران مانی و مانویان که به چین رفته بودند قرار گرفت در دو قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی به قدرت خود رسید . دربار هرات بزرگترین پایگاه هنر شد . مخصوصاً در زمان شاهرخ فرزند تیمور که طبع و اندیشه اش به هنر پروری متعایل بود دربار هرات و سبک نگارگری ابتکاری حاصل نمود و مکتب مستقلی شد . ایران کشوری است که نیروهای نیکی و بدی همیشه در جنگ بوده اند در پی وحشیانه ترین و مخربترین تهاجمات دوره ای رسید که جانشین فاتحین اهل نوق بودند و ارباب علم و هنر را مورد تأنید قرار میدادند . مانند بایسنقر نوه تیمور که در زمان او کلیله و دمنه و شاهنامه به نقش در آمد . و کتیبه بزرگ مسجد گوهرشاد در سال ۱۴۱۸ میلادی منسوب به اوست . سلطان ابراهیم از پسران شاهرخ که بر شیراز حکومت میکرده از حامیان و مروجین هنر در دوره تیموری بوده است سبک شیرازی در زمان او پای گرفته است .

پس از موفقیت شاه اسماعیل صفوی بیستور او عده ای از هنرمندان هرات از جمله بهزاد بزرگترین نقاش عصر تیموری به تبریز کوچانده شدند . متأسفانه تداوم فرهنگی در ایران هیچوقت بیش از صد یا دویست سال ادامه نداشته تا مؤسسه فرهنگی براه میافتاده حوادث بطوری فراهم میشده که متجاوززی بساط را در هم میریخته است . در زمان شاهان صفوی با همه آنکه شاهان حامیان هنر بنظر میآمده اند ، بعلت تعصبات دینی و ناسازگاری محیط چه بسیار از هنرمندان که به مهاجرت رفتند و در هندوستان چه

۱۰- کتاب المواقظ والاعتبار بذكر الخطط والاثار (معروف به الخطط) تقی الدین احمد مقریزی - چاپ المست - مکتبه المثنی - بغداد ص ۳۱۸

بسیار مرقع های زیبا که توسط نقاشان مهاجر تهیه و ترسیم و به خط زیبا نگاشته شد. (۱۱) .

در کتاب جدید آقای کریم زاده تبریزی که در لندن بنام " نقاشان قدیم ایران " بچاپ رسیده بنام ۷۰۲ نقاش اشاره شده است . در این کتاب نام بسیاری از هنرمندان آمده که یا مانند بهزاد توسط پادشاهان وقت از جایی به جای دیگر برده شده اند و یا از ترس معاندان جلای وطن نموده و به دربار سایر شاهان همجوار خصوصاً کورکاتیان پناه برده سالم ترین تفریحی که برای خود فراهم کرده اند تذکره نویسی ، شعرخوانی و نقاشی دیواری و تذهیب و نقش کتب بوده است . به هرحال شکوه و جلال نقاشی ایران با ظهور بهزاد پدیدار میشود . در این مکتب عناصر آمیخته سنتی و جدید بطور کامل باهم ترکیب میشوند و کیفیت ارائه به اوج خود میرسد .

نوع دیگر از تزئینات دیواری در ایران کاشی کاری است . تزئین بوسیله آجر کاشی و مینائی و منقوش و کاشی کاری های برجسته پیش از دوره مغول از متعلقات معماری ایران بوده . پس از نورانی که فقط کاشی ها برنگ فیروزه ای بودند در زمان قازان خان کاشی رنگارنگ بوجود آمد در زمان صفویه از لحاظ ظرافت به اوج خود رسید . در طی سه قرن تا زمان شاه عباس اول کاشی کاری بطوری توسعه یافت که ابنیه مذهبی یعنی مساجد ، مدارس ، خانقاه ها ، مقابر و غیره از داخل و خارج بنا با کاشی کاری آراسته شد از سال ۱۲۵۷ میلادی نوعی کار کاشی بنام معرق بسرعت رو به ترقی رفت چون ساختن آن هزینه زیاد در برداشت در زمان شاه عباس اول تبدیل به کاشی های مربع منقوش گردید . ناگفته نباید گذارد که کاشیهای چهارگوش در مقابل گرما و سرما مقاومت زیاد ندارند . رنگ کاشی ها در زمانهای مختلف در ایران پس از صفویه تغییر نمود و هر چند سالی رنگی مورد پسند بود تا در زمان زندیه مینیاتورها در سطحهای بزرگ دیواری در زمینه سفید بوجود آمد . صورت شخصیت های رسمی ، پهلوانان ملی ، صحنه های معاشقه و شکار تحت تاثیر نقاشی اروپائی در روی دیوارهای بزرگ نقش گردید .

همچنین که نقاشی های دیواری در کاخ های بزرگ سلاطین صفوی راه یافت نقاشان زیربستی چون رضا عباسی و شاکردش معین بوجود آمدند . با اطمینان میشود گفت که پایان سلطنت شاه عباس اختتام عصر درخشان مینیاتور ایران بود .

دوره زندیه و قاجار از لحاظ کاشیکاری دارای سبک بخصوصی است . در دوران قاجار سبک بخصوصی برای تزئینات دیواری بوجود آمد که نقاشان محلی کاشی کار آنرا اداره می نمودند بسیاری از دیوارهای شهر شیراز با علاقه عاشقانه به گل سرخ و میخک و زنبق های درشت با برگهای بلند نقاشی میشود . این ترکیب های تزئینی اگر چه مناسبتی با فرم ابنیه نداشت ولی از زیباترین کارهای قرن نوزدهم است . ناصرالدین شاه عده ای را برای تحصیل نقاشی و نقش بر روی کاشی به اروپا فرستاد . کاشی ساز بسادگی نمیتوانست کارهای اروپائیان را تقلید کند بنابراین حاصل کار او در بازگشت به ایران و ایجاد چند کار کاشی سازی در روی دیوار ادارت چندان جالب نبود . تزئینات ساختمانی و دیواری بطور کلی که در قرون گذشته عالی و باشکوه بود در این دوره فاقد روح گردید . باید اذعان نمود که در دوران زندیه و قاجاریه پیکرنگاری معمول شد . نفوذ سیاسی و فرهنگی خارجی در کار نقاش ایرانی اثر بیشتری کرد و کیفیت ایرانی آنرا منحرف ساخت .

۱۱- در سال ۱۹۸۲ در موزه " فورت ورد " تکراس نمایشگاهی دائر شد که از دوره پادشاهان کورکاتی هند نقاشی های بسیارزیبا فراهم آمده بود . این نمایشگاه به همت پرنس آتاکخان محلاتی در نقاط مختلف عالم به نمایش گذارده میشود. درنیل بسیاری از نقاشی ها ومینیاتورها نام نقاشان مشهور ایرانی دیده میشود

سبك های نقاشی ایرانی قبل از كمال الملك و ایجاد شیوه های جدید به سه گروه تقسیم میشود:

۱- مینیاتور به شیوه سنتی گذشته مانند نقاشی و تذهیب داخل كتب

۲- نقش پردازی به شیوه گذشته و تلفیق آن با استفاده از طبیعت در قطعات بزرگتر مانند تابلوهای زمان قاجار

۳- تقلید از طبیعت صرف و شبیه سازی مانند نقاشی چهره شاهان و شاهزادگان

هنر غرب و نقاشی رنسانس در بسیاری از کارهای نقاشان ایرانی تأثیر نمود و شیوه های جدیدی را بوجود آورد. بعد از مراجعت كمال الملك از اروپا و انتخاب نقاشی بر مبنای شیوه پرسپکتیو و تحت تأثیر نقاشان اروپائی ، تحول کاملی در نقاشی ایران حاصل شد. برای اولین بار انسانها از فقیر و غنی در حالتی واقعی نقش گردیدند. در قرن بیستم در مورد نحوه کارهای هنری بحث بسیار است. رشته ها و سبك های جدید نقاشی اروپائی در کار نگارگران ایرانی تأثیر فراوان بجای گذارد.

در سال ۱۳۲۷ شمسی در موقعی که درست ۶۰ سال از میارزه نقاشان اروپائی در نشان دادن شیوه ها و مکاتب نو در اروپا میگذشت ، سبك جنجالی کوبیسم در ایران نیز عرضه شد. نقاشان بر دو گروه تقسیم گردیدند. گروهی که نقاشی سنتی را می پسندیدند شیوه کلاسیک را برگزیدند و گروهی از استادان که در اروپا تحصیل نموده بودند به هنر مدرن روی آوردند. دانشکده هنرهای زیبا افتتاح شد و شاگردان بسیاری را بخود جذب نمود. در سال ۱۳۲۰ تا سه دهه بین استادان قدیمی و مدرن بر سر انتخاب راه نقاشی برای دانشجویان مرتباً بحث در میگرفت. در طی سالهای ۱۳۴۰ به بعد در ایران نقاشی دیواری بار دیگر معمول شد و از انواع آن بصورت سرامیک ، ورقه های مس ، کاشی معرق ، فرسك های دیواری استفاده گردید. کارهای تزئینی دیواری در ابعاد وسیع در تالار رودکی ، بانک ها ، هتل ها ، ساختمانهای دولتی و ملی و منازل راه تازه ای را گشود.

پس از انقلاب عده ای جلای وطن نمودند و بسیاری از هنرمندان با وجود مصائب و مشکلات در ایران باقی ماندند. ضربه ای به روح هنرمندان برون مرزی و درون مرزی وارد شد.

تعصبات دینی ، بیهوده شمردن هنرها ، از جان گذشتگی هنرمندان بهائی و شهادت آنها ، عدم آزادی در داخل ایران و تلاش و کوشش برای ایرانی ماندن ، همیاری و همکاری خانواده ها برای گردش چرخ زندگی ، تلاش معاش ، رنج و اندوه دوری از زادگاه و فامیل ، از دست دادن دوستان به جرم عقاید مختلف دینی و مسلکی باعث شد که برای مدتی اغلب هنرمندان در مقابل ظلمی که به آنها و به مملکت آنها رفته بود سکوت اختیار کنند.

در این چند سال اخیر از اطلاعاتی که در نشریات داخله ایران به چاپ میرسد و ارسال انواع کارتهای نقاشی و پوسترهای مختلف که بدست ما میآید متوجه میشویم که عنایت ایرانیان به دیدار از نمایشگاه های نقاشی بیشتر شده است. هنرمندان جوان انتخاب بعضی از سمبل ها و نمونه هارا برای نقاشی نشانه ای از احساسات درون خود یافته اند. بهرحال بنظر میآید که نگارگری زبان گفتگوی جدیدی برای اجتماعات مختلف شده است. آفتاب هنر همیشه در پشت ابر پنهان نمی ماند.

هنرمندان عمیقاً رسالت دارند که بوسیله خط و نقاشی احساسات صحیح خود را ابراز دارند. پس از مطالعه تاریخ هنر خصوصاً در منطقه ایران و سیر تکاملی آن این مسئله را باور میکنیم که هنر خصوصاً نقش آفرینی وسیله ارتباط ما با تمدنهای قبلی بوده است.

هنرمندان بسیاری از اوقات حاملان ، امانت داران ، حافظان يك فكر ، يك ایده و پدیده خاصی بوده اند که اگر آنرا نکر نمی نمودند و یا نقش نمیکردند شاید برای همیشه از صحنه تاریخ و فرهنگ آدمی محو

میشد . بنظر میآید زمان آن رسیده که بوسیله هنرمندان دردهای اجتماع بازگو شود و رسالت و نقش هنرمند در جهان محقق گردد. خوشبختانه بنظر میآید که تماشاگران جهانی در خلال نقش پردازنها به دنبال پیام های جدید هستند

دیانت بهائی و رسالت هنرمند

مطلب بسیار مهمی است که قطعاً باید در پایان مورد گفتگو قرار گیرد. حضرت ولی عزیز امرالله روش خاص هنر بهائی را مورد عنایت قرار داده میفرمایند:

" هر چیزی که در دسترس جامعه قرار میگیرد بایستی چه از لحاظ ادبی و چه از لحاظ هنری عالیترین نوع و نمونه باشد . " (ترجمه)
و همچنین در همان پیام میفرمایند:

" روش بهائی حتی در زمینه ادبیات و هنر به هیچ وجه نمیتواند با نظریات و افکار و روشها و عادات و زیاده رویهای عصر متفکر کنونی آمیخته شده و یا شباهتی به آنها پیدا کند . " (اخبار امری آمریکا شماره می ۱۹۳۲)

از خلال بیانات ، الواح ، نظریات مختلف که در آثار امر عظیم بهائی بچاپ رسیده رسالت هنرمند به نوع ویژه و با اعتلا و ارزش دیگری سوای آنچه در ظاهر جهان فعلی می بینیم مورد توجه قرار گرفته است . آنچه باستحضار میرسد گوشه ای از رسالت هنرمند بهائی خصوصاً در آینده است .

هنر در آینده باید احساسات لطیف را ترویج دهد. مقصود از هنر فقط انتقال احساس نیست . هنرمند باید مروج صلح ، دوستی ، لزوم تساوی زن و مرد ، وحدت عالم انسانی ، ترك تعصبات و عشق به هم نوع باشد. صدها مسائل حاد جهان را به وحشت تهدید میکند و حوادث بی وقفه و امان در دنیا بظهور میرسد زمان سکوت هنرمندان راستین نیست . هنر در آینده در انحصار عده ای ثروتمند و خواص نباید قرار گیرد. در تاریخ هنر نقاشی دیواری در ایران ملاحظه شد که بیشتر خلق آثار هنری جهت دربارها ، پادشاهان و امرا بود. امیدست که هنرمندان آینده هنر را در خدمت به اجتماع و مردم خلق نمایند.

هنر فرمایشی با آنکه در اوائل هیجان ایجاد میکند ولی هرگز پایدار نیست . به مجسمه های بعد از انقلاب کمونیستی در روسیه نظری بیافکنید که عموماً هدف سیاسی خاصی را دنبال میکرد. باین جهت کارهای این نوره بخصوص خشک و بیروح بود و در چهارچوب معینی قرار داشت . هنر جهان آینده در خدمت انسانها و برای ترقی و تعالی روح آنها و برای مفهوم عالیتری بوجود خواهد آمد. قبلاً ملاحظه شد مرقع های زیبا که طی سالیان نراز بوجود آمد فقط در میان صاحبان ثروت باقی ماند مقداری از بین رفت و تعدادی به موزه ها منتقل شد. هنر آینده باید در دسترس خلق و اجتماع باشد و همه مردم از آنها منتفع گردند. در جهان آینده نقاشی بخاطر کیفیت نوع آن ایجاد خواهد شد و مسائل مالی محرك خلق آن نخواهد بود . هنر تنها برای لذت ، سرگرمی ، فرار از افسردگی و تحریک احساسات شهوانی نیست . جنبه مثبت زندگی را دیدن ، ارج بر خوبیها گذاردن ، شکافتن دردها و درمان بر آنها از وظایف هنرمند است .

هنر جهانی در جهت استفاده از همزیستی ، آشنائی ملت ها با تمدن و تاریخ یکدیگر خواهد بود خلاصه زبانی خواهد بود که همه مردم دنیا بتوانند آنرا درک کنند از آن بیاموزند و لذت ببرند . توالستوی در کتاب هنر چیست که در سال ۱۹۰۷ در مسکو به چاپ رسیده میگوید :

" اگر هنر قادر است با سرود مهیج انسان ها را به میدان جنگ بفرستد همان هنر قادر خواهد بود که جای دادگاه ها را بگیرد و انسان را به صلح و آرامش رهبری کند "

" اگر هنر قادر است که انسان را در مقابل بت ها و انسانهای دیگر زیون سازد همان نیز میتواند باعث

حالات و حرکات هنرمند نمونه طرز فکر اوست . آلودگیها و درگیریهای ظاهری که در بعضی از اجتماعات هنرمندان بظهور میرسد مورد تأیید هنر جهانی بهائی در آینده نخواهد بود . اگر قبول شود که در هر جامعه روشنفکران ، هنرمندان ، معلمان شاخص آن اجتماع هستند، باید آنها را پرچمداری ببینیم که نباید ارتباط خود را با مردم قطع کنند تا زمانی که پرچم آنها دیده شود مردم نیز آنها را تعقیب خواهند کرد .

یکی از راههای تبلیغ صامت، بدون گفتگو و مؤثر و ساده هنر نقاشی است . میتوان از طریق هنر حامل پیام امر عظیم جهانی حضرت بهاء الله بود. بلوغ عالم زمانی است که از نیروها استعدادهاى جوششی درونی انسانها همراه با کوشش برونی برای بوجود آوردن هنر واقعی استفاده بعمل آید. حضرت عبدالبهاء در تبیین این حقیقت اصلیه چنین مرقوم داشته اند: " آنچه در مراحل بدوی و محدود گذشته بشر نیازمندیهای نوع انسان را برطرف میساخت از عهده حوائج دوره تجدد و بلوغ برنیاید زیرا انسان دیگر از آن مراحل بدوی محدود گذشته است و باید امروز به فصول و قوای جدید فائز گردد و قوانینی جدید و استعدادی جدید یابد(ترجمه) (نظم جهانی بهائی- ترجمه فتح اعظم- ص ۱۰۲)

رمرورد افکار و استعدادات و شکوفائی هنر و علم در بین جامعه بهائی حضرت ولی عزیزامراه میفرمایند: (Bahai administration صفحه ۶۶ ترجمه مصوب)

" فقط و فقط يك چیز بدون تردید و به تنهایی فتح و فیروزی حتمی الوقوع امر الهی را تضمین مینماید و آن اینست که زندگی درونی و اعمال خصوصی مامنعکس کننده موارد و مواضع متعدد اصول مشعشعی باشد که بوسیله حضرت بهاءالله تشریح گردیده است ."

مآخذ

- ۱- هنر ایران ، پروفیسور گدار ، ترجمه دکتر بهروز حبیبی ۱۳۵۸
- ۲- نظری به هنر ایران در ۱۲ جلد
- ۳- آرمانهای انسانی در فرهنگ و هنر ایران ، رحمت الله مهراز
- ۴- خاتون هفت قلعه ، دکتر ابراهیم باستانی پاریزی ، چاپ اول ۱۳۴۲
- ۵- نمایش در ایران ، بهرام بیضائی ، چاپ اول ۱۳۴۴
- ۶- نون جو و دوغ گو ، دکتر ابراهیم باستانی پاریزی ، چاپ اول ۱۳۶۲
- ۷- احوال و آثار نقاشان قدیم ایران ، محمد علی کریم زاده تبریزی ، جلد اول ، لندن ۱۳۶۳
- ۸- راهنمای تخت جمشید، حسین بصیری ، ۱۳۲۵
- ۹- مکتب کمال الملك ، وزارت ارشاد ، ۱۳۶۵
- ۱۰- فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران ، ۱۳۴۵
- ۱۱- Highlight of Persian art به کوشش دکتر احسان یار شاطر ۱۹۷۹
- ۱۲- خاطرات کاوشهای باستانی شوش ، مادام ژان بیولافوا
- ۱۳- کمال الملك ، وزارت ارشاد
- ۱۴- مقاله های آقایان دکتر نیرسینا و محمد تقی احسانی در فصل نامه ره آورد ، چاپ کالیفرنیا
- ۱۵- نشردانش نشریه مرکز نشر دانشگاهی طهران شهریور ۱۳۶۷
- ۱۶- سیر تاریخ نقاشی ایرانی ، ترجمه محمد ایرانمنش ، انتشارات امیرکبیر، طهران ۱۳۶۷
- ۱۷- مشرق زمین گاهواره تمدن ، ویل دورانت ، ترجمه احمد آرام



جناب عزیزالله مصباح در سنین میان سالی



••• ودرایام کهولت

احوال و آثار جناب عزیزالله مصباح

فیض الله مصباح

دوستان ارجمند

قصیده مفصلی در حدود ۸۰ بیت در دیوان اشعار مصباح بچشم میخورد که شرح هجران از فراق پدر و مادر و استاد و یاران خجسته سیری است که زمانی با آنان محشور و ماتوس بوده و حال همه رفته اند و مهر خموشی بر لب زده اند با اینحال صدای آنان را دمامم از عالم روح میشوند. این ابیات امروز وصف الحال این بنده بینوا است که هم از فراق آن عزیزان در آتش احتراقم و هم طرفه سخنها دلیزیر آنان را از عالم بالا بگوش جان میشنوم :

یاد بر آید بفلک از سرم
نغمه سرا خاُمش و بشکسته نای
کی شویم محوز لوح فـوآد
یکدم غائب نبود از نظر
وز دگر انسوه گساران خویش
دارم در مخزن دل یاندگار
گوهرهشان تا به ابد شاد باد
مُهر خموشی بزبان و بلب
جانها با هم همه در گفتگوی
آید این طرفه سخنها بگوش
مانده جدائید و غریب از دیار
کشور جان مملکت دیگر است
در رسد ایام خوش دلفروز
شاهد جان چهره کشاید همی
نور ز یاران وطن بوده ایم
راه به نزهتگه جان یافتیم
ولت دیدار میسر نبود ۱

یاد چو ز ایام سلف آورم
بینم خالی ز رفیقان سرای
رأفت مام و پدر و اوستاد
صحبت یاران خجسته سیر
از پدر و مادر و یاران خویش
خاطره ها چون دُر شاهوار
محضر آن پاکدلان یاد باد
گر چه یکایک زده اند ای عجب
باشد بی همه و های و هوی
هردم از آن خطبای خموش
کای صف اصحاب که از قرب یار
جسم عرض باشد و جان جوهر است
چون گذرد زندگی پنجره
نور نشاط و طرب آید همی
ما چو شما حبسی تن بوده ایم
از قفس تن چو امان یافتیم
لیک جفاهای عسس گر نبود

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مقدسه مقایسه دو شمع را میفرما یند: یکی شمع کافوری و دیگری شمع رحمانی و میفرمایند: شمع کافوری نور بوئافی بخشد و شمع رحمانی بافاقی آن هرچه پر شعله باشد زود منتهی گردد و شام بر افزود بامداد منطقی شود این سراج هر چه بیشتر شعله زند پایدارتر گردد شام چراغ بود صبح مشعله گردد در وسط زوال و دخول شمس در دائره نصف النهار لهیب این سراج بعنان آسمان رسد و سطوعش بی پایان *

چه منطبق و صادق است این تشبیه بحال آن دسته از نفوس که چون شمع کافوری مایه از عناصر این حیات فانی می گیرند و آثار خود را حصر تعریف و توصیف جمال فانی میکنند و خامه خود را به خوشی ها و لذات این جهان ظلمانی محصور و معطوف میدارند و آنانکه چون "مصباح"، مایه از عالم روح میگیرد و قلب را متصل به بحر اعظم میکند به عشق معشوق حقیقی چگامه میسراید و جز به وصف و ثنای جمال بی مثال لایزال قلم رانمی فرساید این نو شمع هر دو شمع انجمنند اما آن يك بساعتی خاموش شود و این يك به مرور قرون و اعصار روشنی بخش آفاق گردد.

امروز بعد از ۴۵ سال که از صعود مصباح میگذرد هنوز شمعی که دست عنایت کبریا در قلب او افروخته روشنی بخش این انجمن است. شمع رحمانی که درباره ایشان حضرت عبدالبهاء میفرماید "ای مصباح نورانی شعله بزن و سراج انجمن شو" و یقین است هنگامی که آثار گهربار این مشمول الطاف و عنایات جمال مبارک مورد مطالعه و تحقیق اهل ادب و دانش قرار گیرد بمرور زمان پرتوش بر شدت بیفزاید و شعله اش سر بعنان آسمان زند.

مصباح پانزده ساله بودند که بصرف فضل به لحاظ عنایت جمالبارک مفتخر گشتند زیرا در لوحی که مورخ ۹ رجب ۱۳۰۸ (۱۸۹۱ - ۲ - ۱۷) یعنی یکسال پیش از صعود مبارک از قلم اعلی بافتخار والد بزرگوارشان نازل گشته چنین مسطور است: "توفیق الهی شامل عزیز علیه بهائی شد هنیاً له و مرتیاً له" این است آن مایه اعظم و این است آن بشارت کبری.

الطاف و عنایات مستمره حضرت عبدالبهاء نیز روز بروز بر شدت اشتعال این قبسه نورانیه افزود و سبب گردید که این "معین نایع" "عین فواره" گردد و این "نهر صغیر" "بحر عظیم" شود زیرا آن هیكل مبارک وقتی او را به خطاب "یا من صدح بلحن الورقا فی حدیقه الثناء" مخاطب ساخت و زمانی او را به خطاب "ای بلبل گلشن معانی" و "یا ای مرغ سحر" و "ای مصباح نورانی" متباهی فرمود و هنگامی به عنایت "هنیاً لك ... بما تو قدت بنیران مضرمته فی اعلی قلل السیناء" مورد تحسین و تشویق قرار داد و گاهی به تعلیم "فاشکرأله ربك بما انطقك بالثناء بمزامیرآل داود" ۴ دلالت فرمود.

ایشان بشکرانه اینهمه الطاف در یکی از قصائد خود چنین میسرایند:

بلبل از فیض گل گشت گویا ورنه کی بودش این نطق شیوا
عشق روی تو ای عبد ابهی خامه ای داده گوهر فشام ۵

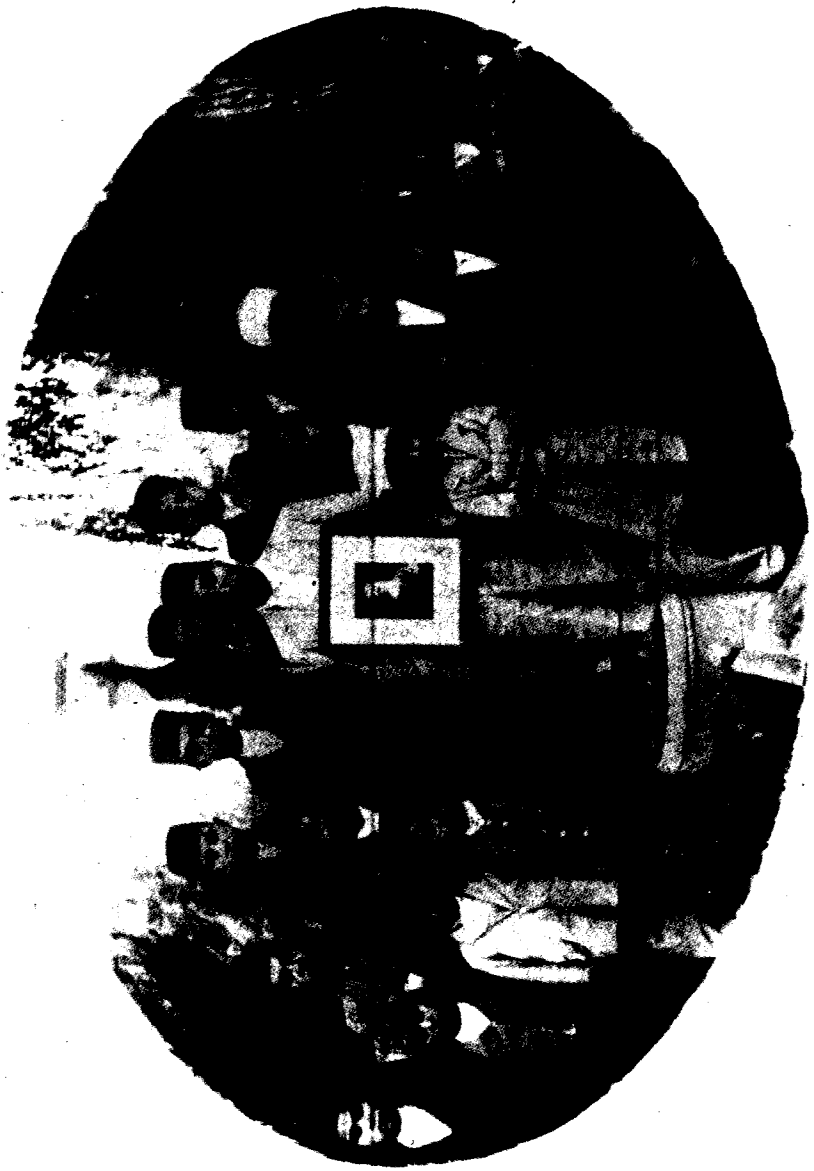
در جای دیگر بیاد میآورند:

مرا چومرغ سحرخواند لطف او مصباح چرا نباشد در حنجرم خوش الحانی ۶

هنوز صعود جمالبارک واقع نشده بود که مصباح مادر بزرگوارشان شاه جهان خانم بنت جناب منجم باشی را که باو علاقه مفراط داشتند از دست داده و قرین حزن بی منتهی شدند زیرا همواره در سنین عمر بیاد عواطف و احساسات روحانیه آن مادر مهربان بودند و خود را بسیار مروهون محبت و لطف او میدانستند. در لوحی که باعزاز جناب مستوفی پدر مصباح از قلم اعلی نازل گشته در مناجاتی ذکر این امه موقته از جمله این بیانات زیارت میشود قوله الاحلی:

"اسألك ان تغفر لامتك الّتی سعدت الیک ثم اغفر لمن توجه الی رمسها و زارها بما نزل من لسانك الاحلی... ۷"

مصباح بواسطه صغر سن سعادت تشرف بساحت جمال اقدس ابهی را نیافتند ولی در دو سفر که بعدها دست داد به ساحت مبارک حضرت عبدالبهاء شرف منول حاصل کردند یکی از این اسفار در حوالی سال ۱۹۰۳ میلادی است که بهراهی نصره الدوله برای تحصیل و سرپرستی آن شاهزاده به بیروت عزیمت



جناب عزیز اللہ مصباح درمیان جمعی از شاگردان مدرسہ تربیت (پسران)
ظہر ادر اوائل تاسیس مدرسہ

و در آن شهر مدتی اقامت کرده و مکرراً در آن ایام اذن و سعادت تشرّف را حاصل نموده بودند. در همان اوقات عربیت ایشان خیلی خوب بود چنانکه حکایت می‌کردند لدی الورد بواسطه عدم آشنائی بلهجه عربی تکلیفی را که استاد برای هفته بعد در نظر گرفته بود خوب متوجه نشده بودند چون موعد معین فرا میرسد بوسیله رفقای خود مستحضر میشوند که باید بمناسبت عید مریم مجدیّه در ثنای او مقاله ای نوشته شود مصباح بالبدیهه چکامه در مدح حضرت مریم انشاء میکند که باعث تحسین معلّم میگردد خطاب بتلامیذ کرده میگوید ملاحظه کنید شخص عجمی با چنین فصاحتی بعربی منظومه میسازد که تلامیذ سائره عرب زیان از تحریر آن عاجزند. باز خویشان این حکایت که در مقدمه کتاب دیوان اشعار نقل شده بیان فرموده اند : ۸

" وقتی در اسلامبول بودم زمان عبدالحمید بود با یکی از اجبائی که بواسطه حضرت ابوالفضائل تصدیق کرده بود در آنجا ملاقات شد این شخص شیخ بدرالدین غزی از فضلای معروف بود مدت پانزده روز که در اسلامبول بودم همیشه با هم محشور بودیم و اغلب باتفاق بکافه میرفتیم روزی در یکی از کافه ها سرگرم صحبت بودیم شیخ بدرالدین دید جمعی از نوستانش بکافه میآیند فوری بمن گفت شما خود را ایرانی معرفی نکنید چه این اشخاص بی نهایت متعصبند و اگر بفهمند که من با یکنفر ایرانی آنقدر گرم گرفته ام از من نور خواهند شد و دشمنی خواهند کرد گفتم چگونه ممکن است و آنکھی از تلفّظ من خواهند فهمید گفت مطمئن باشید نمیتوانند تشخیص دهند در هر صورت آنها وارد کافه شدند و مدت زیادی با آنها صحبت شد اخیراً بدون آنکه حدس زده باشند من ایرانی هستم خداحافظی کردند. فردای آن روز از شیخ بدرالدین سنوال کردم احساسات آن نوستان نسبت بمن چه بود آیا فهمیدند که من عرب نیستم گفت ابداً اظهاری که کردند فقط این بود که گفتند " هو رجل ادیب ولكن يتصنع في الكلام "

یکی دیگر از سوانح ایام حیات پرافتخارشان که از مقدمه کتاب دیوان حدیقه ثنا نقل میکنم این حکایت است : ۹

احمد لویاشا حضور مبارک حضرت عبدالبهاء حکایت کرده بود که یکرهز والی بیروت از فرمانفرما سنوال کرد شما راجع باین طائفه بهائیه چه نظری دارید و آنها چه نوع مردمانی هستند فرمانفرما در جواب گفت من اطلاع صحیح ندارم چیزی که میدانم این است که یکی از بندگان این آستان پیش من است سیصد همراه دارم که همیشه دنبال من هستند و مرا رها نمیکنند ولی این یکی کسی است که هر قدر من عقب او میدوم او هیچ اعتنائی بمن نمیکند و همیشه در يك عالم دیگر مخصوص بخود است در احیان تشرّف مکرراً هیکل مبارک با تبسم میفرمودند " من هر وقت ترا می بینم یاد حرف فرمانفرما میافتم آفرین بهائی باید اینطور باشد "

سفر ثانی تشرّف مصباح حضور حضرت عبدالبهاء پس از چند سال خدمت در مدرسه تربیت انجام پذیرفت که بعلت کسالت به فرائسه عزیمت نموده و برحسب الواحی که بخط جناب مصباح و مهر و امضاء حضرت عبدالبهاء بافتخار بعضی از منتسبین صادر گشته این تشرّف باید در حوالی سال ۱۹۱۰ اتفاق افتاده باشد .

در لوحی که بافتخار میرزا محمد علی خان بهائی است از جمله راجع بمدرسه تربیت میفرماید: ۱۰
" آرزوی این عبد چنان است که آن مدرسه بتدریج از جمیع مدارس عالم ممتاز گردد ملاحظه فرمائید که چقدر اهمیت دارد جناب آقامیرزا عزیزالله خان را مخصوص احضار نمودم و گفتم از پاریس مراجعت بارکان مدرسه نماید و تکلیف خویش را سنوال کند و بموجب آن عمل نماید ."

مصباح حضور حضرت ولی محبوب امرالله مشرف نشدند و حتی هیچ عریضه ای بساحت مبارک عرض

نگرند نمی توانستند قلب خود را راضی باشغال اوقات هیکل اطهر آن واقف باحوال سرور علن کنند ولی عنایات مبارکه نیز مانند عنایات جمالمبارک و حضرت عبدالبهاء نسبت بایشان زیاده از حد بود این است از جمله بیانات مبارکه که در توقیعی خطاب بمحفل مقدس روحانی ملی صادر گشته : ۱۱

" ... در حق آن شخص شخصی جناب آقامیرزا عزیزالله خان مصباح ایدّه الله بجنودالغیب و الشهاده از اعماق قلب مزید موفقیت و عون و عنایت حضرت احدیت را آمل وساتلم خدمات مشعشه آن ناظم جلیل القدر و فاضل عظیم الشان در سجد ملکوت ماثبوت و بر صفحه قلب این عبد منقوش ... "

بمناسبت صعودشان بملکوت ابهی تلگرافی نیز که شاهد آن عنایات است از ساحت مولای حنون صادر گشته که در کتاب عالم بهائی جلد دهم در ضمن شرح احوال آن متصاعد به ملکوت بچاپ رسیده و ترجمه آن بشرح ذیل است :

" از صعود مروج برآورنده امرالله عزیزالله مصباح از اعماق قلب متالم خدمات جلیله تاریخیه شان فناناپذیر بمنستسین و احباً ادعیه قلبیه مرا برای علو درجات روحشان در ملکوت ابهی اطمینان دهید بیاران توصیه میشود محافل تذکر شایسته ای برای ابراز قدردانی صمیمانه پیاس موفقیتهای متنوعه ایشان برپا دارند " شوقی ربانی " ۱۲

یادداشتهایی فراموش نشدنی مشعر براین عنایات از دفتر خاطرات نفیس ایام زیارت عموجان عزیز جناب میرزا بدیع الله خان مصباح علیه رضوان الله که حضور حضرت ولی امرالله در تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۹۳۵ مشرف شده بودند برای خود ارمغان برداشته ام که شمه ای از آنرا در اینجا نقل میکنم ۱۳.

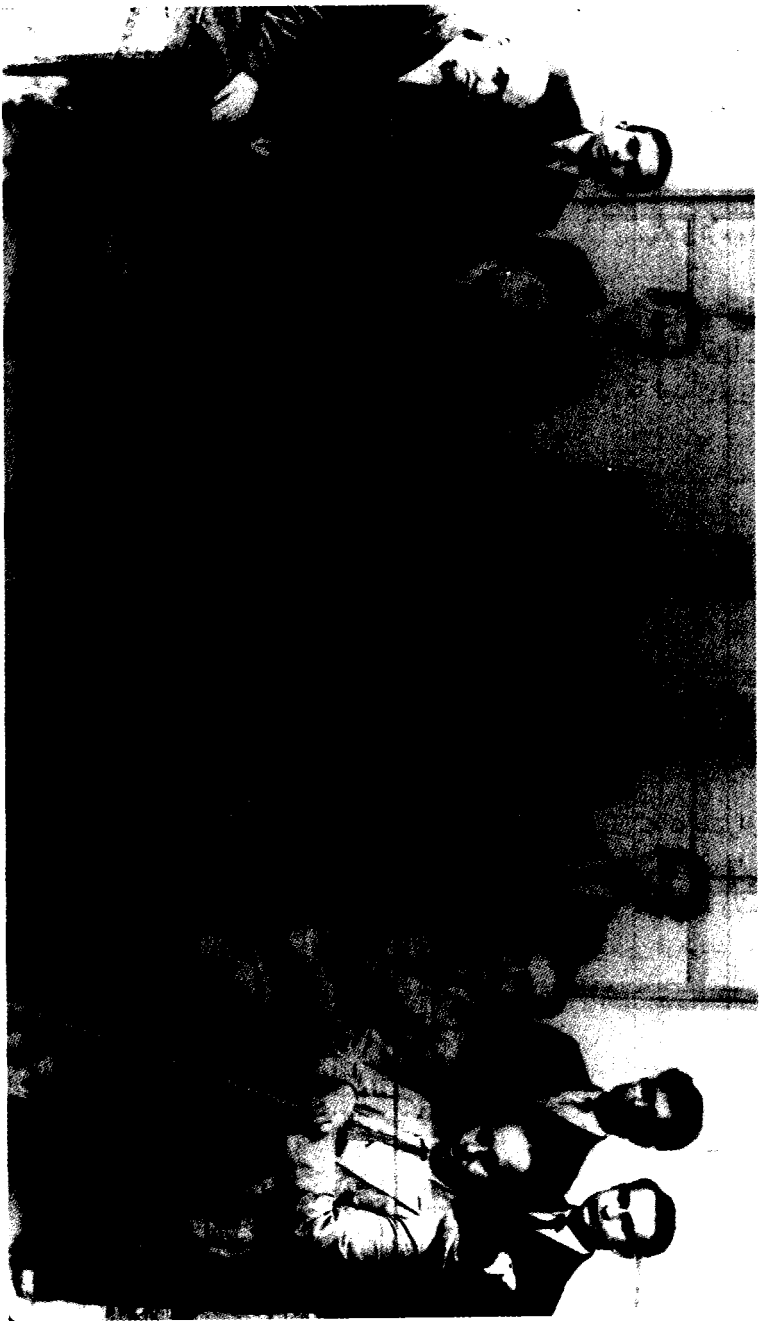
حضرت ولی امرالله بمناسبتی روزی ذکر حضرت آقا میرزا عزیزالله خان مصباح را با یکدنیا ملاطفت و عنایت نموده فرمودند " من بایشان خیلی علاقه دارم یکی از ارکان امر هستند و خدمات باهره نموده اند" روز دیگر نسبت بحضرت آقامیرزا عزیزالله خان اظهار عنایت زیاد نموده فرمودند " ایشان رکن رکین هستند و من خیلی علاقه بایشان دارم باید موفق بخدمات بین المللی شوند تحیت مرا بایشان ابلاغ دارید " سپس سؤال کردند " آیا هیچ عکسی از جناب مصباح همراه خود دارید" اظهار این مطلب که عکسی از مصباح را نزد خود دارید نشان میدهد تا چه حد نسبت بایشان تفقد و عنایت داشتند .

در مجله عدلیب شماره ۱۹ صفحه ۱۵ گفتار و نطق شیوای جناب نخجوانی مندرج است که در منترال کانادا ایراد فرموده اند از جمله بمناسبتی در آن سخنرانی میفرمایند : روزی هیکل مبارک حضرت ولی امرالله بزرگترین فرمودند اگر احبا از کتاب اقدس چیزی نفهمند از جناب مصباح بپرسند .. بعد بنده رفتم خدمت ایشان عرض کردم جناب مصباح این چه حکمتی است که حضرت ولی امرالله اینطور فرمودند که بشما رجوع کنیم فرمودند میدانی چرا ؟ برای این است که من وقتی چیزی را نمیدانم میگویم نمیدانم علتش این است .

ایشان مع وفور علم و کمال بسیار متواضع و فروتن بودند وفی الحقیقه مصداق " فیا طویب لعالم لن یفتخر علی نونه بعله " ۱۴ بودند چه دلپذیر است این جمله قصار خودشان در مجموعه کوچک بزم حقایق که در تعریف علم واقعی و علم رسمی میگویند : ۱۵

" فرق مابین علم حقیقی و علم رسمی آنست که یکی در نفس ایجاد تذلل و تواضع کند و دیگری آنرا تحریص بر تعزز و ترفع نماید "

تخلص مصباح را حضرت ورقا شهید بایشان عنایت فرموده اند و در منظومه ای که انشاد و بخط شیرین خود مرقوم داشته به مصباح اهداء میفرمایند او را باسم " مصباح " میستایند و مورد تشویق و ارشاد قرار میدهند اصل این منظومه اکنون در دارالانار معهد اعلی است و اییاتی چند از آن در کتاب



اساتید و معلمین مدرسہ تربیت

- ۵- رفیق نثرتہ از راست بہ چپ ، جنابان ۱- سید عباس علی ۲- ضیاء اللہ نیل اکبر ۳- محمد ابراہیم فاضل شیرازی ۴- عزیزاللہ مصباح
 ۵- سلطان الخطاطین ۶- قائم مقامی ۷- سرتیپی ؟ (غیر بہائی)
 رفیق ایستادہ از راست بہ چپ ، جنابان ۱- داکٹر مسیح فرہنگی (شہید) ۲- صفاری (غیر بہائی) ۳- زاهدی (غیر بہائی) ۴- قوی دل (غیر بہائی)
 ۵- یادی امراللہ داکٹر علی محمد رزقا ۶- داکٹر جلال بہی زاد ۷- احمد بیروشک (غیر بہائی)

جان برافروز از شعاع شمس نور
چون فلک بر مهر حق نوآر باش
روح بخش عالم ارکان تست

ایها المصباح فی بیست الظهور
ز آتش حب مشعل نوآر باش
نزه نوری که مهرجان تست

ای بنورت مشتعل ارواح ما
وز فروغت خوش حجب را سوختی
گرم گشتم ز آتشین گفتار تو

مرحبا ای شعله وز مصباح ما
خوش تجلی کن که خوب افروختی
ای ز نار الله موقد نار تو

پرده اشباح را یکسر بسوز ۱۶

ای بهی مصباح ناری بر فرروز

جناب ورقا علیه رضوان الله شاعر شیرین سخن و نقاد علم و ادب تعلق شدیدی بمصباح داشت و از استماع اشعار پدر بزرگوار لذت می برد کافی بود که تنها يك نوبار غزل و یا قصیده ای را بشنود و آنرا شگفت آسا بخاطر سپارد خوب یاد دارم شبهائی را که این دو طیر آسمان عرفان در محضر یکدیگر فارغ از این عالم در عوالم دیگر سیر میکردند و بذکر اشعار کبار شعرا آنچه در سینه انبوخته بودند رد و بدل میکردند و می ستودند در اینجا یکی از چکامه های جناب ورقا را که در تضمین یکی از قصائد مصباح سروده است نقل میکنم :

نقاد راد سخن سنج دانای فعل توانا
شمعی ز فکرت وقاد روشن چو جبهه عذرا
بنهاد فضل و هنر را کاخی رفیع و معلأ
کز طبع رایع بار د سهیل و ثریا
مالك رقاب فضائل میر مدائن انشاء
در مناقب آن شاه در سلک گهرزا
کو عقد گوهر منشور بیزد ز خامه ورقا ۱۷

این چامه ساخت بدان وزن طبع که در سخن سفت
مصباح آنکه بر افروخت در بزم دانش و فرهنگ
افراشت علم و ادب را صرحی مشید و مرود
استاد فاضل و جامع نحیر بالبع با رع
محي الرسوم اوایل طراح سبک نوآین
برتر ز فضل و بلاغت این است کوه مه دارد
شعر و ادب بچه ارزد در پیشگاه کمالش

جناب فیضی و سرکار گلوریا خانم شرح مبسوطی با قلم شیرین و ملیح خود در کتاب عالم بهائی در جلد دهم بانگلیسی مرقوم داشته اند که وصف حال مصباح است و مینویسند " در ایامی که میزان علم و معرفت در ایران باندنی درجه فقر و قهقرا بوسیله علماء جاهل سقوط کرده بود مصباح چون فانوس دریائی در تلاطم امواج مورد نجات هزاران گمشده دریای طوفانی بودند ایشان در فرانسه و عربی و ادبیات فارسی مهارت پسزا داشتند بعد از خاتمه تحصیلات در مدرسه ژزیونت های بیروت برای کسب کمال به پاریس رفتند و با مستشرقین برای ترجمه آثار امری همکاری میفرمودند..." در يك نامه که جناب ابوالقاسم فیضی بعد از صعود مصباح بیکی از منسوبان گرامی خود مرقوم داشته اند از جمله این عبارات زیارت میشود :

"خبر صعود حضرت مصباح روحی لعنایاته و خدماته فدا بقدری در دل و جان و روح و قلب اثر و جانگناه بود که چه بگویم نمی دانی چقدر او را دوست داشتم و تا چه اندازه از صمیم دل او را می پرستیم راه رفتن او حرف زدن او نفس کشیدن او برای رضای خدا بود جز معشوق چیزی در دل نداشت و جز محبوب کسی در خاطر او نمی گذشت او فی الحقیقه مصداق "الاسماء نزل من السماء" بود چون شمع بسوخت و دیگران را شاد و روشن و مسرور ساخت چقدر عالم بود چقدر فاضل بود و در عین حال تا چه حد متفانی و متواضع چه فداکاریهائی نمود چه خدماتی انجام داد چه بزرگواریهائی ظاهر ساخت ... هزاران هزار واقعه و حادثه و بزرگواری از حیات او در نظر دارم ایام مدرسه تربیت و بعد از آن دروس

امری و مدرسه تابستانی هر يك شواهد بزرگ بر عظمت اخلاقی او دارد چقدر با اهالی ساده نجف آباد رفیق شده بودند چقدر آنها را دوست داشتند می فرمودند آنها هر چه میگویند از روی صفای قلب و دل است این است که درست میگویند و درست می فهمند از نجف آباد رفتیم به يك ده دیگر ... آقای عباس ... که می شناسی همراه بود... در محفل جناب مصباح صحبت فرمودند عباس ... بعد از صحبت گفت آقای مصباح اینجا فارسی صحبت کردید من خوب فهمیدم ولی نجف آباد عربی صحبت کردید زیرا من نفهمیدم بقدری حضرت مصباح خندیدند و لذت بردند که وصف ندارد... آه چقدر لذت بردیم چقدر روح داشتیم جان داشتیم در محضر آن عزیز یکتا چقدر خوش می گذشت از این عالم پر درد و رنج برون آمده بعوالم دیگری می رفتیم سراپا لطف و محبت و عشق و علاقه بود با آن همه سالیان زحمت و مشقت در مدرسه تربیت با آن همه صدمه و عذاب از داخل و خارج که بکلی قوای جسمانی او را از بین برد ولی احدی کلمه ای از او نشنید... او متعلق بعالم دیگر بود چقدر نبودن او ناگوار است و چقدر فقدان او عظیم است ... هرچه اشعار او را میخوانم که تسلی یابم ممکن نمیشود با خود غالباً عبارت خود آن حضرت را تکرار می کنم " حزن شدید حرمان مستولی درد بیدرمان جراحات بی التیام صبر مقطوع آرام مفقود . " * هیچ میدانی که اشعار او را اغلب فضلا و علماء که شنیده اند و خبره هستند بی نظیر و بدیل می دانند ... اگر هزاران هزار تلامیذی که از آن گنج لایزال اینقدر فوائد ربوندند هر يك ذره ای قتردانی نمایند مجسمه او را از طلای ناب می توان ریخت که برای ابد دائماً در مقابل چشم عاشقین او حاضر باشد * ۱۸

شرح حیات مصباح و دقایق آن خیلی کم در دست است بخصوص آنکه سبیه جبلی و خصلت ذاتی و نهایت درجه خضوع و خشوع او مانع از این بود که شرح حال خودشان را برشته تحریر آرند و بیان کنند آنچه بیشتر در اختیار داریم همان سوانحی است که در آثار گرانبهایشان بچشم میخورد از آنجمله قصیده غرائی است که در شرح تشرف حضور حضرت عبدالبهاء سروده اند و نظری بدان جان و روان را باهتزاز میاورد ، چنین ابتداء میشود:

بستانید یکتا خداوند باذل	دلایل خرد رهنمای قسوافل
بریدم بسدوران گیتی هزاران	بسیابان وادی و بریای و ساحل
کهی حکمت شرقیان را مطالع	کهی فلسفه غربیان را مرّتل
ز فرزین حکمت کهی سبق هستی	گرفته سبق مانده که مات چاعل
ز سیر بوادی مراد و مرامم	نبودی بجز اکتساب فضائل
بخود گفتم ای کرده در زندگانی	طلبکاری علم را شغل شاغل
ز اباحت پرقیل و قالت چه عاید	ز اقوال اهل جدالت چه حاصل
زدم لاجرم دست عجز و توسل	بدامان منزل شناسانده دل
برآوردم از عمق دل آه سوزان	زدیده فرو ریختم غیث و ابل
بلی قلب پر حرقت و چشم گریان	بارض مقدس سراگشت موصل
شد انسان چشمم در آن صحن مینو	منور بدیدار انسان کامل

اعضای لجنه هیئت مشاوره تبلیغ طهران - ایران ۸۸ شمسه



اعضاء لجنه هیئت مشاوره تبلیغ طهران سال ۸۸ بدیع (۱۹۳۲ میلادی)

ردیف نشسته (روی صندلی) از چپ بر راست : جنابان ۱- اریاب سیاوش سفیدوش ۲- علی اکبر روحانی (محب السلطان) ۳- افضلی (؟) ۴- آقا محمد حسین الفت ۵- عزیزالله مصباح ۶- محمد ابراهیم فاضل شیرازی .

ردیف ایستاده از چپ بر راست : جنابان ۱- نصرالله رستگار ۲- (شناخته نشد) ۳- سید حسن هاشمی زاده (متوجه) ۴- (شناخته نشد) ۵- رهبر کسروی (برادر احمد یزدانی) ۶- عنایت الله فائز. ردیف نشسته (جلو) روی زمین از چپ بر راست : جنابان ۱- حسن فوادی ۲- (شناخته نشد)

پناه یتیمان ملاذ ارامل
 بهی السجایا و سیم الشمایل
 چو در حضرت علم اقوام جاهل
 چو در چنگل باز مرغان بسمل
 بدرگاه خود آن جمیل الخصائل
 وزان مرحبا رنجا گشت زائل
 ریود از سرم هُش بمشی مهر ول
 ز اسرار و شنو و بودا و هرقل

شه بندگی مرکز عهد ابهی
 سنی المزیای عظیم المناقب
 بزرگان تحقیق در محضراو
 حکیمان منطق در پیشگاهش
 مرا داد چون بار از راه رأفت
 تبسم کنان مرحبائیم گفتا
 زود از دلم غم بلبخند شیرین
 چو درهای معنی که بگشود بر رخ

باری این قصیده مفصل است و من جسته و گریخته خواندم در حدود ۱۰۵ بیت است در اواخر این چکامه بلیغ و رسا اندرزه‌های بی مثیل و بی نظیر شفقت پدری را میخوانیم که برای فرزند خود با برید صبا میفرستد :

برید صبا کاش می برد جایک
 پیام مرا سوی فرزند با سل
 امین الله آن نو نها ل عزیزم
 که ا ندر اروپاست اینک محصل ۱۹

از خاطرات خودم چه بگویم که جز حسرت و ندامت چیز دیگر ندارم چه در آنموقع در حدود ۴۵ سال پیش نه استعداد و سعه فکرم اجازه میداد که از حضورشان آنطور که باید کسب فیض کنم و نه خردی و حقارت میگذاشت قدر آن ایام پر بها و زودگذر را دریابم خوب یادم است موقعی که بنا بود تصدیق کلاس ابتدائی را بگیرم در نوشتن نو کلمه صحیح بر روی کاغذ عاجز و ناتوان بودم و در نوشتن یک موضوع انشاء فوق العاده ضعیف ایشان بخوبی واقف حال زارم بودند راه نجات را در این دیدند که یک صفحه انشاء سلیسی بمن دیکته کردند و منم آنرا بدون کلمه کم و زیاد نوشتم ، این انشاء را با مهارت کامل خودشان که در هنر کتابت داشتند طوری تنظیم کردند که بهر موضوعی که ممکن بود مطرح جلسه امتحان شود با تغییر یک نو کلمه کاملاً موافق و جور برمیآمد خدا شاهد است که همین نمره انشاء که بمن تعلق گرفت معدل جمیع نمرات را بالا آورد و در امتحان موفق شدم .

در ایام پر افتخاریات پدر بزرگوار تنها افتخاری که نصیب من بود و خودشان مکرر میگفتند من عصای پیری ایشان بودم و هر عمل ناچیزی که از دستم برمیآمد بجای کلمه مرسی رانچ پیر شوی میگفتند اکنون همه می بیند چگونه دعای ایشان مستجاب شده غالب اوقات که هوا مساعد و مناسب میبود طرفهای عصر قبل از غروب آفتاب بعد از ساعتها مطالعه و تحریر بطرف خیابان پهلوی برای قدم زدن میرفتند و منم باتفاق ایشان زیر بازویشان را میگرفتم و راه میرفتیم در تمام مدت راه شعر شعرای نامی که در حفظ داشتند با هدای لطیف و آرام میخواندند و چه بسا اشعار خودشان را در راه زمزمه میکردند و بعداً فوراً بمنزل میرسیدند بتصحیح و تبدیل و یا چکامه جدید بر روی کاغذ میآوردند راستی چه ایام خوبی بود که هرگز دیگر بازگشت ندارد. در آن ایام برادران عزیز هر کدام در دیاری در اروپا دوران تحصیل خودشان را میگذراندند و پدر حنون دائم بیاد و ذکرشان دمساز بودند هرگز از یادم نمیرود که هنگام امتحانات مشکل و سخت دانشگاهی بدعا و مناجات طلب عون و موفقیت زیاد آنها را با قلبی مشهون از عطوفت پدری از درگاه الهی راجی بودند البته همواره دعای خیر ایشان مستجاب میشد و غیر از سعادتشان در ظل آئین الهی

آرزوی در دل و جان چیزی نمیپوراندند خواهران عزیز هر کدام دائم با پدر مائوس و مآلف بودند بشانی که همیشه قلوبشان سرشار از محبت و رأفت او بود و در خدمت پدر بزرگوارشان جان و دل میباختند و در تحریر تألیفاتشان بعلمت ضعف باصره همیشه مساعد و کمک بودند. از مادر مهرپور چه بگویم بارها از ایشان میشنیدم که میگفتند این خانم مهربان عطیه الهی است که خداوند از الطاف لانهای اش نصیب من کرده و در حقیقت اگر این محبت و مواظبتها و فداکاری مادر عزیز برای ایشان نبود زندگانی عادی برای پدر از خوراک و پوشاک و همه امور خیلی مشکل بود خداوند درجات روح پرفتوحشان را متعالی دارد.

خوب است حال یادی از دوران مدرسه تربیت شود و شیم و رفتار و روش و علاقه این روح تابناک را نسبت بتلامیذ چون يك صفحه تاریخ از نظر بگزانیم و ببینیم چگونه امتثال امر مولای خود که بایشان تعلیم فرموده اند فریضه خود دانسته که میفرمایند " باید شب و روز همت نمائی که ... هر تلمیذ را استاد عزیز نمائی و هر رضيع را از لبن لذیذ بیروانی طفلان ناسوتی را جوانان لاهوتی کنی و کودکان پارسی را نورسیدگان ملکوتی فرمائی ... "

هنوز صوت ملیح مناجات اولین ساعت صبحگاهی مدرسه تربیت در گوشم طنین انداز است که بمحض اینکه زنگ سکوت مدرسه نواخته میشد یکی از شاگردان خوش صدا با لحن آسمانی و نوای دلنشین مناجات پر روح و ریحان " کودکانیم بینوا و طفلانیم در نهایت فقر و فنا ولی سبزه جویبار توئیم ... " را تلاوت میکرد و بعد همه ردیف بردیف صف کشیده بکلاس های خود میرفتند.

رسم و روش چنین بود که همه وقت در پایان هر ثلث امتحان تمام شاگردان در محوطه مدرسه گرد میامدند بعد از کلمات دلپذیر و پند و اندرز دلنشین از روی شفقت پدری بتلامیذ بلیط های ده آفرین و صدآفرین که افتخار و شرافت از مدرسه مقدسه بر آن نقش بسته بود بشاگردان ممتاز يك يك بدست خود اهدا میکردند و نو نمونه از آن کنون در دستم است که بامضاء خودشان زینت یافته .

علاوه براین در پایان هر سال تحصیلی و یا در جشنهای نوروزی که همه شاگردان و اولیاء شرکت داشتند بهریک از تلامذ عیدی داده میشد این عیدی ها معمولاً يك کیسه طوری کوچک شیرینی يك سکه سه شاهی و یا يك سکه پنج شاهی که آنوقت ها " ربیعی " خوانده میشد همراه با يك کارت زیبا که در یکطرف آن این دو بیت تعریف جامع و لطیف از کلمه " تربیت " که اثر طبع نغز خودشان است صورت بسته بود:

آن برومند درختی که بود میوه او ادب و حکمت و دانش شجرتربیت است

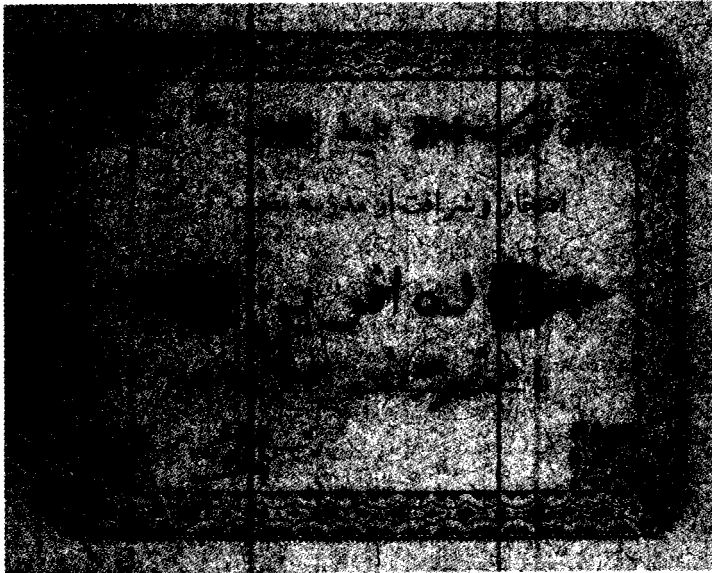
گر بعلم و هنر آراست همه روی زمین این فضائل همگی از اثر تربیت است ۲۰

مطلب دیگر تاریخی که خاطره این عبد است و از لسان پدر بزرگوار شنیدم در موقع بستن مدرسه تربیت از طرف وزارت فرهنگ ایشان مکرراً با کفیل وزارت ملاقات کردند در دفعه آخر کفیل و نماینده وزارت فرهنگ بایشان گفت اگر چنانچه روزهای غیر تعطیلات مملکتی مدرسه را تعطیل نمائید وزارت مجبور به بستن مدرسه خواهد شد ایشان در جواب در نهایت احترام گفتند عالی جناب ، دیانت بهائی و اطاعت از آن برای ما اصل است و مدرسه تربیت فرع هرگز راضی باین نخواهیم شد که اصل را فدای فرع نمائیم این واقعه وقتی حضور مبارک حضرت ولی امرالله رسید بی نهایت باعث تمجید خاطر اطهر گردید و فرمودند جواب بسیار متینی است .

آثار کهربار مصباح که طبع شده در حقیقت سه مجموعه نفیس است که هر سه دارای مضامین بدیع و



بلیط "آفرین و" ده آفرین "مدرسه تربیت
به امضای جناب عزیزالله مصباح



مطالب عرفانی و فلسفی و علمی است هر سه این تألیفات حصر در عظمت و رفعت این ظهور الهی است و خواننده را بخوبی منعطف علو فکر و رقت کلام و فصاحت گفتار از نظم و نثر میدارد مأخذ و منابع کتب که مورد تحقیق و مطالعه قرار میگرفت همیشه کتب تاریخی معتبر ادبی و علمی بود همیشه میگفتند هیچوقت مطالعه کتاب را برای تفنن و گذراندن وقت نمیخواندم صادق است اگر بگوئیم در خواندن کتاب شیوه و روش فرانسوا باکن دانشمند انگلیسی را در پیش میگرفتند که میگوید انسان نباید مثل عنکبوت باشد که در گوشه ای تازی از خود بتند و نه مانند موری باشد که برای رزق یومی از هر طرف خاشاک و دانه جمع کند بلکه باید مانند زنبور عسل باشد بر روی گل‌های معطر خوش بو قرار گیرد تا نتیجه عسل مصفی بیار آرد.

در دیوان اشعار فی الواقع گنج شایگان بیادگار گذاشته اند از سرودن شعر قافیه بندی و صرف گفتن شعر منظورشان نبود در قطعات مثنوی و قصائد مطالب دقیق و عمیق عرفانی و فلسفی مندمج است و در غزلیات از وصف کمال عشق مطلق و حب الهی داد سخن داده و با يك کلمه اشاره از آیات الهی و احادیث قدسی میتوان معانی کلیه از آن اشعار بهره گرفت. منظور و مقصودشان از سرودن اشعار در این دو بیت از قصیده کاملاً نمایان میشود:

شعرکه برهنرش پیشی است	نی هوس قافیه اندیشی است
آنکه بحکمت همه سرها گشود	آن من الشعر لحکمه سرود ۲۱

چنانچه قبلاً دیدیم در حقیقت سه مجموعه نفیس از آثار مصباح در دست داریم:

۱- کتاب دلائل الصلح

۲- کتاب دیوان اشعار " حدیقه ثنا "

۳- جزوه قطعات قصار " بزم حقایق "

کتاب دلائل الصلح مجموعه ای است نفیس در حدود ۵۷۱ صفحه خشتی و شامل ۱۱ فصل و در هرفصلی مباحث مختلفه بیان شده و مجموعاً ۲۸ مبحث میشود این تألیف شاید در عالم امر اولین کتابی باشد که مواضع فلسفی شرق و غرب در آن مورد تدبیر و تقریر مؤلف قرار گرفته کتابی است منحصر بدلائل عقلی برای اثبات عوالم ماوراء الطبیعه در مقابل مکاتیب فلسفه مادی و تجربی عصر حاضر و چنانچه در مقدمه کتاب ذکر شده در این اثر " عنان قلم را از دلائل نقلیه منصرف بیراهین ملانم و موافق با انواع زمان منعطف " داشته اند وحدت ادیان و صلح عام که اساس تعالیم الهیه در این عصر بی نظیر است پایه و بنیان تحقیق خود قرار داده اند و برحسب عریضه که مادر مهر پرور حضور حضرت ولی امرالله تقدیم داشته پنج روز قبل از خاتمه حیات پرثمرشان این کتاب خاتمه یافت و هنوز مقدمه که بر آن تعلق میگرفت تجدید نظر آن باتمام نرسیده بود.

مجموعه نوم دیوان اشعار بنام " حدیقه ثنا " است که بمناسبت لوح مبارک حضرت عبدالیهاء " یامن صدح بلحن الورقا فی حدیقه ثنا " به " حدیقه ثنا " تسمیه یافته این دیوان اشعار فی الحقیقه در گلزار ادب فرید و وحید است و مضامین عرفانی آن خارج از وصف و بیان قاصر من است. آنچه خودشان ار مغانی ادب آورده اند چند بیته شاهد میاورم و قضاوت آن را باهل ادب و دبیران قلم وا میگذارم:

ارمغانی از معانیّ چو زر آورده ام

از مغانیّ ادب لعل و گهر آورده ام

آله آله از درخت اخضر آنست نار
رویره تا آورد هر رهروی بر بوی گنج
این خطا باشد اگر کوئی که من این گنج ها
گوهر ناسفته ام نز عالم آب است و خاک
معرفت اندر منم بحراست و غواص است عشق
نحن اقرب مصر من معنی شکر؛ پس نور نیست

آتشی چون نار موسی پرشرد آورده ام
بس ره آورد گرامی زین سفر آورده ام
ازختا و هندوچین و کاشغر آورده ام
این نفایس نی نی از شهر دگر آورده ام
من بدین غواص زان بحرین بُرد آورده ام
گرهمی گویم که از مصر این شکر آورده ام ۲۲

این قصیده غراً در حدود ۲۲ بیت است و در حقیقت متضمن دو مقوله است یکی ابراز و اظهار نعماء الهی و شکرانه آن که نصیب ایشان شده که این اثر گوهر بار را بیار آورده اند و قسمت انتهی خضوع و خشوع لاحدی است که صفت و سببیه جبلی سراینده را نشان میدهد که میفرماید :

نیست جز تحدیث نعمت مقصد و منظور من
نفسه از نافه های جود بی پایان تست
پس تو آوردی همه هرچ آنکه ممدوح است و من
من کیم بر باد داده حاصلی کایام عمر
نه زخرمن های طاعت چیده وقتی خوشه ای
نه بدرگاہ شبی ای بر سر من خاک باد

گرحدیث از فضل یا نام از هنر آورده ام
مشکی ار افشاندن ام طیبی اگر آورده ام
زادی ار آورده جرم بیشمر آورده ام
جمله در نادانی و غفلت بسر آورده ام
ناله ای نه یکم از سوز جگر آورده ام
آب چشم و آتشین آه سحر آورده ام ۲۳

در آخر این چکامه دو حرف مختصر آورده اند که در نهایت ظرافت و لطافت کاملاً صفای روح پاکشان را نشان میدهد :

واندراین معنی دو حرف مختصر آورده ام
فسحت ملك فنا را زیر پر آورده ام ۲۴

چشم از تو فضل بی پایان بود مصباح را
فارغم از قید هستی ساز تا یابم که من

این دیوان اشعار بخط مرغوب بمانند چاپ سنگی طبع شده و در حدود ۳۳۲۰ بیت از مثنوی - قصیده - غزل - رباعی میباشد متأسفانه نسخه های این کتاب نایاب است انشاء الله روزی با آرامش عالم این گنجینه نفیس تجدید چاپ شود .

سومین اثر نفیس جزوه کوچک " بزم حقایق " است که بضمیمه " حدیقه ثنا " بجای رسیده این جزوه ثمن بیش از ۲۳ صفحه نیست و شامل جملات قصار و اندیشه پر اندیشه است که درجه عرفان و میزان معرفت و دانش و بینش مصباح را نشان میدهد چه بجا است بجای اینکه از نقطه نظر ارزش ادبی و نکات عمیق فلسفی آن نکری کتم فقط چند قطعه از این اندیشه ها را نمونه از این اثر پر ملاحظت شاهد آرم و بحث فلسفی و عرفانی آنرا برای اهل فن و ادب واگذار کتم :

۱- " جهان ابداع بسی مایه تحیر و حیرت انگیزتر از آن غمض عین از مشاهده مبدع آنست " ۲۵
چقدر معانی کلی در این جمله قصار موجود است که سبب حیرت و تعجب هر حکیم عارفی است - بَهِت و حیرت فیلسوف المانی کانت هم بی شباهت باین حیرت و تعجب نیست که در پایان یکی از مصنفاش



هیئت مدیره مدارس تربیت طهران - ایران ۸۸

هیئت مدیره مدارس تربیت طهران سال ۸۸ بدیع (۱۹۳۲ میلادی)

ردیف جلو از راست به چپ: خانم ها و آقایان ۱- روح انگیزفتح اعظم ۲- باقرخان مهتدی ۳- عزیزالله مصباح ۴- میس ادلید شارپ ۵- ایادی امرالله سرلشگر شماع الله علانی .
ردیف عقب از راست به چپ : جنابان ۱- میرزا اشرف خان اشرف ۲- سرهنگ بهاءالدین علانی ۳- محمودمرشد زاده ۴- عبدالله خرسند ۵- دکتر عبدالرحیم ایادی (برادر دکتر عبدالکریم ایادی).

دو چیز روح را باعجاب میآورد و هر چه اندیشه و تأمل بیش کنی اعجاب و احترام نسبت بآن دو چیز همواره تازه و افزون میشود یکی آسمان پرستاره که بالای سر ما جا دارد دیگر قانون اخلاقی که در دل ما نهاده شده .

۲- " کاش یکی این مشکل را حل میکرد که در عرصه ای که دمبدم عرصه زوال و فناست اگر دل بعالمی اجل و ابقی تسکین نیابد بچه چیز تمکین خواهد یافت . " ۲۶
چه قدر این کلام استقامتی زیبایست و انسان را بیاد این بیان مبارک در کلمات مکتوبه میآورد که جمالمبارک بکمال حسرت و افسوس بحال آنهایی می اندیشند که باین عالم فانی قانع شده از عوالم روحانی خود را محروم ساخته اند میفرمایند :

" ای پسر روح هر طبری را نظر بر آشیان است و هر بلبلی را مقصود جمال گل ... زهی حسرت و افسوس و دریغ که بابریتی از امواج بحر رفیق اعلی گزشته اند و از افق ابهی دور مانده اند "
۳- " اگر اساقفه وهم را دین نام نمیگذاشتند فلاسفه دین را وهم نمیشردند " ۲۷
آیا منشاء همه اختلافات و تفریقات دینی و پیدایش اوهام و خرافات و ایجاد فلسفه مادی این لطیفه دقیق نیست ؟

۴- " دیده خرد خدای لن یتغیر را نو نوبت در یک حال نبیند " ۲۸
استشهاد از دو بیت دیوان اشعار سراینده این لطیفه دقیقه عجز و ناتوانی ما را از دست رسی بغیب منیع لایدرک به ثبات میرساند:

چاره هم اقرار بعجز است و بس ۲۹	نیست خرد را به صمد دست رس
در خم این مرحله پا در گل است	فکر که او کاشف هر مشکل است

۵- " هر که مزد عمل طلبد باغ بهشتش ارزانی دارند و آنکه مطلوب او خدا است از باغ بهشت مستغنی است " ۳۰
این جمله پر معنی همان بیان فصیحی است که در اولین صفحه مناجات راز و نیاز بدرگه الهی در کتاب " حدیقه ثنا " بآن برمیخوریم :
گر نه ترا از تو تمنا کنیم
جهل بود هر چه تقاضا کنیم ۳۱

۶- " خودبینی راستگوترین راهنمای منازل خدایی است و در طی منازل خدایی نزدی راهزن تر از قاطع الطریق خودبینی نیست " ۳۲
دقت در این لطیفه کوتاه انسان را از یک طرف ب فکر آیه مبارکه " من عرف نفسه فقد عرف ربه " وامیدارد و از طرف دیگر بیاد و اندیشه لئالی مخز و نه کلمات مکتوبه میآورد که میفرمایند " جامه غرور را از تن برآرید و ثوب تکبر از بدن بیندازید "

۷- " ممارست کتاب طبیعت مطالع دقیق را باسرار ماوراء الطبیعه مطلع سازد " ۳۳
باز برای تشریح این جمله کوتاه بدیوان اشعار مراجعه کنیم که میفرمایند :

این سقف چیست کاینهمه مطبوع دلریاست	وآن چیره نست کیست که معماریست بناست ۳۴
نقش آشکار باشد و نقاش ناپدید	پیداست کار و کارگر از چشم در خفاست
در بر و بحر جلوه آثار ایزدی	در کوه و دشت پرتو انوار کبریاست

با یکدنیا معذرت و سپاس گزاری از صبر و شکیبائی سروران عزیز باید بگویم :
بیش از این گفتن مرا در خوی نیست بحر را گنجایش اندر جوی نیست ۳۵

یادداشت‌ها

- ۱- کتاب دیوان اشعار مصباح " حدیقه ثنا " مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۲ صفحه ۲.۹۷- نسخه خطی
- ۲- حدیقه ثنا صفحه ۴.۲۰- تمام عنوانهای الواح مبارکه حضرت عبدالبهاسست مراجعه بمقدمه کتاب حدیقه ثنا شود.
- ۳- حدیقه ثنا صفحه ۶.۱۵۹- حدیقه ثنا صفحه ۷.۲۳۵- حدیقه ثنا صفحه ۸.۱۲- حدیقه ثنا صفحه ۹.۱۶- حدیقه ثنا صفحه ۱۰.۵۰- حدیقه ثنا صفحه ۱۱.۴۱- حدیقه ثنا صفحه ۱۲.۵۳- کتاب عالم بهائی ۸ - X.۵۲۶ - حدیقه ثنا صفحه ۱۳.۵۴- اصل این یادداشتها در دارالانوار معهد اعلی است .
- ۴- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله صفحه ۱۵.۲۰۲- جزوه بزم حقایق صفحه ۱۶.۳۴۳- حدیقه ثنا صفحه ۱۷.۷- تذکره شعراء بهائی جلد سوم تألیف جناب ادیب بیضائی صفحه ۱۸.۳۱۵- این نامه کهریار خطاب بجناب رضا جهانگیری است / آنچه بعلامت * گذاشته شده استخراج از کتاب منشآت مصباح صفحه ۵۲ از طبع چهارم طهران ۱۳۱۱ مییاشد. ۱۹- حدیقه ثنا صفحه ۲۰.۲۴۲- این دو بیت در دیوان مصباح انعکاس نیافته و فقط در ذهن محفوظ بود. ۲۱- حدیقه ثنا صفحه ۲۲.۱۴- حدیقه ثنا صفحه ۱۹۳. ۲۳- حدیقه ثنا صفحه ۲۴.۱۹۴- حدیقه ثنا صفحه ۲۵.۱۹۵- بزم حقایق صفحه ۲۶.۳۳۷- بزم حقایق صفحه ۲۷.۳۴۴- بزم حقایق صفحه ۲۸.۳۴۵- بزم حقایق صفحه ۲۹.۳۶۷- حدیقه ثنا صفحه ۳۰.۳- بزم حقایق صفحه ۳۱.۳۳۷- بزم حقایق صفحه ۳۲.۲- بزم حقایق صفحه ۳۳.۳۴۰- بزم حقایق صفحه ۳۴.۳۵۰- حدیقه ثنا صفحه ۱۱۶. ۳۵- کتاب چهاروا دی .



جناب دكتور امين الله مصباح

نگاهی به زندگانی و اشعار دکتر امین الله مصباح

دکتر شاپور راسخ

دوستان ارجمند و گرامی

بنقدیر الهی این افتخار نصیب این بنده نالایق شد که بپاس ارادت دیرین و احترام و تکریم عمیقی که جناب دکتر امین الله مصباح بعنوان مردی دانشمند، ادیبی لیبیب و خدمتگزار صدیق امر جمال مبین داشتم شمه ای از آثار ادبی آن بزرگوار را در این مجلس محترم عرضه دارم و چون کمیت این حقیر لنگ است و طی این طریق دشوار و صعب از روح پر فتوح خود آن نفس نفیس مدد طلبم که چون طائر قدس همتم بدرقه راه کند و به سر منزل مقصود هدایت فرماید .

نظر به ضیق وقت ناگزیرم که از تفصیل سوانح حیات و اقدامات و خدمات مشعشع آن حضرت بگذرم و در این مورد شنوندگان عزیز را به سه مأخذ و منبع ارجاع کنم : نخست کتاب عالم بهائی که در مجلد ۱۸ خود شرحی را به قلم نو فرزند ارجمندشان باحوال آن جناب اختصاص داده است و دیگر مجله عندلیب (شماره ۹ سال ۲) و خصوصاً مجله پیام بهائی که در شماره ۴۲ مورخ آوریل ۱۹۸۲ خویش مشروحه ای را بقلم بانوی والا مرتبت ایشان خانم ژن مصباح در ترجمه احوال همسر فقید خود درج نموده است .

آن چه بنده بخواهم بزبان الکن بگویم ساحت رفیع دیوان عدل اعظم الهی بلسانی بلیغ تر و بیانی دقیق تر در تلگرام خود بمناسبت صعود آن نفس پاک بملکوت الهی ذکر فرموده اند که حق همین است سخندانی و دانائی را :

« از صعود امین الله مصباح مروج ثابت قدم و فداکار امرالله عمیقاً متأثر و متألم هستیم . خدمات مهاجرتی او در سه قاره و فعالیت علمی و ادبی او و روحیه ایثار و فداکاری کامل او همواره بیاد خواهد ماند و مایه الهامی برای ستایش گران بی شمار او خواهد بود . همدردی مقرون به محبت ما را به اعضای خانواده ابلاغ کنید درعبات مقدسه برای ارتقاء روح شریف او در ملکوت ابهی دعا می کنیم . « بیت العدل اعظم (ترجمه) »

مختصر احوال

دکتر امین الله مصباح در اول اکتبر ۱۹۰۶ در طهران تولد یافت و در ۲۹ دسامبر ۱۹۸۲ بجهان باقی شتافت . ایشان پسر ارشد جناب عزیزالله مصباح بود که شرح احوال و آثارشان در این مجلس توسط نجل جلیشان مطرح شده است و مادرشان قدسیه خانم خواهر ایادی امرالله جناب شعاع الله علانی بود و در نتیجه این سخن در حق ایشان صدق می کرد که « نشان از تو کس دارد این نیک پی » .

امین الله مصباح پس از تحصیلات ابتدائی و متوسطه در مدرسه بهائی تربیت ، در سال ۱۹۲۶ برای ادامه کسب دانش به فرانسه رفت و بعد از احراز دیپلم تخصصی در علوم پایه پزشکی در شهر تولوز ، دیپلم دکترای خود را در رشته طب از دانشگاه شهر پاریس بدست آورد . پس از آن بعنوان دستیار و مسئول پژوهش در بیمارستان نکر پاریس بکار آغاز نمود و موفق به تحقیقاتی ارزنده شد و هنوز کارهای ایشان و یافته های علمیشان در کتابهای درسی مربوط به علم غدد ترشحات داخلی مورد استفاده و استناد تلامذ است .

در دوران تحقیقات پزشکی در پاریس ، در فعالیت ها و احتفالات بهائیان نیز شرکت می کرد و از جمله خدمات او عضویت اول محفل روحانی پاریس بود و هم در اجتماعات بهائی فرانسه بود که با همسر آینده خود آشنا شد و در سال ۱۹۳۷ از نواج ایشان طبق رسوم بهائی در منزل خانم اورا کلیفورد بارتی - دریفوس مخاطب ارجمند کتاب مستطاب مفاوضات بانجام رسید .

در وقت مراجعت بایران باتفاق همسر خود بحضور انور حضرت ولی امرالله بار یافت و چون به ایران رسید مدتی بایفای خدمت نظام مشغول بود بعد از آن امتحان دانشجویی را گذراند و در دانشگاه طهران بتعلیم و تدریس مشغول شد اما همین که ندای مبارک حضرت ولی امرالله دائر بلزوم قیام یاران باجاری نقشه ۴۵ ماهه مهاجرت ایران مرتفع گردید باتفاق همسر خود رهسپار افغانستان گردید (۱۹۴۲) . و مدت دو سال مقیم کابل بود و چون کشودن مطب در آن دیار مجاز نبود همه اندوخته های خویش را بمصرف رساند و ناچار بعد از مدت کوتاه اقامت در پاکستان و بلوچستان (۱۹۴۵) به طهران بازگشت و آن هنگامی بود که تازه جناب عزیزالله مصباح پدر بزرگوار ایشان که بی نهایت مورد احترام و ارادت فرزند دلبند بود بملکوت رب ونود صعود نموده بود .

دکتر مصباح بار دیگر امتحان دانشجویی دانشکده طب طهران را طی کرد و بعد از چندی در سمت استادی رشته « آناتومی پاتولوژی » در آن دانشگاه منصوب و بخدمت مشغول شد اما بار دیگر بمجرد آن که مولای محبوب حضرت ولی امرالله نقشه ده ساله جهاد کبیر اکبر را اعلام فرمودند قرار از کفش رفت و بتشویق آن حضرت باتفاق خانواده عازم حبشه گردید و مدت ۵ سال در آسمارا در ایالت اریتره سکونت جست و چون مدت دو سال بیکار ماند قسمتی از دارائی و ذخیره گذشته خود را برای ادامه حیات بفروش رساند .

خوشبختانه در پایان این دوره بریاست یکی از بیمارستانهای حبشه منصوب شد و ضمناً توانست که در مدرسه ایطالیائی طب آن سرزمین بتدریس پردازد و مطب شخصی نیز دائر کند . دوران خدمت آن عزیزان در حبشه از سال ۱۹۵۵ تا سال ۱۹۵۹ طول کشید و چون توانستند محفل روحانی در شهر محل اقامت خود تأسیس کنند و مدرسه تابستانه و حظیره القدس محلی را بنیاد نهند و جامعه ای نیرومند در آن جا پرورش دهند لذا خود را فارغ البال یافتند و توانستند که عازم کشور دیگری یعنی مغرب که ما بخطا مراکش مینامیم شوند . در آن کشور دکتر مصباح ریاست آزمایشگاه آناتومی پاتولوژی بیمارستان ابوعلی سینا در کازابلانکا را احراز کرد و بار دیگر فعالیت های امری خود را با نهایت قوت آغاز نمود. اما دیری نگذشت که بتحرک یکی از ملایان متعصب ، دولت به تعطیل فعالیت ها و تشکیلات بهائی مبادرت نمود و بعضی اعضای مؤسسات امری را مورد تعقیب و حتی حبس و آزار قرار داد . اما خوشبختانه در نتیجه اقدامات بین المللی احکام صادره در حق آن مظلومان بالمال نقض شد. در آن زمان دکتر مصباح عضو محفل روحانی ملی مغرب بود و چون ده سال از اقامت خانواده در آن سرزمین گذشت بدستور بیت العدل اعظم الهی نخست به ایران مراجعت کردند و بعد رهسپار فرانسه شدند و بعنوان مهاجر در اورلئان اقامت

نمودند و مدت ۵ سال با نهایت شوق و همت بخدمات امری منجمله تبلیغ و تشویق مالوف بودند و همه جا روح تازه در کالبد یاران دمیدند .

در سال ۱۹۷۳ دکتر مصباح با اجازه بیت العدل اعظم برای تأمین معاش و تهیه وسائل پرداخت قروض خود رهسپار اهواز شد و سمت استادی را در دانشگاه آن شهر بدست آورد و در اوقات فراغت علاوه بر خدمات امری دست به تألیفاتی زد که از آن جمله است رساله ای مفصل که در مورد مبشرین مسیحی در ظهور مبارک الهی با استفاده از تحقیقات غربی تحریر کرده است .

وقتی دکتر مصباح بفراغته مراجعت نمود بر حسب دستور ساحت رفیع به تحقیقات تاریخی درباره امر الهی پرداخت و بدین منظور بکتابخانه ملی فرانسه و سایر مراکز اسناد و مدارک مراجعه کرد و با استخراج اطلاعات مفید در این زمینه که بعداً مورد استفاده مورخانی چون دکتر مؤژان مومن قرار گرفت ، اهتمام ورزید .

در ایام اخیر حیات خود ساکن سن لوئی از شهرهای آلاس فرانسه شد (۱۹۷۵ - ۱۹۸۲) و از جمله خدماتش عضویت هیئت بین المللی تصویب تألیفات فارسی بود که با شماره بیت العدل اعظم بدین منظور بوجود آمده بود . ۱

در همان دوران بود که این عبد بیش از پیش با آن حضرت آشنا شد و باب مکاتبه را با ایشان گشود و از خرمن معارف آن جناب در حد استعداد قلیل خود خوشه چینی کرد و بتقاضای بنده حضرتش در تنظیم و تهیه مطالبی برای " پیام بهائی " همکاری فرمود و از جمله اهمّ مقالاتش تحقیق مفصلی بود که در شماره ۲۷ آن مجله درباره حضرت ولی امرالله نوشته و به طبع رسیده است .

از شخصیت جناب دکتر مصباح عرض کنم این مرد والاتبار به حقیقت شریف و نجیب و به فضائل اخلاقی آراسته بود . رأفت و شفقت و ملایمت و تواضع و سلامت نفس او جلب انظار می کرد بسیار به امر الهی متشبّث و باجرای حدود و احکام متمسک بود . خانواده خود را عمیقاً دوست می داشت و در راه رفاه آنان مانند خدمت امر محبوب امکان از هیچ فداکاری دریغ نداشت . بدنبال نام و جاه و مال نبود برای امر مبارک می زیست و همه امور را در قبال آن فرعی و ثانوی تلقی می کرد .

مرد تفکر و احساس هر دو بود آثار علمی او چون مقاله ای که در مجله سویسی Pensee Bahai (اندیشه بهائی) راجع به دین یعنی روابط ضروریه منبعث از حقائق اشیاء نوشته بر اندیشمندی و دیوان اشعارش بر حساسیت او گواه صادقند .

جناب دکتر امین الله مصباح بوجهی غیر منتظر بر اثر خون ریزی مغزی اسیر بستر شد و در ۲۹ دسامبر ۱۹۸۲ چشم از جهان خاک بر بست و به ملکوت پاک پرواز نمود و چون تقدیر او و همسرش که ۴۷ سال زندگی مشترک داشتند بهم سخت بسته و پیوسته بود مفارقت این دو وجود شریف بیش از سه ماه و نیم طول نکشید چه در ۱۴ آوریل ۱۹۸۳ ژن مصباح نیز قالب تن رها کرد و بهمسر دلیند خود ملحق شد و مزار هر دو در کنار یکدیگر است و مقابل آن چشم انداز سرسبز از طبیعت که این اندازه محل عنایت دکتر مصباح و همسر عزیزش بود تا افق های دور گسترده شده است . روانشان شاد باد .

نگاهی به آثار ادبی دکتر امین الله مصباح

دکتر امین الله مصباح را باید بحق در صف تواناترین شاعران سنت کرا و معاصر بهائی محسوب داشت . چون در محضر پدر والا کهر که از اعظم ادبای زمان خود بود تلمذ و تعلم کرده بود طبعش به سبک

کلاسیک شعر فارسی راغب شد. درعلاقه و دلپستگی او به قالب ها ، مضامین ، الفاظ و مفاهیم رایج در نزد قدهای ادب فارسی شبهه و تردید نمی توان کرد معذک چون عمیقاً تحت تاثیر ادبیات دینی بهائی قرار گرفته و درضمن از قریحه سرشار و نیرومند برخوردار بوده لذا مضامین تازه و الفاظ نو در اشعارش فراوان است . از میان انواع قوالب شعری می توان گفت که دکتر مصباح بیش از همه به قصیده و مثنوی عنایت داشته هر چند غزل و مسمط و ترجیع بند و ترکیب بند نیز در دیوانش که هنوز بطور کامل جمع آوری و تنظیم نشده و منتشر نگردیده نادر نیست . اشعار تاریخی خود را چنان که قریباً خواهیم دید. بصورت مثنوی ارائه کرده. غزلیاتش نیز با آن که لطیف است گاه تغزلات آغاز قصائد را به خاطر می آورد . اینک نمونه ای از غزلیات زیبای او که قبل از تشرف به ارض اقدس در سال ۱۹۵۲ در طهران سروده است :

خوشا و خرم آن دلی که بر سرو لای تو
 خجسته باد آتشی که شعله زد بجان من
 گدای کوی تو منم بیارگاه سلطنت
 مرا بهشت و بوزخی نه غیر قرب و بعدتست
 کثرت مطالعه و تمعن در آثار الهی سبب می شود که گاه مضامین و کلمات شعر او کلاً تحت تاثیر این تلاوت ها قرار می گیرد .

بیک نمونه در این باب کفایت می کنیم و این از اشعاری است که بسال ۱۹۲۷ سروده است :

صبح که در خواب بود جسم من و جان من
 دید چو در خوابگاه خفته مرا آن نگار
 من ز نهیب بکاء چشم گشودم و لیک
 که این ابیات بی تأمل قطعه ای از کلمات مکتونه فارسی را بیاد همه ما می آورد .
 بعنوان نمونه از مواردی که تأثیر و نفوذ عمیق ادبیات بهائی را در اشعار او پدیدار می کند چند مورد را ذکر می کنیم :

در ترجیع بندی که در سنه ۱۱۴ بدیع در آسمارا سروده چنین گفته است :

چو فُلكِ رَبِّي ا لاعلی
 ز نَسای مالکِ اسماء
 شد از بحر قدم پیدا
 بر آمد بانگ یا بُشری
 تعالی رَبِّي الابهی

صلا بر گوش عالم زد
 دم از سر منم زد
 حجاب ستر بر هم زد
 ندا بر اسم اعظم زد

تعالی رَبِّي الابهی

در اکتبر ۱۹۶۴ چنین انشاد کرده است :

صبح ظهور است الله ابهی
 از بعث آدم تا نور خاتم
 نوراست و نوراست الله ابهی
 و عد حضوراست الله ابهی
 امروز جالس بر کرسی عدل
 یوم ظهور است شور و نشور است
 رب غفوراست الله ابهی
 ختم دهوراست الله ابهی

نور بهائی است عصر طلائی است

رشك عصور است الله ابهی

ذکر چهار نمونه از مضامین تازه که در اشعار خود آورده است شاید در این مرحله کافی باشد :
در نکوهش جنگ گوید (۱۹۴۲) :

باهمه عزّ و جلال خوار شداین سان
خاک مذلت بریخت بر سر انسان
هیچ کسی را رها نکردگریبان
همدم باشد باه و ناله سوزان
مادر ببند به خاک و خون شده غلطان

الله چه شد که عالم انسان
تنگ تر از گورگشت فسحت گیتی
جنگ برآورد چنگ و مخلب خونین
تا کی باید که زن ز فرقت شوهر
تا کی باید که گوشه جگر خویش

در عزت نفس گوید (۱۹۴۴) :

سر بر بدرون خود بیرون زهرو عالم باش
کم پیش کسان هر دم که راست گهی خم باش
نه رو بسکندر کن نه در عقب جم باش
در ملک وجود خویش شاهنشاه افخم باش

جانا نفسی با خویش محرم شو و همدم باش
پرورده نست حق بشناس مقام خود
آئینه قلب تو خود جام جهان بین است
مستخدم این و آن تا چند توان بودن
پس از اعطای حق انتخاب نسوان در محافل خطاب به نسوان گوید (۱۹۵۴) :

مرجان ترا یاقوت یا لعل و در و مرجان
خود جامه ابریشم یا پیرهن کتان
تعریف بهائیت زبید همه بر ایشان
سر مشق از او باید بگرفت همه احیان

تقوی است ترا زیور دیگر چه دهد زینت
عفت بودت کسوت فرقی نه اگر پوشی
اکنون مثل اعلی بر تو امة الابهی است
در خدمت و در ایمان در رسم فداکاری
پس از زیارت احبای عزیز که در حبس قنیطره بودند (۱۹۶۳) فرماید :

داد به ما حیرت و درس نوین
ساکن آن کوی همه حور عین
رحمت حق ظاهر از هر جبین
زجر نه بر ابرویشان داده چین
سجن که بشنیده ملائک نشین

آن چه بدیدیم به سجن اندرون
حبس مگو بود بهشت برین
نور هدی باهر از رویشان
حبس نه از طلعتشان برده آب
حبس که دیده است کواکب نشان

پیش از این باشارت گفتیم که دکتر امین الله مصباح در محضر پدر درس ادب گرفت . از اشعار متعدد او خضوع و فروتنی عمیق دکتر مصباح نسبت به پدر والا کهرش آشکار است .
از جمله در مقامی گوید :

طاووس باغ قدس آن مرغ خوش سخن
تعلیم های او در سر و در عطن
ماندم بدرد و غم در قید مرتین
او کبک خوشخرام ، تو بدآدا زغن

بر خاطرم گذشت که آن مهربان پدر
آن درس دین و علم کاموختی مرا
دیدم چو خویش را بی مایه و حقیر
گفتم بخود که نیست این شیوه پدر

در موضع دیگر فرماید :

بمثل پدر گر نباشم سخنور

مرا بس سخن هست ای جان شیرین

از جمله آموخته های او از پدر آشنائی با متقدمان شعر و ادب فارسی خصوصاً شاعران سبک خراسانی و متصوفان و عارفانی چون مولانا جلال الدین و حافظ شیرین سخن بود . نمونه ای از اشعار دکتر مصباح را که یاد آور اقتباس قوالب و مضامین اشعار قدماست در این جا می آوریم و گمان داریم که با نقش هر

شعری سابقه آن در دیوانهای متقدمان در خاطر شغنونگان به آسانی مرتسم و متجسم می شود. ۲. در موقع وصول نقشه ده ساله در سال ۱۹۵۴ سروده است :

پیک یار مهربان آید همی
بوی دلجوی گل آرد در مشام
این پیام ازغصن ممتاز است اگر
آن چه او گوید همان قول خداست
او همای است و همایون پرّ او

در تجلیل عید رضوان بسال ۱۹۵۷ چنین گفته است :

شمیم مشکبار او ریوده اختیار من
که برده این چنین زکف شکیب من قرار من
بآسمان رسد کتون زیانه شرار من

بمناسبت روز صعود مادرش در سال ۱۹۵۸ چنین فرموده است :

تهی ساخت این قالب استخوانی
بگسترده بال و پری آسمانی
پرید از قفس عندلیب معانی

تا این ابیات :

مدارید از او چشم جز غلتبانی
نموده است چندی زما میزبانی
گذاریم این منزل کاروانسی

مزاج جهان غلتبان ۴ است زین رو
همه میهمانیم و این دار دنیا
ولی کوچ خواهیم کردن از این جا
در اشاره به مرقد مبارک در لندن آورده است :

چرا برد این عاصمه برتری را ؟
نهان ساخت این جا تن عنصری را
اثرها بود از تو نیک اختری را

بلندن که آورد این سروری را
ز چه برگزید این زمین عضن ممتاز
ببال ای زمین چونکه بسر آسمانها

چند بیت از اشعار او را که تاثیر لسان الغیب حافظ در آنها آشکار است در این جا نقل میکنیم :

شانه خالی کرد او ، وین بار را آدم گرفت
ما را نبود پروا نوح است چو کشتی بان
صحنه ای بود نمایشکه ایامی چند

— بار اول عشق را بر آسمان کردند حمل
— دریای جهان هر چند طوفانی و آشفته است
— باغ امکان که نهادیم در آن گامی چند

باید توجه داد که وقایع و حوادث مهم جهان بهائی و امر الهی تار و پود اصلی قصائد بلیغ و جزیل او را تشکیل می دهد از آن جمله اشعاری است که بمناسبت ساختمان مقام اعلی - تأسیس بیت العدل اعظم الهی - صدور توقیع مبارک در اعطای حق انتخاب در محافل به نسوان شرق - وصول نقشه ده ساله جهاد کبیر اکبر - صعود حضرت ولی وحید امرالله و نظائر آن انشاد کرده است .

برای اکثر جشن های بهائی و از جمله ایام تسعه چون یوم شهادت و روز ولادت حضرت اعلی - عید رضوان و روزهایی مانند آن قصائدی در کمال استادی سروده و بیادگار نهاده است .

برخی از شاعران بهائی یک پای در عالم ناسوت و پای دیگر در جهان ملکوت دارند یعنی پاره ای از اشعارشان باین دنیا و متعلقات آن مربوط می شود و مقداری هم بر گرد مطالب روحانی و امری میگردد. اما در مورد جناب دکتر امین الله مصباح باید تصدیق کرد که همه آثارش حتی آن جا که از ولادت فرزند یا نوه

خود اظهار شادمانی کرده یا بنامه دختر نیک اختر خود پاسخ داده از مضامین بهائی سرشار است .
 نمونه ای از این اشعار خصوصی را که به مضامین روحانی آمیخته است در اشعار نغزی که در قالب
 مسمط بعد از تولد پسر خود (عزیز) در سال ۱۹۴۰ ساخته است میتوان یافت :

از فضل کردگار و زجود نوالمن
 هم طلعتش جمیل هم طالعش حسن
 از روی او چو گشت روشن مرا بصر
 گفتم چه بود اگر آید از این پسر
 تا بدان جا که گوید :

ای فرح منشعب از سدره قدیم
 من عبد پرگناه تو ربّ نوالمن
 کاین نورسیده طفل و این رسته نونها
 در باغ معرفت نخلی شود کهن
 در فوریه ۱۹۶۵ ضمن تاکید در لزوم کسب علم بدختر خود لیلی می گوید:

علم است زاد راه تو بایست علم آموختن
 با دهن دانش شعله ها در رهگذر آفروختن
 بامهر بر رخسار حق دیده چو حربا بوختن
 و سخن را بدین جا می کشد که :

بشناس قدر و جاه خود وین موقع ممتاز را
 بشنیده ای در محضرش آن نطق و آن آواز را
 حُسن ختام آخر بود این مطلع آغاز را
 قصائد و مثنویات دکتر مصباح لیریز است از اشارات به آیات و احادیث و اخبار خصوصاً آن چه
 بشارت بظهور این دو مظهر عظیم الهی در کتب سابقه و لاحقه دینی است ، مثلاً در وصف رضوان بسال
 ۱۹۵۲ گوید :

در هم چوروزی ز آسمان آمد خدای لامکان
 آن ذات فردلم یلد آن سرّ اسرار احد
 پیچیده شد هفت آسمان بر چیده شد اوتاران
 آمد کلام حق تمام یدعو الی دارالسلام
 بر عرش خود شد مستوی کرد آسمانها منطوی
 در طی سال " تسع " چون از " کل خیر تدرکون "
 در تشریح نبوات سابقه و تحقق آنها در این ایام گوید :

مژده که شد فاش گفته های پیمبر
 فاش شد آن رازهای مصحف و امروز
 روز قیامت رسید و یوم تغابُن
 گشت خدا مستوی به عرش جلالت
 سوره " القارعه " بخوان و ببین چون
 پُتک حوادث بکوفت فرق بشر را

در هیکل انسان عیان در ملک امکانی مکن
 آن رمز الله صمد آمد با نواری مبین
 ز آن که که شاه انس و جان آورد دست از آستین
 بغداد شد مهد قیام در بین اصحاب یمین
 آن که سموات نسوی افراشت بر چرخ برین
 ظاهر شد اسرار کمون صدسال رفت از " بعدحین "

وعد و وعیدی که داده بود به فرقان
 عدل خدا بر فروخت آتش نیران
 بر پا از عدل و داد آمده میزان
 آری جاء الربّ است وعده قرآن
 ظاهر چون شمس گشت گفته رحمن
 چنان آهنگری که کوید سندان

” زلزلة الساعة ” را شنیدی و آهنگ

زلزله ها بین که او فتاده در ارکان
در اشاره به استقرار عرش مقدس حضرت رب اعلى در کرم الهی فرماید :

گشت عیان وعده های صحف اوائل	هیکل رب شد نهان چو در دل کرمل
با قدم اقدسش جوانب کرمل	حضرت رب الجنود کرد مشرف
از فم اقدس نمود لوحی نازل	بانسی هیکل در این زمین مقدس
” انظر الی ربک و کیف مدالظل ”	خیمه زد آن جا خدا سوار آبر ابر
کرد اشاره محل آن به انامل	سینه کرمل گزید خانه رب را

غور و تعمق مستمر و مدام در الواح و آثار مبارکه بدرک و فهم عرفانی و روحانی این مرد بزرگوار چنان قوتی بخشیده بود که به مدد آن به آسانی اسرار بقیقه پنهانی و لطائف و ظرائف معانی را چون جواهر و لثالی از مخازن کلمات الهی بیرون می کشید و دو نمونه از این استنباطات ژرف را در این جا ذکر می توان کرد. نخست توجه او باین که این آیات کتاب قیوم الاسماء از حضرت رب اعلى مربوط به رجال بیت العدل اعظم می شود : « و ان الله قد اراد من رجال البیت شیعتنا الاولین الذین هم بالحق قنکا نوا حول الباب قواما و انا نحن قدا قمنا شیعتنا علی الاعراف حول الباب رجالاتهم کلهم بسیمامهم » و علی هذا در قصیده ای آن مضمون را می پرورد که يك بيتش این است :

خواهی رجال بیت او اعراف را کن جستجو ایمان و اعمال نکو سیمای رحمن آورد

مورد دوم آن که بهنگام زیارت لوح معروف حور عجاب (ادعیه محبوب از ص ۱۵۲) متوجه می شود که آیات آخرین آن مربوط به نهان شدن شمس ولایت از انظار اهل بها است : « و قالت ما نرجع الیکم یا ایها الاصحاب و ان هذا لوجه عجاب و نستر اسرار الله من الصحائف و الكتاب و ان هذا امر من عزیز و هاب و ان تجدونی الا اذا ظهر الموعود فی یوم الایام و عمری ان هذا لذل عجاب » و در ضمن قصیده ای در این باره این ابیات را می سراید:

خود آیت الله می کرد این سر مکتون افشا	والله اگر لایق بود جای ولایت را کس
در جنب غیب مستور آن یوسف مه سیما	این مستسر شد مکتوم تا الف عام از انظار
خوان ” نستر سر الله ” ز آیات شمس ابهی	تویی مبین کیست آیات حق را گویم
هر مردمی لایق نیست دیدار سر اخفی	یا بی بلبل غیبت اسرار حق مکتوم است

دکتر امین الله مصباح از بحور مشکل عروضی واهمه نداشت و با استقبال آنها می رفت و با توانائی تمام طبع آزمائی می کرد و الحق که از مضایق نیکو بیرون می شد . در این جا نمونه ای چند از کار برد بحرهای بشوار را از دیوان اشعار او ذکر می کنیم :

ای منبع روشنائی - ای مبداء آشنائی - تا چندم از تو جدائی - تا کی مرا بسائی - در گردش آسیائی
سوزم من از هجر رویت - در آتش آرزویت - شامم سیه تر ز مویت دست دعایم بسویت - کی طی شود
این جدائی ؟

در پنجاهمین سال صعود حضرت عبدالبهاء گفته است :

نید جز بندگی اسم اعظم رسم و عنوانش	شهنشاهی که مثلش را ندیده چرخ و نورانش
چو نامیدش باین عنوان لسان پاک یزدانش	همان عضم برومندی که بد سرالله اعظم
در سنه ۱۹۶۲ در اشاره به صعود حضرت ولی امرالله چنین سروده است :	
ایام شادی تبدیل شد برلیالی الیلا	شمس ولایت پوشید تا آن جبین نو را
نشناختم و زکف رفت آن گوهر بی همتا	از دیده گر خون بارم شاید که قدر وصلش

در سالهای آخر حیات عنصری وقایع ناگوار ایران و مظلومی که بر یاران رفت بسیار او را متالم و متأثر کرد چنان که در اول انقلاب ایران (دسامبر ۱۹۷۸) در ابراز تأثر و تحسر از دگرگونی اوضاع چنین گفته است :

بود گر ایران زمین هم چو عروس جهان
گشته لعل و ضعیف خوار و زیون و نزار
باغ ادب داشتی از فصحا گونه گون
چامه سرایان او در همه جا بی نظیر
منبع الهامشان بسود کلام خدا
آه و فغان کاین زمان رفته ادب از میان
کلك بدست کسی است کورا نبود روان
معنی اندر کلام روح نویسنده است
زین سبب آن بلبلان رفتند از گلستان
با این همه دکتر مصباح به آینده خوشبین است و یقین دارد که بزودی یزدان بر اهرمن شکست خواهد آورد و تخم پلیدی از خاک ایران ریشه کن خواهد شد و در نتیجه :

باز بساط هنر پرورد این آب و خاک
باز بساید قلم مشک ادب نظم و نثر
باز هویدا شود از علما موشکاف
گلخن امروز تو گلشن فردا شود
علاوه بر قصائد - غزلیات - مسمط ها - ترجیع بندها و نظائر آن ، دکتر امین الله مصباح در قالب مثنوی دو اثر تاریخی بوجود آورده که یکی در بحر هزج (مسدس مقصور) سروده شده و درباره وقایع عهد اعلی است و با این بیت آغاز می شود :

شبی فرخنده گاه آفرینش
نخستین پرتو انوار مبینش
و دیگری مثنوی در بحر متقارب (مثنی منقصور) است که بوقایع عهد ابهی ارتباط دارد و ناتمام مانده و با این بیت شروع می شود :

بنام پدید آور هر چه هست
کز او آفرینش همه نقش بست
هر دو مجموعه اشعار باهتمام خانواده عزیزان حضرت به تایپ رسیده و اولی ۳۲۴ صفحه و دومی ۳۲۳ صفحه را شامل است و به تخمین بنده تعداد ابیات آنها از شانزده هزار می گذرد .
باید متذکر بود که دکتر مصباح در تنظیم این دو مثنوی به موثق ترین کتب تاریخی مراجعه کرده و در نتیجه فایده آن برای جامعه بهائی خصوصاً جوانان و نوجوانان محرز و مسلم است .
روشن است که آوردن اسم های دشوار و گاه مُغلق و رعایت دقت و امانت در نقل وقایع و حوادث ، آزادی شاعر را بسیار محدود کرده است اما آن جا که دکتر مصباح فی المثل در ستایش یزدان یا مدح طبیعت قیدی بر دست و پای خود ندیده سخنش از لطافت و سلاست بیشتری برخوردار بوده است .
دکتر امین الله مصباح در توصیف طبیعت نقاشی چیره دست است . خوب است باین اشعار که در وصف گل های باغ رضوان یعنی نجیبیه بغداد سروده توجه فرمائید :

خصوصاً در این باغ رضوان که حق
چنین نام دادش چوید مستحق
در آن سرخ گل کرده جلوه گری
نشان داده رخسار با دلبری

مگر قصد دارد بگوید سخن	یکی غنچه باز کرده دهن
بنحوی سخن گو شده هر کدام	اگر چند بی لفظ و صوت و کلام
نشان می دهد صنعت نوالجلال	شکوفیده آن يك بحسن و جمال
برهنه برون گشته بی بیم و باک	دگرکرده پیراهن خویش چاک
ریوده ز دل طاقت و تاب را	برافشانده آن زلف پرتاب را
گذر کرد و آورد خوش پوششان	نسیم سحرگاه از رویشان
کند زنده جان و مفرح دماغ	کز آن بوی دلکش هواهای باغ

از جمله امتیازات اشعار تاریخی او اشاره به آیات و احادیث ، نبوات و بشارات سابقه و هم چنین تلخیص مطالب عمده بعضی از الواح و اسفار مبارکه چون لوح هودج - کلمات مکتونه - هفت وادی - کتاب اقدس و مانند آن است.

* * *

جناب دکتر امین الله مصباح بحقیقت به حُسن ختام که آرزوی همه عشاق و خدام مالک انام است توفیق یافت تا دقایق اخیر حیات بیدار و هشیار و فعال بود و از طبع سرشارش اشعارآبدار می ترواید و نمونه آن یکی از آخرین آثار اوست که قصیده ای مفصل در ستایش حضرت ورقه علیاست (۱۰ - ۵ - ۱۹۸۲).
جانش در ملکوت جانان خوش باد که سر مشق زندگی مشحون از خدمات فداکارانه اش دفتر روزگار را جلوه ای جاودانه بخشیده است . به چند بیت از قصیده ای که در حالت مناجات به قاضی الحاجات سروده کلام را پایان می دهم آن جا که فرموده :

بجز ا عتراف کردن به قصور و نا توانی	ملکا چگونه شکر تو بجای آورم من
من بینوا چه گویم بزبان بی زیانی	بهارها زیان کس نتوان نمود شکرت
بمثال شمع سوزد همه شب ز مهربانی	چو به مهر تو عجب شد گل من ز روز اول
بفزاید آتش آن بحرارت روانی	خوشم از شرار عشق تو چه گر بدن بکاهد
چه خوش آن خجسته ساعت که مرا بخود بخوانی	بامید وصل رویت شب و روز می شمارم

- ۱- تا اینجا تلخیص از مقاله سابق الذکر مجله پیام بهانی
- ۲- مراد آثار روزگی - قانسی - سنائی و ناصر خسرو است
- ۳- غلبان - بی غیرت و بی حمیت

کودکان و مطالعه *

لیلی ایمن

یکی از دوگانگی‌هایی که امروز در زمینه تعلیم و تربیت در دنیای غرب وجود دارد این است که از یک سو مواد خواندنی در رشته‌های مختلف برای اطفال به مقدار زیاد وجود دارد اما از طرف دیگر نوع تدریس در مدارس، وجود انواع وسایل تفریحی سمعی و بصری و محدود بودن مقدار وقتی که والدین صرف کودکان خود می‌کنند مانع از پرورش ذوق اطفال به مطالعه است. اغلب نونهالان سنین دبستانی ساعات طولانی وقت آزاد خود را بخصوص در زمستانها مقابل تلویزیون می‌گذرانند. با کمال تأسف اکثر این برنامه‌ها به هیچ وجه مایه تربیتی صحیح نداشته فقط به برانگیختن احساسات شدید اطفال و پرورش جنبه مصرفی این بینندگان خردسال تکیه دارد. این قبیل برنامه‌های تلویزیونی نه از لحاظ هنری شایان توجه است و نه از لحاظ تربیتی مفید فایده. چندی پیش یکی از استادان تعلیم و تربیت ضمن تاختن به این برنامه‌ها متذکر شده بود که آنها در تخریب زبان سخت مؤثرند و کودکان را تشویق می‌کنند که از عبارات غلط و احياناً کلمات ناشایست استفاده کنند. این استاد والدین را بر حذر داشته بود که اگر مایلند اطفالشان به نحو صحیحی تکلم کنند در انتخاب برنامه‌های تلویزیونی برای آنان بیشتر دقت به عمل آورند.

گذشته از برنامه‌های نامطلوب تلویزیونی عامل باز دارنده دیگر جزوه‌های داستانهای فکاهی است که با قیمتی بسیار ارزانتر از کتاب در سر هر کوی و برزنی و در دکه هر روزنامه‌فروشی می‌توان یافت. این جزوه‌ها که به علت مصور بودن و داشتن نوشته کم و حکایت کردن داستانهای هیجان‌انگیز سخت مورد نظر کودکان و نوجوانان است از بسیاری از جهات از مخرب‌ترین وسائل سرگرمی است که امروز در بازار غرب در دسترس همگان قرار دارد.

* خانم لیلی ایمن در دومین دوره مجمع ادب و هنر درباره آموزش زبان فارسی به خردسالان کلاسی داشتند و مقاله‌ای نیز در همین زمینه در پیام بهائی منتشر ساختند از ایشان خواسته شد درباره نقش والدین در علاقه مند کردن اطفال به مطالعه مطلبی برای این مجموعه تهیه کنند.

برای روشن شدن این ادعا به مهمترین جنبه های منفی این قبیل مواد خواندنی اشاره می شود :

۱- مهمترین هدف آنها (غیر از تحصیل منفعت مادی) سرگرم کردن خوانندگان است و کیفیت محتوای آنها ظاهراً برای ناشر مطرح نیست . در نتیجه داستانها بسیار سطحی و با توجه به غرایز و امیال حیوانی انسان پرداخته شده است .

۲- برای ایجاد هیجان بیشتر از حرکات شدید و کلمات و عبارات تند زیاد استفاده میشود . قدرت بدنی و در خیلی از موارد قدرت غیر طبیعی بدنی جایی بس مهمتر از قدرت معنوی و فکری دارد. به گفته دیگر هرکه زورش بیش ، وضعش بهتر است !

۳- قهرمان داستانها و گره گشای همه مشکلات اغلب مردان و زنان جوان غربی هستند که از زور بازو یا قدرت مافوق طبیعه بهره مند هستند و در بیشتر موارد از وسایل حرکتی و ارتباطی عجیب و غریب استفاده می کنند .

۴- مقدار نوشته در این جزوات به حداقل است و در واقع خوانندگان تصویرها را می خوانند نه نوشته ها را . گذشته از این کیفیت نوشته ها بسیار ضعیف است ، برای اینکه نکته نگفته باشیم بسیار بد است . بیشتر از صداهای و حرکات و گاه از جمله های شکسته در تفهیم مطالب استفاده می شود تا از کلمات و جمله های درست . ضمناً در بسیاری از این نوع جزوه ها هیچ کنترلی برای بکار بردن کلمات نامطلوب و حتی رکیک وجود ندارد.

۵- کیفیت هنری تصویرها بسیار نامطلوب است . گرچه بسیاری ادعا می کنند که این خود يك نوع هنر است ولی باید اذعان کرد که اگر هم چنین باشد هنری است که در تربیت درك هنری کودکان و نوجوانان کمتر می تواند نقش سازنده ای را ایفا کند .

درباره هر يك از این نکات می توان مطلب فراوان گفت که از موضوع این مقاله خارج است . در اینجا لازم است در عین حال به این نکته نیز اشاره شود: اولاً این جزوه ها انواع مختلف دارند و از لحاظ کیفیت با هم فرق می کنند که نمونه بهترین آنها شاید Astrix ها و بدترین آنها نوع ژاپونی باشند ، ثانیاً اینکه گاه از داستانهای خنده دار بهتر به عنوان وسایل درمانی برای علاقه مند کردن طفل کُند خوان به مطالعه می توان استفاده کرد. استفاده ای که گاهی از این جزوه ها برای اطفالی که گسترده و مفصل می خوانند نیز نمی تواند مضر باشد . خطر این جزوه ها بیشتر برای اطفالی است که جز کتاب درسی و کمیک چیز دیگری برای مطالعه ندارند .

نقش والدین و بخصوص والدین بهائی ایرانی در این مورد چیست ؟

۱- مدت تماشای تلویزیون کودکان را باید به دیدن برنامه های مفید و خوب محدود ساخت .

۲- از کودکی برای اطفال قصه گفتن و بخصوص قصه خواندن یکی از بهترین راههای علاقه مند کردن آنها به مطالعه است . اگر در انتخاب کتاب خود تجرّی ندارید می توانید کتاب را فقط از کتابخانه که معمولاً دارای کتابداران خیره است و یا از کتاب فروشیهایی که کتابفروش قسمت کودکان آنها معمولاً مشاور خوبی در این زمینه هست تهیه کنید . البته با همه این تفاسیل لازم است که اول خوبتان کتاب را بخوانید تا از مفهومی که انتقال می دهد کاملاً آگاه باشید و برای پاسخ دادن به سؤالهایی که در اثر خواندن آن در ذهن کودک پیدا می شود آمادگی داشته باشید .

۳- کتابها را از لحاظ موضوعی متنوع انتخاب فرمایید به این معنی که فقط داستان یا شعر یا مطالب

تاریخی در اختیارش نگذارید. از کودکی باید نونهالان را عادت داد که به نحوی گسترده و متنوع و در رشته های مختلف مطالعه کنند.

۴- شاید از مهم ترین عوامل علاقه مند کردن اطفال به مطالعه این باشد که والدین خود اهل مطالعه باشند و که گاه درباره مطالبی که می خوانند با آنها صحبت کنند. اطفال اغلب دوست دارند که در گفتگوی بزرگسالان شرکت کنند و اگر بدانند که مطالعه کردن به آنها این فرصت و قدرت را خواهد داد به آن علاقه مند خواهند شد.

۵- داشتن کتابخانه کوچک خانوادگی و استفاده مداوم از آن و همچنین عضو کردن کودک در کتابخانه محل مشوق مفیدی برای علاقه مند شدن اطفال به مطالعه محسوب می شود.

۶- شکی نیست که زبان کشوری که در آن زندگی می کنیم بتدریج زبان اصلی فرزندان ما می شود با این واقعیت نمی توان جنگید ولی زبان فارسی در خانواده های ایرانی و بخصوص ایرانیان بهائی باید زنده بماند و مورد استفاده قرار گیرد. والدین باید وظیفه خود بدانند که از نشریات فارسی متنوعی که خوشبختانه در دسترس نیز هست استفاده کنند. اگر خواندنیهای فارسی در دیدرس اطفال و نوجوانان باشد و به تجربه دریابند که در آنها مطالب جالب توجه فراوان است به تدریج به استفاده از آنها علاقه مند می شوند.

۷- از کتابهای کودکان به زبان فارسی که خوشبختانه اکنون در ایران فراوان و نسبتاً با کیفیت مطلوبی انتشار می یابد باید استفاده کرد. کتابفروشان فارسی زبان در شهرهای بزرگ اروپا و آمریکا آنها را وارد می کنند و می توان آنها را از طریق سفارش پستی خریداری کرد. قیمت کتاب هنوز هم از بسیاری از اسباب بازیها که برای بچه هایمان می خریم ارزانتر است منتهی البته برای بدست آوردن آنها کوشش بیشتری لازم است.

۸- عاقبت نباید غافل بود که خواندن و به خاطر سپردن مناجاتهای فارسی نه تنها تأثیر روحانی فراوان دارد، بلکه در پرورش زبان و درک ادبی کودکان اثری بسیار مثبت می گذارد، چه زبان این مناجاتها یکی از زیباترین آثار ادبی فارسی است.

به این مقاله مختصر نمی توان پایان داد بدون اینکه توجه نویسندگان و دوستان بهائی صاحب نوق و قریحه را به این نکته مهم جلب کرد که متأسفانه در زبان فارسی نوشته های ساده و قابل درک که خوب و زیبا نوشته شده باشد برای کودکان و نوجوانان کمیاب است تا بتواند آنها را به خواندن مطالب امری به زبان فارسی علاقه مند کند. تا چندی پیش مجله ورقا این وظیفه مهم را تا حد قابل ملاحظه ای انجام می داد. هنوز هم مجموعه های آن بهترین مطالب خواندنی است که برای مطالعه امری بچه ها به زبان فارسی وجود دارد. ولیکن این مجموعه های معدود کافی نیست. باید شرح حالها، تاریخ امر و داستانهای مختلف در زمینه های گوناگون تعلیمات بهائی برای کودکان بوجود آید که بدون اینکه مستقیماً به آنها دستورات اخلاقی بدهد آنها را با ارزشها و تعالیم این امر مقدس آشنا سازد. بدون شک ادبیاتی این چنین در تربیت نسل جوانی که باید پرچمدار تمدن جدید بشری گردد تأثیری بس مثبت خواهد داشت.



جناب غلامرضا روحانی

حیات ، خدمات و آثار جناب غلامرضا روحانی ادیب و طنز پرداز نامدار بهائی

ع - صادقان

مروری کوتاه بر تاریخ جوامع مختلفه نشان میدهد که طنز پردازان در هر دوره ای سعی داشته اند معایب جامعه خود را در لباس شوخی و لطیفه به باد انتقاد گیرند، باشد که این معایب اصلاح شود و جامعه بهروزی و ترقی حاصل کند. از زمان دیوژن (دیو جانس) که در روز روشن بیرون شهر با چراغ به دنبال "انسان" میگشت تا دوره های اخیر که طنز پردازانی چون "مولیر" و "چخوف" و "برنارشا" پا برصه ادبیات گذاشتند هر یک بطریقی سعی کردند نقاط ضعف جامعه خود را نشان دهند و از این راه به "بی ادبان" ادب بیاموزند.

روانشناسان معتقدند "طنز" چه در کلام و چه در شعر یک نوع عکس العمل غیر مستقیم در مقابل کژی ها و کاستی هائی است که بر جامعه حاکم است و در حقیقت آنچه را که هنرمند به جد نمیتواند بیان نماید لاجرم آنرا به زبان طنز ارائه میکند.

در ادبیات پارسی طنز پردازان و طنز سرایان معروفی داشته ایم که از جمله میتوان از عبید زاکانی ، یغما ، ایرج میرزا ، اشرف الدین حسینی (نسیم شمال) ، دهخدا (دخو) ، ذبیح بهروز و فریدون تولی (۱) نام برد ولی جناب روحانی که در صدد بیان شرح حال و آثارش هستم ، با دیگران تفاوت بسیار دارد . بقول جناب افغان که در این محفل محترم حاضرند : " وجه امتیازی که آن متصاعد به ملکوت ابهی با سایر شعرا و هم قطارهای خود داشت این بود که میتوانست مضامین جدی را در زبان طنزگوئی و فکاهی سرائی بیان کند بطوریکه به هزل گوئی نگراید و شاید در جمع شعرای ایران از ابتدا تاکنون که به شمار نیاید بی مثل و مانند است . ممکن است بعضی بیٹی یا قطعه ای سروده باشند ولی گفتار طنزشان به مقام هزل و هجو رسیده است . تا بحال کتابی بنام " فکاهیات " منتشر نشده که منزّه از رداوت هجو و هزل باشد و این هنر طنز عاری از هزل مخصوص به مرحوم روحانی بود . " (۲)

در زبان پارسی طنزسرایی آن هم به زبان عامه مردم یکی از مشکلترین رشته هاست و بسیاری از شعرا و نویسندگان در این راه کوشش ها کرده اند ولی توفیق چندانی نیافته اند . جناب روحانی شاعر طنز پرداز و نامدار بهائی در آثار خود بصور گوناگون به جهل و تعصب ، ریا و تزویر ، نادرستی و ظلم و ستم و اجحافی که بر جامعه حاکم بوده شجاعانه تاخته است . انتخاب تخلص فکاهی " اجنه " خود بزرگترین دلیل تخطئه نفوس جاهلی بوده است که بوجود (جن) معتقد بوده اند!

ایشان با اشعار طنز آمیز خود نه فقط تیشه به ریشه جهل و خرافات و تعصبات رایج در جامعه زده بلکه چون به امر بهائی ایمان داشته در اشعار جدی خود تعالیم مبارکه را به عنوان علاج این بیماریهای

مؤمن ارائه کرده است و از این نوع در آثارش بوفور میتوان یافت .

توجه جناب روحانی به مسائل جزئی جامعه وی را از تاکید بر مسائل کلی که همه از تعالیم الهیه مایه گرفته باز نداشته است که از جمله : بشارت بظهور کلی الهی ، مذمت جنگ و ستایش صلح ، بیان اهمیت این قرن نورانی ، مقام ایران به عنوان منشاء ظهور مبارک ، تعلیم و تربیت عمومی و روحانی ، تساوی حقوق زنان و مردان ، اهمیت و تقدم تربیت دختران ، زبان بین المللی ، تحری حقیقت ، ترك تعصبات جاهلیه ، تلازم عرفان و عمل و خدمت به خلق را میتوان نکر کرد .

اشعار طنزآمیزی که از جناب روحانی در جراید منتشر میشد حداقل نیم قرن در صحنه ادبیات فارسی نقشی مؤثر و گاه تعیین کننده داشت . هر شعر یا ترانه ای را که می سرود با اقبال عامه روبرو میشد و بلافاصله در دهانها می افتاد تا جایی که بسیاری از مصراع های اشعارش به عنوان ضرب المثل ورد زبانها بود و هم اکنون که بیش از سه ربع قرن از سرودن آنها میگذرد بدون آنکه مردم گوینده آن ها را بشناسند در مکالمات روزمره خود از آنها مدد میگیرند .

با مقدمه ای که معروض افتاد ابتدا شمه ای از شرح احوال و خدمات امری و سپس آثارشان مطالبی بعرض خواهم رساند

بخش اول - شرح حال

نامش (سید غلامرضا) نام خانوادگی و تخلص شعریش (روحانی) تخلص مستعار اشعار فکاهیش (اجنه) است . پدرش میرزا شکرالله خان متخلص به (آزادی) و جدش میرزا سید علی تفرشی متخلص (علی) از مستوفیان دوره قاجار و اهل ادب و عرفان بود . پدرش (جناب آزادی) اهل شعر (۲) و تصوف بود و با جناب صدرالصدور رفیق شفیق و برادر طریق بود . پس از تشریف جناب صدر به امر بهائی ، جناب آزادی بوسیله ایشان از ظهور جدید اطلاع یافت و به امر مبارک مؤمن شد و به دریافت لوحی از کلک اطهر مرکز میثاق متباهی گردید و مورد عنایات مخصوص آن وجود مکرم قرار گرفت . جناب غلامرضا روحانی ۲۱ اردیبهشت ۱۲۷۶ شمسی در مشهد زاده شد و در کودکی به همراه خانواده به طهران منتقل گردید و هم در این شهر نشو و نما یافت و به تحصیل مشغول شد . بعد از اقبال پدر به امر الله در سالهائی که جوانی نوری بود با سایر افراد خانواده در مخالفت با پدر همراه و همگام بود . ولی پدر مهرپرور با صبر و تحمل وی را به تدریج با دوستان بهائی خود آشنا کرد و به محضر فضلاء آن زمان از جمله جنابان سینا سدهی و فاضل شیرازی و دیگران رهنمون شد . سرانجام جناب روحانی به شرف ایمان مشرف شد و با مطالعه مستمر الواح و آثار الهیه به تدریج به عمق عرفان و ایقان و اطلاع بر معارف الهیه دست یافت و با اشتغال و انجذاب به ابلاغ کلمه الله و خدمات متعدده مشغول و مالوف گردید . جناب روحانی پس از تحصیل به خدمت نولت درآمد و در وزارت مالیه (دارائی) و چندی هم در بلدیّه (شهرداری) و سپس در اداره غله و نان و سایر ادارات وزارت مالیه به خدمت اشتغال داشت .

چند سالی هم مأموریت خدمت در تبریز یافت و در آن شهر با دوستان الهی محشور و بخدمات امری مالوف بود . در تبریز چند قصیده معروف و مؤثر خود از جمله (تبریز بلاخیز) و (زیارت قلعه ماکو) و (مقام اعلی) و (موطن محبوب) را سرود و پس از چندی نیز به طهران مراجعت کرد . جناب روحانی سرانجام پس از ۳۶ سال خدمت صادقانه به نولت در سال ۱۳۳۳ شمسی بازنشسته شد . ایشان در سال ۱۲۹۷ شمسی با امة الله فاطمه میرابوتراب ازواج کرد حاصل این پیوند دو دختر (زهره و پروین) و دو پسر (محمدرضا

وسهیل) است که کلّ در ظل امرالله میباشند . همسر جناب روحانی ۱۸ آذر ۱۳۵۰ شمسی به ملکوت ابهی شتافت و ایشان تا آخر عمر از این فقدان متأثر و متالم بود . در قطعه ای که بدین مناسبت سروده است از جمله میگوید :

ماه آنر به دلم آنر زد	آنرم شعله به خشک و تر زد
نازنین همسر من فاطمه کز	ماتمش بردل و جان آنر زد
مرغ روحش ز قفس گشت رها	جانب روضه رضوان پر زد
آنکه یک عمر از او بودم شاد	غمش آتش به دل مضطر زد...

جناب روحانی در چند سال آخر زندگی خود ترک گوشتخواری کرده و به گیاه خواری روی آورده بود و از این روش تغذیه اظهار رضایت میکرد و آنرا موجب تخفیف بیماریهایش میدانست .
در آغاز دهه نهم حیات خود که بیماریهای گوناگون وی را رنج میداد و قوای خود را به تدریج از دست داده بود احوال خود را این طور ترسیم کرده است :

من پیر سالخورده هشتاد ساله ام	پیر فلک به گریه در آمد ز ناله ام
نه آن هوس که بشنوم آهنگ جاز را	نه در هوای منتظره رقص باله ام
افتاده ام به بستر و کابوس برد، کاش	یک لحظه پایبا بکند لامحاله ام
آن نیروی قوی همه تبدیل شد به ضعف	صعب العلاج هستم و سهل الکساله ام
که سوزش او فتد بدل و گه به قلوبه گاه	گاهی بدرد آمده پا ، که کشاله ام
سرتا به پا ز شعله حسرت بسان شمع	سوزم چنانکه داغ به دل همچو لاله ام ...
کردم بنای بیت غزل لیک در گرو	یک سوی تیشه ام شده یک سوی ماله ام
با آنکه سالهاست بسی از چریده ها	نفع کثیر برده ز شعر و مقاله ام
لیکن مرا نبوده ز شعر و مقاله سود	جز بر زیان رقم نشدی در حواله ام ...

شاعر ادیب و فرزانه ما سرانجام در تاریخ ۸ شهریور ۱۳۶۴ شمسی (۲۱ اوت ۱۹۸۵) به سن ۸۸ سالگی در کمال ثبوت بر عهد و پیمان در طهران به جهان جاویدان شتافت . روانش در پناه عنایت یزدان شاد باد . (۴)

خدمات ، آثار و مقام ادبی جناب روحانی مورد مرحمت بیت عدل اعظم قرار گرفت از جمله در مرقومه مورخه ۲ بهمن ۱۹۸۵ دارالانشاء چنین مرقوم داشتند:

" نفس نفیس متصاعد الی الله جناب سید غلامرضا روحانی که از معاریف جامعه بهائی در ایران و مادام الحیات به خدمات عظیمه فائز بوده اند مقامشان البته در جامعه یاران ایران همواره معلوم و قدر و منزلتشان ثابت و پابرجاست . اشعار فصیح و بلیغ ایشان که در ادبیات معاصر فارسی مقامی مخصوص گرفته سبب مفخرت یاران ایران است . در اعتبار مقدسه بیاد آن متصاعد به ملکوت ابهی معهد اعلی دعا فرموده و مجدداً در بقاع منوره علیا دعا خواهند فرمود و بازماندگان آن شخص شخیص را طلب عنایت خواهند نمود که چراغ آن خادم آستان را همواره روشن و درخشنده دارند... "

جراید و مجلات فارسی داخل و خارج ایران با چاپ عکس و شرح حال و اشعار، از ایشان تجلیل کردند. از جمله محمد علی جمال زاده نویسنده معروف ضمن مقاله ای چنین نوشت : " خیر وفات دوست دیرینه و شایسته احترامم آقای سید غلامرضا روحانی شاعر فکاهی بلند پایه سخت خاطرمد را مفهوم ساخت . مرد خوب و پاک بسیار بانوق و صاحبدل و بسیار باهنر (علی الخصوص در نظم بسیار ممتاز فکاهی به زبان مردم خودمانی) بود . خیر مرگش قلب و روح را عزادار ساخت . من این مرد عزیز را نیم قرن پیش از نور

(و يك بار هم شخصاً در ژنو) ميشناختم و به مرور ايام دوستي استواري در ميان ما دو نفر آدم سالخورده برقرار شده بود. امروز ميگويم كه خداوند او را بيامرزد كه كاملاً مستحق آموزش است ... (۵)

جناب روحاني از سن ۱۲ سالگي به سرودن شعر پرداخت و وقتي كه به سن بلوغ رسيد در اثر نطق خداداد و ممارست در نواوين شعرا به تدريج در سرودن اشعار فكاھي و جدي مهارتي بسزا پيدا كرد.

در سال ۱۲۹۸ شمسي كه بيش از ۲۲ سال از عمرش نيمگذشت انتشار اشعارش در جرائد معروف فكاھي طهران در آن زمان از قبيل گل زرد، اميد، نسيم شمال، با امضاي مستعار (اجنه) آغاز شد و در سالهاي بعد در مجله طهران مصور و جرايد فكاھي ناهيد و توفيق ادامه يافت.

ايشان سالهاي دراز عضو هيئت تحريريه روزنامه فكاھي معروف (توفيق) بودند و تا تعطيل روزنامه مزبور با آن همكاري داشتند و هر هفته منظومه اي از ايشان با امضاي (اجنه) در آن جريده بچاپ ميرسيد. در خلال همكاري با " توفيق " بود كه با شعراي معروف فكاھي سراني چون عباس فرات، ابوالقاسم حالت، رهي معيري، محمد علي توفيق و ديگر پيش كسوتهاي اين رشته دوستي نزديك پيدا كرد.

شاعر نامدار ما در انجمنهاي ادبي متعدد پايخت عضويت داشت از جمله از سال ۱۳۰۰ شمسي با "انجمن ادبي ايران" كه جمعي از مشاهير ادب عضويت آنها داشتند همكاري خود را آغاز كرد. جلسات اوليه اين انجمن سالها در تالار وزارت معارف در دارالفنون و سپس در عمارت "مسعوديه" (نزديك ميدان بهارستان و محل فعلي وزارت آموزش و پرورش) تشكيل ميشد اين انجمن را كه شعراي نامداری چون شيخ الرئيس افسر و محمد علي ناصح اداره ميكردند محل اجتماع شعرا و ادبای طراز اول پايخت بود.

جناب روحاني همچنين در " انجمن ادبي حكيم نظامي " به رياست وحيد دستگيري و " انجمن ادبي فرهنگستان " به رياست ملك الشعراء بهار و ديگر كانونهاي شعر و ادب پايخت از قبيل انجمن ادبي شيراز، آذربايجان، طهران، صائب، حافظ، نصر و غيرها عضويت و همكاري داشت. اين شاعر شهير با اغلب شعرا و ادبای هم عصر خود ارتباط و دوستي نزديك داشت و همه آنان به ايشان ارادت و احترام مخصوص داشتند. جناب روحاني نه فقط اشعار طنزآمیز ميسرودند بلكه شخصي خوش محضر و بذله گو بودند، بحديقه انسان هيچگاه از مصاحبتش سير يا خسته نميشد. اين نفس بزرگوار مكالمات معمولي را چنان با لطيفه هاي شاعرانه و طنزهاي اديبانه مي آميخت كه در هر مجمعي كه بود شادي و خرمي مي آفريد. اين بنده كه سايلان دراز با ايشان مراوده نزديك داشتم و در بسياري از محافل و جلسات شاهد بوده ام كه چگونه با لطف محضر حاضران را مفتون و شيفته خود ميساختند.

بخش نهم - خدمات امری

شايد بسياري از دوستان جناب روحاني را تنها ادیب و شاعر بشناسند، در حالیکه ايشان علاوه بر هنر شاعري و طنزسراني در سراسر حيات طولاني خود مصدر خدمات مهمه اي بوده اند كه به چند مورد آن اشاره ميشود:

خدمت در لجنه ملي تصويب تاليفات امری ايران

بي ترديد يكي از خدمات برجسته اي كه حيات پر بار جناب روحاني را زينت مي بخشد عضويت مؤثر و دراز مدت ايشان در لجنه ملي تصويب تاليفات امری ايران است.

بنده از سال ۱۳۲۷ شمسي به بعد كه در هيئت تحريريه مجلات " آهنگ بدیع " و سپس " ترانه اميد " به خدمت مفتخر بودم به هنگام مراجعه به آن لجنه و تقديم مقالات و اشعار براي مطالعه و تصويب و گرفتن

مطالب تصویب شده ، جناب روحانی را در جمع آن لجنه قائم بخدمت می دیدم .

اعضاء این لجنه اکثراً از فضلاء طراز اول جامعه بهائی ایران بودند و جناب روحانی به خاطر اطلاعات وسیعی که از اصول و قواعد شعر عروضی داشتند در ارزش یابی اشعار واصله که چه بصورت نواوین شعرا و چه به صورت اشعار پراکنده جهت درج در مجلات امریه به لجنه مزبور میرسید صاحب نظر بودند. (۶) ایشان اشعار مطروحه در لجنه را به منزل می بردند و طی هفته آنها را با دقت و حوصله مطالعه میکردند و اشتباهات آنها را یادداشت کرده با نظریات اصلاحی خود هفته بعد به لجنه می آوردند اعضا لجنه مزبور که کلاً از فضلاء و بعضاً از شعرا بودند نظر ایشان را محترم می شمردند .

خدمت در لجنه ملی نشر آثار امری ایران

بعد از وقایع سال ۱۳۳۴ شمسی (۷) که تشکیلات امری ایران چهار سالی به تعویق کشیده شد در سال ۱۳۳۸ شمسی پس از تجدید تشکیلات امری ایران ، از طرف محفل ملی لجنه ای به نام " لجنه ملی نشر آثار امری ایران " تأسیس شد. وظیفه عمده این لجنه انتخاب و مطالعه و بررسی و تنقیح کتب امری از آثار مبارکه یا تالیفات فضلاء بهائی و آماده کردن آنها برای نشر و همکاری نزدیک با مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران بود . (۸) جلسات این لجنه به طور ثابت در دفتر محفل ملی ایران تشکیل میشد و جناب عباسقلی شاهقلی منشی وقت محفل ملی در این لجنه نمایندگی محفل را به عهده داشتند. (۹) جناب روحانی از اعضا دائمی و فعال و صاحب نظر این لجنه بودند .

جناب روحانی در سالهای خدمت در این لجنه با اینکه دهه های ششم و هفتم عمر خود را می گذرانید و حال مزاجی مساعدی نداشت کتبی را که به ایشان سپرده میشد به خانه میبرد و با دلسوزی و دقت تمام مطالعه می کرد و با اطلاعات عمیق وسیعی که از آثار امریه داشت موارد قابل اصلاح را با نکر موضع در ورقه ای یادداشت می کرد. نصوص مبارکه را با نسخ مطمئن مقابله می نمود و همه را برای اظهار نظر نهائی به لجنه می آورد. در سراسر سالهای عضویت در این لجنه دیده نشد که حتی یک بار از این کار توان فرسا کلمه ای بر سبیل شکایت بر زبان راند.

بی گمان جناب روحانی در حیات طولانی خود مصدر خدمات مهمه دیگری نیز بوده اند که بنده موارد مذکور را چون خود ناظر بوده ام ذکر کریم .

بخش سوم - آثار

الف - آثار منثور

تعدد و تنوع کم نظیری که در آثار جناب روحانی وجود دارد مرا بر آن میدارد که برای ارائه و معرفی آثار ایشان به دست بندی آنها بپردازم تا بهتر بتوان آنها را به این محفل محترم عرضه کنم .

آثار منثور جناب روحانی از لحاظ کمیّت به پایه آثار منظوم ایشان نمیرسد. در حقیقت اثر مهم منثور جناب روحانی کتاب (برهان واضح) است . این کتاب اولین بار در سال ۱۱۶ بدیع در ۱۲۰ صفحه و قطع پستی توسط لجنه ملی نشر آثار امری ایران منتشر شد و در چاپ های بعدی بخشی به نام (ملحقات) به آن اضافه شد .

در چاپ ششم که در اختیار بنده است تعداد صفحات آن به ۱۹۰ صفحه بالغ گردیده است . این رساله استدلالیه ساده ایست که برای معرفی امر به متحریمان حقیقت تألیف شده است . مندرجات این کتاب به ۱۹ فصل تقسیم شده که طی آن ابتدا مختصری از تاریخ ادیان گذشته و سپس مسائل استدلالی عقلی و نقلی

در اثبات امر بهائی و مختصری در معرفی تاریخ و مبادی و احکام امر مبارک درج شده است . در آخرین قسمت کتاب که در چاپهای اخیر (ملحقات) نام گرفته به مسائلی که مورد اعتراض مخالفین امرالله قرار گرفته عقلا و نقلا جواب داده شده است . این مواضع عبارتند از خاتمیّت ، ربوبیّت و الوهیت قیامت و حشر و نشر ، لسان آیات ، اُمّی بودن مظهر ظهور ، اغنام الله و اعتراض به آیات ، اتهامات سیاسی و دین طهارت . ایشان رساله کوچکی نیز به نام (آئین جهانی) در معرفی امر تألیف کرده اند که توسط مؤسسه معارف امری در طهران تکثیر شده است . جناب روحانی مقالاتی نیز نوشته اند که در سالهای مختلفه مجله (آهنگ بدیع) درج شده است که از جمله میتوان از مقالات "نامه به فرزندان" ، "نامه" ، "مقام کلام منظوم در آیات الهیه" ، "ادب و کتاب" نام برد . (۱۰)

ب- آثار منظوم

فعالیت ادبی جناب روحانی دارای دو بُعد مجزی و متفاوت است . ایشان با اینکه حداقل هفته ای یک قطعه شعر فکاهی می سرودند و برای چاپ به جراید می سپردند ، در عین حال اشعاری در کمال استحکام ، فصاحت و انسجام می سرودند که نوق موهوبی و احاطه ایشان را به فنون شعری مدلل داشته خواننده را به اعجاب و تحسین وامیدارد .

آثار منظوم ایشان را به چند گروه متمایز به این شرح میتوان تقسیم کرد : اشعار جدّ ، طنزآمیز ، سرود های امری ، ترانه ها و اخوانیات که اکنون باختصار درباره یک یک آنها سخن خواهد رفت :

۱- اشعار جدّ

بسیاری جناب روحانی را تنها شاعری طنز پرداز می شناسند در صورتی که ایشان علاوه بر اشعار فکاهی در سرودن انواع اشعار جدّی در قالبهای قصیده ، غزل ، قطعه ، مثنوی ، مسمط ، مخمس ، مستزاد ، ترجیح بند ، ترکیب بند و رباعی دارای مهارتی بسزا بودند که نمونه هائی از آنها ارائه خواهد شد .

جناب روحانی طبعی روان و قریحه ای خلاق داشت که آنرا جز به موهبت الهی به چیز دیگری نمیتوان تعبیر کرد . وی بر خلاف عقیده (ایرج) که می گوید: (شاعری طبع روان میخواید - نه معانی نه بیان میخواید) علاوه بر داشتن "طبع روان" ، "معانی و بیان" را هم به خوبی میدانستند و به فنون شعر عروضی و صنایع بدیعی اطلاع و احاطه ای کامل داشتند و اشعاریکه از ایشان به جای مانده شاهدهی گویا بر عرایض بنده است .

جناب روحانی شاعری است که به امر مبارک و تعالیم بهائی مؤمن است ، ناگزیر "از کوزه همان برون تراود که در اوست" در اشعار ایشان رائحه دل انگیز مبادی سامیه الهیه مشام جان خواننده را نوازش میدهد ، بقول سعدی :

"مشک دارد نتواند که کند پنهانش"

اکنون نمونه هائی از این گونه اشعار را به سمع میرساند:

اهمیت عصر حاضر: فخرها میکند این عصر به اعصار دگر
تازگی یافته هر چیز در این عصره نونوز
ز آنکه روشن شده آفاق به انوار دگر
سخن کهنه پرست است ز اعصار دگر

ستایش صلح: ما پیر و صلح و عالمی عرصه جنگ
دانی که چه روز نام صلح است شریف
وز جنگ و جدل عرصه بعالم شده تنگ
روزی که ز جنگ آدمی دارد تنگ

تساری حقوق زن و مرد: طیر بشریت است دارای دو بال
یک بال نساء است و دگر بال ، رجال

این هردو بهم تا متساوی نشوند لاف از طیران مزین که امریست محال

زبان بین المللی : امروز جهان جهان بین الملل است و اندر خور سازمان بین الملل است
تا حسن تفاهم شود ایجاد، بشر محتاج به يك زبان بین الملل است

اهمیت تربیت دختران : زن وجودیست که باشد به نجابت ممتاز خواه بی برگ، و نوا خواه توانگر باشد
لیک چون هست در این دوره به دختر واجب که ادب پیشه و دانا و هنرور باشد
به زهر تربیتی تربیت روحانی است بهر دختر چه که در آتیه مادر باشد

مذمت جنگ : درندگی از دیو و دد آموخته و نه این خوی بشر را نه بطبع است و غریزه
گویند تمدن ره اصلاح بود لیک بدتر ز توحش همه جنگ است و ستیزه

نکوهش عیب جوئی: میکنی تا کی حکایت از گناه دیگران عیب خود را بین و در رفع خطای خود بکوش

اشعار جدی جناب روحانی ابتدا در کتاب (کلیات اشعار و فکاهیات روحانی) در سال ۱۳۴۲ شمسی
در طهران به چاپ رسید سپس مجموعه اشعار امری ایشان به نام (نغمه های روحانی) در سال ۱۱۹ بدیع
در ۱۲۹ صفحه توسط مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران منتشر شد. ایشان پس از آن اشعار متعددی در
مواضع مختلفه سروده اند که بطور پراکنده در مجلات امری ایران درج شده ولی شامل همه اشعار ایشان
نیست. جناب روحانی اشعار چاپ نشده خود را با خط خوانا نوشته اند که با کمک فرزندشان جناب سهیل
روحانی جمع آوری شده و امید است که توفیق رفیق شود و در آینده ای نه چندان دور کلیه اشعار امری
ایشان به نام چاپ دوم (نغمه های روحانی) در يك مجلد به چاپ برسد.

اکنون اجازه میخوام چند نمونه از اشعار ایشان را بسمع برسانم. ابتدا از قصائدشان آغاز میکنم:
جناب روحانی قصائدی فصیح و منسجم به سبک خراسانی دارند که همه در کمال پختگی و استحکام
است. قصیده شیوای توحیدیه ایشان تحت عنوان (مربی روحانی) سرآغازی دلپذیر بر این بخش است:

ای آنکه نیست ذات تو را ثانی	وی بر بنای کون و مکان بانی
جانهاست از تجلی تو روشن	دلهاست از فروغ تو نورانی
عقل از تو شد به نفس و هوی غالب	دانش بتوست چیره به نادانی
افکار روشن از تو همه باقی	اوهام تیره از تو همه فانی
خلقى به چاه جهل و جنون اندر	تنها مگر ز چاه، تو برهانی
آن سان که طبع انسان نگراید	بر خوی تیز چنگی و حیوانی
شد نو بهار عشق و رخ دلدار	بشکفت همچو لاله نعمانی
فصل خزان و دی سپری گردید	ای خستگان جور زمستانی
شد گاه آنکه رشک چنان کرد	ملک کیان و کشور ساسانی
تا خیزد از سراسر این گلشن	گلبانگ بلبلان به نوا خوانی
ایران عزیز مصر جهان کرد	با فرو و جاه یوسف کنعانی
هر يك ز نند کوس جوانمردی	مردان با شهامت ایرانی

فخر رجال عالم انسانی
بفرزد این جوامع ظلمانی
عالی شود هر آنچه بود دانی
کار بشر ز جهل و تن آسانی
سرگشتگان وادی نفسانی
آسایش هیاکل جسمانی

نویاویگان به عز و شرف کردند
از آفتاب تربیتی جامع
دانا شود هر آنکه بود نادان
در عصر ما فتاده بسی مشکل
تنها براه تربیت جسمند
غافل که خود ز تربیت روح است

تا روح و جسم هر دو قوی گردند

خواهد بشر مریبی روحانی

در حمد و ثنای حضرت جمالمقدم جل اسمه الاعظم سروده :

محي عالم نجات بخش امم را
ساخت عیان در حدوث ، سر قدم را
حول حریمش طواف بوده حرم را
بر سر چشم جهان نهاد قدم را
جمله محاط است آن محیط کرم را
خاک عرب را و سرزمین عجم را
از رخ عالم سترد گرد ظلم را
کرد ظهور آنکه محی است رمم را
خواست در آن مجتمع جمیع أمم را
معدلتش کند بیخ ظلم و ستم را

حمد سزد حضرت جمالمقدم را
بُشروی بُشروی که ذات اقدس اقدم
آنکه بفجر نوم زماه محرم
چشم جهان ارض طاء و یار بصد ناز
بحر عطایش محیط آمد و گیتی
جلوه حسنش همین نه ساخت منور
کان شه یکتا ز تاب طلعت نو را
کرد قیام آنکه زو قیامت کبری است
تا که سراپرده یگانگی افراشت
مکرمش بذر عدل و داد بیفشاند

لذت روحانی است در نغماتش

گوش فرا دار آن بدیع نغم را

در ثنای حضرت مولی الوری روح ما سواه فدا سروده است :

فرع اقوم ، غصن اعظم، حضرت مولی الوری را
آیت فضل و کرامت رایت صلح و صفا را
زان لسان قدس ، گلبانگ مناجات و دعا را
داده بر خلق زمین آن آسمانی گنجها را
گلشن رویش بیاد آورده جنات علارا
گرد راهش سرمه کن ، یعنی جواهر توتیا را
غیر ذات حق که دارد این همه جود سخارا ؟
فیض فیاضی توهم بیگانه را هم آشنا را

دیده حق بین گشا تا بنگری سر خدا را
گر وجود او نبود دیده گیتی ندیدی
صوت داودی شنیدست آنکه بشنیدست باری
گنجهای آسمانی در خطاباتش نهفته
عطر کیسویش ز خاطر برده نام مشک از فر
خاک در گاهش طلب ، یعنی بجو اکسیر اعظم
ای محیط جود و دریای سخا و بحر احسان
ابر نیسانی توهم بر شوره زار وهم به گلشن

عقلها مات صفات فکرها حیران ذات

چون بیوید طبع روحانی ره حمد و ثنارا

در قصیده شیوای (موطن محبوب) که در ستایش کشور مقدس ایران سروده شده قدر و منزلت این خاک

پاک را چنین بیان میکند :

ای کعبه مقصود من ای مهد دلیران
هم مرکز شعر و ادب و حکمت عرفان

ای موطن محبوب من ای کشور ایران
هم منشاء علم و هنر فضل و کمالی

ای مکتب رومی و سنائی که بهر قرن
 هم گشت عجم زنده ز فردوسی طوسیت
 در طبله عطار تو اسرار الهی
 عشاق تو در میکده سعدی و حافظ
 خود گلشن رازی تو و چون شیخ شبستر
 از خامه نقاش هنرمند تو نقش است
 زینت شودار عرش زفرش تو عجب نیست
 حجاری و معماری استخر و مدائن
 کاین کاخ ز داراست بدین پایه سرافراز
 آوازه حسنت بود آنگونه جهانگیر
 هر چند نه تنها کتم از حب وطن فخر
 ما اهل زمینیم و زمین هم وطن ماست
 هر چند که عشق همه عالم بسرماست
 لیکن بتو ای کشور ایران بودم چشم
 تو موطن محبوبی و چشمم بتوروشن
 از ساحل رود ارس و منزل سلمی
 ای مشرق آمد همه مردم گیتی
 ویران شدی از ظلم ولی در تو عیان گشت
 حق ساخت تو را ایمن از اهریمن و آری
 هم بارگه عشقی و هم مشهد عشاق
 هر ناحیت از خاک تو صد جنت موعود
 تابنده در آفاق تو خورشید سعادت
 بسیار عظیمی و در انتظار اعظم
 از عرش ملك گوش فرا داده بسویت
 مرغ دل من میبرد از شوق ز تبریز

صدما ز تو برخاست اساتید سخن دان
 همه تازه شد از بوعلیت حکمت یونان
 در مخزن اسرار تو کنجینه رحمن
 از ساغر معنی همه سرمست و غزل خوان
 با راز تو دمساز هزاران خوش العان
 آثار هنر بربر و دیوار صفاهان
 با منزلت قالی و قالچه کرمان
 صاحب هنران را کتد انگشت بدنان
 وان قصر ز کسری ز فلک پر شده ایوان
 کاندر ره اوصاف تو عقل همه حیران
 بل فخر بود نوستی عالم امکان
 ابناء وطن نیست بجز زبده انسان
 زیرا همه عالم بود از ایزد مئان
 تا خاک تو در دیده کشم از پی درمان
 تو کعبه معصودی و جانم بتو قربان
 بوسم به ادب خاک تو تا ساحل عمان
 کز پرتو خورشید تو روشن شده کیهان
 آن کجج عدالت که نهان بود بویران
 خود رانده شود اهرمن از لبرگه یزدان
 چانهاست بخاک تو تشاره چنانان
 هر گوشه ز گلزار تو صد روضه رضوان
 جوشنده بظلمات تو سرچشمه حیوان
 خاکت سرمجد و عظمت سوده به کیهان
 تا صوت رجال تو برآمد ز خراسان
 گاهی سوی شیراز و زمانی سوی طهران

روحانی اگر جان برهت داد عجب نیست

ای جان جهان داده جهانی برهت جان

در قصیده (تبریز بلاخیز) که در احتفال قرن شهادت حضرت اعلی در تبریز با حضور اعضاء محفل
 ملی ایران و اعضاء محفل روحانی آن شهر و جمع کثیری از احباء انشاد شده وقایع غم انگیز دوران
 مسجونیت و شهادت آن هیکل مکرم در خاطر شاعر تداعی میشود و این ابیات را میسراید:

که حزن انگیز بینم برزن و کوی و خیابانت
 نباشد شش کلانت دلگشا ، نه ارمنستان
 نسیم نو بهارت جفت با سوز زمستان
 همه خاموشی و سردیست دریاغ و گلستان
 فرزاید بر غم غمها بنای ارك و ویرانت
 بجای شهر باید تا ابد خوانند زندانت

روا باشد گزای تبریز خوانم بیت احزانت
 نه باغ و بیشه ات بینم روان افزا، نه سرخایت
 هوای فردینت در برودت طاق ، همچون دی
 نه لبخند گلی بینم نه صوت بلبلای یابم
 نظر هر لحظه بر ویرانه ارك تو اندازم
 چو شد آن یوسف مصر الهی در تو زندانی

بیاد آرم از آن مجلس کزان تاریخ شد ننگین
همان مجلس که شد در پیشگاه حضرت اعلی
همان مجلس که شد بهرجدل تشکیل و در آنجا
همان مجلس که در الفاظ بی موضوع و بی معنی
همان مجلس که مطرح بود از خنثی و از انثی
سرای شیخ الاسلامت چو میبینم بیاد آرم
ز جبهه خانه ات چون بگذرم اشک از بصر یارم
قیامت آشکارا بود برپا شور محشر شد
بخاطر آورم هر دم کنار خندقت کردم

تو تبریز بلاخیزی ، تو آن شهر غم انگیزی

که غمگین است روحانی ز تو و ز شرح دستانت

وزان ننگ است تا دامان حشر آلوده دامانت
جسارتها روا از دیوخویان اهل دیوانت
وایعهد محمد شاه حاضر بود و اعیانت
سخن راندند با سخریه دانایان نادانت
بصدگون بوالفضولایها زاهل فضل و عرفانت
ره و رسم پذیرائی و دلجویی ز مهمانت
بیاد تیر باران ها که واقع شد به میدانت
در آن میدان وحشت زا کزان لرنیدارکانت
بخون آغشته مظلومی ز ظلم اهل عدوانت

آخرین قصیده ای که نقل میشود (قلعه ماکو) نام دارد. در سالهای اقامت در تبریز شاعر شوق زیارت قلعه ماکو را دارد. این آرزو برآورده میشود و به همراه جمعی از اعیان بدان سوی روان میگردد. احساسات رقیق و غم انگیزی در این سفر در زیارت قلعه ماکو در این قصیده شیوا منعکس شده است. این قصیده که باقتضای اثر معروف ناصر خسرو سروده شده (۱۱) چنان مؤثر و پر سوز گداز است که سرشک از دیدگان روان میسازد. بنظر بنده این قصیده و قصیده شیوای " قرن یزدان " (۱۲) رامیتوان شاهکار این شاعر عالی قدر دانست .

بود اشتیاق قلعه ماکو بسر مرا
کاندر پی زیارت آن قلعه عازمند
گفتم بدوستان و عزیزان رسان پیام
بی حد ز فیض رحمت حق بهره ور شوم
در این سفر پیای نشاید سپرد ره
پیغام از صبا چو بیاران حق رسید
روح جدید یافتم از فیض آن سفر
با دوستان بجانب ماکو شتافتم
غافل گزشته قافله ها بس از این طریق
این ره مسیر موکب محبوب عالم است
زین ره پیاده اول من آمنش گذشت
تاریخ صفحه صفحه عیان شد به پیش چشم
از فارس تا به قلعه ماکو مناظری
خیل خیال در ره مقصود صف کشید
ناکه لسان غیب در آن راه رخ گشود

با ما صباست همسفر ساحل ارس

تا خاک آن بیوسد و مشکین کند نفس

ناکه صبا رسید و رساند این خبر مرا
یاران و عزم ره بسر افتاد مومرا
بر گو که حاجت است بدان خاک بر مرا
سازید اگر ز صحبت خود بهره ور مرا
باید روانه ساخت در این ره بسر مرا
شد حاجتم روا و شب آمد سحر مرا
هم زنده ساخت همسفر و هم سفر مرا
در راه گشت منظره ها جلوه گر مرا
صدشکر کاهی است از این ره گذر مرا
وین خاک توتیا بود اندر بصر مرا
اورا قدم بدین ره و چشمان تر مرا
با آن همه وقایع پر شور و شرم مرا
شد در نظر پدید در آن بوم و بر مرا
مطلب مفصل است و سخن مختصر مرا
گفتم چو روح خواجه گذشت از نظر مرا

آسیمه سر بکوه و بیابان گریستم
من در میان جمع ، پریشان گریستم

چون قلعه شد ز دور نمایان گریستم
جمعی بسوی قلعه روان بر فراز کوه

کردم روان بدامنه گاه از نو دیده اشك
داخل شدم بقلعه و ناگه ز هر طرف
زان سقف بس شگرف كه از صخره های كوه
آن دم كه پا به برگ زندان گذاشتم
كز گریه ام بحال بشر میگریست ابر
گاه از تجاوز علما ریختم سرشك
گاهی بیاد ظلمت شبهای بی چراغ
آمد گهی وفای علی خان بخاطرم
گاهی بچشم من سگ آن آستان گذشت
گاهی بهوش آمدم و تن گرفت جان
در آن مكان ز حبس ز تبعید ضرب و قتل
یاران ز سوز گریه من میگریستند
روحانی آن زمان ز غم و درد میگذاخت

كز يك طرف فرشته شادی كشود پر

دیدم مقام امنع اعلى است در نظر

جناب روحانی غزلهای لطیف و شور انگیزی سروده اند كه چند نمونه آن به سمعتان میرسد:
مخاطب این غزل كه (روی دل آرا) نام دارد در حقیقت جمال اقدس ابهی است .

بی پرده عیان روی دل آرای تو دیدیم
هردل شده را محو تماشای تو دیدیم
دل در شكّن زلف چلیپای تو دیدیم
هر قافله را رهرو صحرای تو دیدیم
تاخودبه نهانخانه دل جای تو دیدیم
از نور تو و از ید و بیضای تو دیدیم

صد شكركه سرو قدر عنای تو دیدیم
تا قامت شمشاد تو آمد به تمشى
بگسیخته از سلسله و سبجه و زَنار
هر طایفه را در پی دیدار جمالت
هر سوبه تمنای وصال تو دیدیم
اقطار دو كیتی همه چون سینه سینا

مفتون نه همین شد دل روحانی مسكین

خلقی همه دیوانه و شیدای تو دیدیم

این غزل كه (باده محبت الله) نام گرفته در زمان حضرت ولی امرالله و در ستایش آن هیکل مكرم سروده شده است :

جانها به رهن این می گلگون نهاده ایم
كاین سان ز دست رفته واز پافتاده ایم
چون كوه در مقام رضا ایستاده ایم
ابواب آشتی به همه سو گشاده ایم
دست از نفاق شسته و بر يك اراده ایم
از لطف دوست ره رو این شاه جاده ایم
مشغول بستگیری هر اوفتاده ایم
يك قوم و يك عشیره و يك خانواده ایم

ما مست لعل دوست نه از جام باده ایم
زان ساغریم سرخوش و زان باده ایم مست
افتاده ایم در ره تسلیم همچو گاه
درهای دشمنی ز همه سمت بسته ایم
عهد وفاق بسته و بر يك عقیده ایم
سرگشته مردمند بهر كوره راه و ما
افتاده گی زلف تو آموخت كاین چنین
چون انتصابمان همه بر اسم اعظم است

در آستان حضرت شوقی ز فرط شوق
 روحانی از بیان بدیعش شنید و گفت
 ما مست لعل پوست نه از جام باده ایم
 این غزل را که در بحری تازه و بدیع ساخته (غزل نوین) نامیده است :

نه چو کوی تو کعبه مقصودی	نه چو روی تو طلعت معبودی
همه گشته بسوی تو ز آن ساجد	که نبوده بغیر تو مسجودی
تو شهنشه عالم ایجادی	تو روان ده بر همه موجودی
متنعم خوان عطایست را	نبود چو تو نوالکرم و چودی
هله ای شده طالب عرفانش	بنگر رخ شامد مشهودی
نظر تو بساحت حق باشد	نه بسوی معاند مردودی
بر پرتو حق چه دم از هستی	بزند چو تو سایه نابودی
برسی به سعادت از آن درکه	تو اگر پی طالع مسعودی

نسروده کسی هله روحانی

چو نوین غزلی که تو بسرودی

این غزل بسیار لطیف که اشاره بولایت حضرت شوقی ریائی دارد (سخن گل) نام گرفته است :

بلبل درست قصه گل در چمن نگفت	بشنوزمن که کس سخن گل چو من نگفت
مرغی که مست بوی گل عارض تو گشت	دیگر سخن بوهف گل و یاسمن نگفت
فرهاد اگر چه در ره شیرین سپرد جان	الّا به حسرت لب شیرین سخن نگفت
هر کس بخاکپای تو چون من ز سرگذشت	دیگر ز سرگذشت دل خویشتن نگفت
در چین طره تو هر آن دل که اوقات	جز داستان زلف شکن بر شکن نگفت

روحانی از ولایت عشقت برون نرفت

یعنی نشد به غربت و ترک وطن نگفت

خطاب به (جوانان نور یزدان) است :

ای جوانان نور یزدانی	ای شما کاخ صلح را پانی
چشم امید ما بسوی شماست	ای جوانان قرن یزدانی
شمس ابهی است ساطع الانوار	پر شما اختران نورانی ...
بشما ای نهالهای وجود	میرسد فیض ابر نیسانی
چون ز تأیید حق بدست شماست	حلّ هر مشکلی به آسانی
بشتابید تا نجات دهید	غافلان رازتیه نادانی
در سییل محبت جانان	جسم و جانراست گاه قربانی ...

جناب روحانی از جمله با این دو منظومه ، تسلط کم نظیر خود را به محور مشکل نشان داده است :

شد عید رضوان کز آن گیتی است رشک ارم	عیدیست فرخنده پی جشنی مبارک قدم
این عید، عید خداست ز اعیاد دیگر جداست	چشن ظهور بهاست موعود کل امم
هر سو بساط نشاط آماده و ز انبساط	بر خیزد از آن بساط صد نغمه زیر و بم
بلبل به آواز شوق ، و زشور و شهناز شوق	گردیده همساز شوق بر گل سراید نغم ...

از غزلی بنام (نیر آفاق):

شمس ابهی تا که مُشرق با بسی اشراق آمد
شام ظلمانی نمان شد نیر اعظم عیان شد
آنکه در یوم ظهورش شد جهان روشن بنورش
مژده ای چشم انتظاران بعد چندین روزگاران
عاشقان یوم الرب آمد هجر را پایان شب آمد
جناب روحانی چند غزل از شعرای بزرگ را تضمین کرده اند که از جمله این غزل حافظ است:

خوش مبهی عالمی زان نیر آفاق آمد
بر جهان پرتوفشان شد با بسی اشراق آمد
مردگان احیا ز صورش پرتو خلاق آمد
ربّ اعلی با هزاران بنده مشتاق آمد
خسروی شیرین لب آمد مقصد عشاق آمد...
بگوش این خبر از مرغ صبحگاه رسید
شاه کل علم و تخت و بارگاه رسید
"نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید"

نسیم ، طره سنبل به پیچ و تاب انداخت
فلك حجاب ز رخسار آفتاب انداخت
زّاله بر رخ گل لوه لوه خوشاب انداخت
"جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت"
"کمال عدل بفریاد داد خواه رسید"

از میان قطعات متعددی که از جناب روحانی در دست ماست به این قطعه که (عمرعزیز) نام گرفته توجه فرمائید:

نیمی از عمر ما بخواب گذشت
روزمان در محیط عسرت و فقر
خوابمان سهمگین و وحشتناک
بتر از مرگ بسود بیداری
جای شکر است کاین نوروزه عمر
نیم دیگر در اضطراب گذشت
پی تحصیل نان و آب گذشت
نوزخی بود در عذاب گذشت
که به نابودی عقاب گذشت ...
گذران بود و با شتاب گذشت

مثنوی هائی را که جناب روحانی سروده است همه دارای مضامین امری هستند و از معارف بهائی مایه گرفته اند . که از جمله باید به مثنویهای (نور و ظلمت ، نظم بدیع الهی ، تنازع بقاء ، بدایع سخن و عجز روحانی) اشاره کرد.

در میان آثار جناب روحانی اشعاری به شیوه مکالمه میتوان یافت . در قطعه (جمیله) گفتگوی سختی را با پدر خود بازگو میکند:

با پدرش بختر فقیر غریبی
کلبه ما بس محقر است و ز مهمان
نفت ندارد چراغ ما و اگر داشت
چون متجدد اتومبیل سواری
گفت پدر عزت و شرف همه از ماست
حرص و طمع در نهاد ما نتوان یافت
اوست کثیرالنعیم بما و هزاران
گفت پدر ما مگر قبیله نداریم
دعوت بیجاست چون وسیله نداریم
جان پدر لوله و فتیله نداریم ...
چون قدما اسب و سر طویله نداریم ...
زانکه نوری و مکر و حیله نداریم
خوی بدو عادت رذیله نداریم ...
شکر کز و نعمت قلیله نداریم

خانه ما را تو زینتی و تجمک

به ز جمال تو ای جمیله نداریم

جناب روحانی در صنعت (مستزاد) دست داشته و منظومه های شیوایی از این نوع سروده اند :

عید است و بهار است و چه فرخنده بهاری
خوش گشته بپا جشن بهر شهر و دیاری
یسک سو همه پر شور نوایند هزاران
و زسوی دگر نغمه چنگ و دف و تازی
رضوان بود این عید که در گلشن رضوان
گردیده نثار قد دلجوی نگاری
به به چه بهاری
به به چه بهاری
در جشن بهاران
به به چه بهاری ...
گلهای فراوان
به به چه بهاری ...

نقل اشعار جدی روحانی را با سه رباعی از رباعیات متعدد ایشان به پایان میرسانیم :

ای وجود تو موجد جود همه کس بر درگه اقدست سجود همه کس
جود تو احاطه کرده بر کل وجود یک قطره از آن محیط جود همه کس

* * * *

تنها تو منی و ما من ها همه هیچ بی جان و تن تو جان و تن ها همه هیچ
جز پسته تو که هست تنها همه مغز لبها همگی پوچ و سخن ها همه هیچ

* * * *

صد شکر جمال اقدس ابهی را کاراسته امر اعظمش دنیا را
گر امر بها نبود و آئین بدیع از تیه ضلالت که رهاندی ما را ؟

* * * *

وقایع مهمه امری در آثار جناب روحانی همیشه منعکس شده اند که از جمله میتوان به منظومه های دلکشی که به مناسبت جشن صدمین سال نزول کتاب اقدس ، اتمام بنای مقام اعلی ، صعود حضرت ولی امراله ، صدمین سال شهادت حضرت ربّ اعلی ، صدمین سال شهادت حضرت غصن اکبر، انعقاد کنفرانس پاریس و صعود بعضی از مشاهیر امر سروده اشاره کرد.

۲- نگاهی به کلیات اشعار و فکاهیات روحانی

پیش از اینکه اشعار طنز آمیز جناب روحانی را مورد بررسی قرار دهم اجازه میخوام دقتاتی چند درباره کلیات اشعار ایشان مطالبی به عرض برسانم :

در سال ۱۳۱۳ شمسی رساله کوچکی به نام (طلیحه فکاهیات روحانی) که شامل یک هزار بیت از اشعار طنز آمیز ایشان بود در طهران منتشر شد. نسخ این کتاب در همان ماههای اولیه به فروش رسید. درست سی سال بعد یعنی در سال ۱۳۴۳ شمسی کتاب " کلیات اشعار و فکاهیات روحانی " (اجته) با مقدمه و تقریظی از محمد علی جمال زاده در ۲۴۳ صفحه بقطع پستی بزرگ توسط کتابخانه سنائی در طهران چاپ و منتشر شد. این دیوان که متجاوز از ۶۰۰۰ هزار بیت را شامل است مورد استقبال عامه قرار گرفت بطوریکه تا امروز که ۲۷ سال از نشر آن میگذرد مکرراً تجدید طبع گردیده ولی چون در ایران ناشرین پای بند رعایت حقوق مؤلفین نیستند معلوم نیست از این کتاب چند بار تجدید چاپ به عمل آمده است . کتاب " کلیات اشعار و فکاهیات " شامل شش فصل بدین قرار است : غزلیات ، مثنویات ، قطعات و رباعیات ، ترجیع و ترکیب بند، مستزادها و مسمطات و اشعار عوامانه و اشعار جدی .

۳- اشعار طنز آمیز

قسمت اعظم اشعاری که جناب روحانی در حیات طولانی خود سروده اند با طنز و طیبت آمیخته است. وی هنر طنز را موهبت خداوندی و مایه وجد و سرور خوانندگان اشعارش میداند :

به روحانی ز حق طبع فکاهی عطا شد تا بخداند شما را

آنچه از اشعار منون جناب روحانی در دست ماست آنهایی است که ۲۷ سال قبل در کلیات اشعارش چاپ شده و پس از آن سالهای متمادی حداقل هر هفته يك منظومه فکاهی از ایشان در جراید چاپ میشد که متأسفانه در دست ما نیست و باید منتظر نشر جلد دوم فکاهیات ایشان باشیم از قرار اطلاع این کتاب که حجم آن بیشتر از جلد اول است به ناشر سپرده شده که امید است به زودی چشم مشتاقان آثار این شاعر گران قدر به آن کتاب روشن شود.

اشعار طنز آمیز جناب روحانی را باید به دو بخش تقسیم کرد بخش اول اشعاریکه به زبان متداول فارسی به روشی ساده و روان با محتوای فکاهی سروده شده نوع دوم اشعاری است که به لهجه عوامانه ساکنین طهران در نیم قرن قبل به نظم درآمده است . سبکی که جناب روحانی در اشعار طنز آمیز خود اختیار کرده اند بسیار ساده و عاری از تکلفات شعری است که آنرا میتوان شیوه (سهل و ممتنع) نامید. این زبان دقیقاً لحن محاوره مردم کوچه و بازار نیم قرن قبل پایتخت ، با همان اصطلاحات ، تکیه کلامها، ضرب المثله و کنایه ها است . هر دو نوع اشعار طنز آمیز جناب روحانی بازگو کننده طرز تفکر، ابتلائات غمها و شادیهایی گروه های مختلف مردم ایران مخصوصاً پایتخت در برهه ای از زمان است که از اواخر دوره قاجاریه آغاز میگردد تا اواسط دوران پهلوی ادامه پیدا میکند.

هنگامیکه خواننده اشعار عوامانه ایشان را میخواند خود را در کوچه های باریک و پیچ در پیچ و خاکی محله های قدیم طهران از قبیل " پامنار، سنگلج ، سرقبر آقا و امثالہ " می یابد که فی المثل به مکالمه بوزن خانه دار یا بقال سرگذر با مشتریهایش یا کارمند اداره با ارباب رجوع یا دو نفر لوطی ... گوش میدهد. به این مکالمه بوزن خانه دار به نام (آبجی خانم) توجه فرمائید :

آبجی خانم سلام علیکم یا الله	علیک سلام والده مش ماشاء اله
آبجی خانم حال شما چگونه	شوهر امسال شما چگونه
کارش چیه از کجا پول میاره	حجره میره یا که میره اداره
الحمدالله گردنش کلفته	دور از جناب دشمن مال مفته
از صبح تا شوم هُتل مبین سواره	سجاف اسلامبول و لاله زاره
خیلی به مردم میکنه افاده	سواد مواد داره یسا بیسواده
برف اومده نم کشیده سوادش	از عمه جزو هیچی نمونده یادش ...
راستی میگن تازگی زن گرفته	همشیره حاجی حسن گرفته
زن قدیمش کفش پپاش نداره	خاک تو سرش عقل معاش نداره ...
نختر او اصلاً حجاب نداره	باباش از این مسئله خواب نداره
از وقتی این مدرسه را واکردن	مردوما پاک کافرو ترسا کردن
عقیده هیچکس بخدا نداره	چوب خدا هم که صدا نداره
بچه ها لامصب و حقه بازند	فکر تیاترو مشق تارو سازند ...
نختره تا درس فرنگی خونده	واسش دیگه مصب و دین نمونده
میگه زمین مثال گریو کرده	از صبح تا شوم نورخودش میگرده
از خودشون چه چیزا در می آرن	حوصله انسونو سر می آرن ...

در این منظومه که (میمون خونه) نام گرفته مکالمه دو نفر لوطی را با مهارتی کم نظیر بازگو میکند :

لام علیکم داش کرتیم نوکر داش اکبرتیم
قبر علی نوکرتیم چاکر مش اصغرتیم

میخام برم میمون خونه ، اونجا كه اُرِكس میخونه
 پس "مدزیاد، خانفس شما" (۱۲) داش تقی چون توهم بیا
 ولم یکن مشتی ابول میخام چكار كنم فُكُل
 باهاس چو آدم بشوی میرزا قشم شم بشوی
 اُرسی برقی پاكتی خود تا بمثل ماكتی
 اُدم با این شلوار و كت نمیره به رقص فوكستروت
 با تو کسی رام نمیشه یار تو مادام نمیشه
 مسدام شيك پیدا بكن قیومتی بر پا بكن

با این کراوات و فُكُل کجا میری مهدی ابول؟
 کیلاحسن همرامونه هر جا که رفتیم جامونه
 اول برو فُكُل بزَن يك شیشه عطر گل بزَن
 بدون فُكُل رات نمیدن توی سالون جات نمیدن
 به جیب دستمال بزنی مثل گل اسمال بزنی
 لباس مشکی تن کتی خود تا چو کُل حسن کتی
 از این پزوریخت کثیف رَم میکه جنس لطیف
 خودتا به مثل ما بکن توی هتلتا جا بکن

* * * *

آثار هنرمند راستین آئینه تمام نمای زمان خویشتن است . جناب روحانی باطبع نقّاد خود چون نقاشی
 چیره دست اوضاع و احوال جامعه معاصر خود را در اشعارش ترسیم میکند و آنها را در زیر نَره بین
 انتقاد قرار میدهد:

زد خامه روحانی هر نیک و بدی را نقش
 به قطعه ای که هم اکنون به نام (سه پلشت) قرائت میگردد توجه فرمائید که چگونه با چیره دستی تمام
 گرفتاریهای يك خانواده فقیر را مجسم کرده است :

سه پلشت آید و زن زاید و مهمان برسد
 خیر مرگ عمو اُقلی برسد از تبریز
 صاحب خانه و بقال محل از دو طرف
 طشت همسایه گرورفته و پولش شده خرج
 اکبر از مدرسه با دیده گریان آید
 این کند گریه که من دامن و ژاکت خواهم
 کرده تعقیب ز هرسوی طلبکار مرا
 گاه از آن محکمه آید پی جلبم مأمور
 من در این کشمکش افتاده که نا که میرآب

در اشعار انتقادی جناب روحانی ، ملایان مغرور و ریاکار، کارمندان رشوه خوار، بازاریان محتکر،
 کسبه بی انصاف و خلاصه طبقات مختلف جامعه که هر يك به نحوی از انحاء به حقوق عمومی تجاوز
 میکنند از نیش قلم وی مصون نمانده اند.

ایشان همه جا از طبقات محروم و مستمند و زحمت کش جامعه حمایت کرده و وضع ناهنجار زندگی
 آنانرا در آثار خود منعکس کرده است .

از جبر و اختیار در مجلس سوز
 داعی است بخوردن دمامم مختار
 شد بحث و بگفت شیخ با کبر وغرور
 و آنگاه به مبرز پیایی مجبور!

* * * *

زهر قاتل میچکد از شیر آب انبار ما
 داخل اندر جویها میکرب نگرده هیچوقت
 از همان آبست مسموم این تن بیمار ما
 جز بوقت شستن پیراهن و شلوار ما ...

* * * *

بیلاق فقیر پشت بام است
 آب خنکش ز یخ به جام است

نی زن پشه است و یک رک رقاص
در خانه تنگ و جای تاریک
عیش و طریش علی الندوم است
روزش همه تیزه تر زشام است ...

* * *

حاجی ما بجهان معتبر است
صد قران نفع برد از بوقران
در طمع از همه تجار سر است
تازه گوید که سرا پا ضرر است ...

* * *

راستی از کاسب بازار میخوای ، ندارد
بی مروت نان تلخت میدهد خباز و گوید
غیر بدجنسی ز دکاندار میخوای ، ندارد
گندم بی تلخه از انبار میخوای ، ندارد

* * *

وقت آن شد که ز سرما فقرا قوز کنند
روز خود را همه با رنج و تعب شب سازند
قوز، مخلوق گدا تا شب نوروز کنند
شب خود را همه با آه و فغان روز کنند ...

* * *

بطوریکه معروف افتاد لحن جناب روحانی در آثار فکاهیش زبان مردم کوچه و بازار است ، این مردم تحصیلات عالیہ ندارند، حتی غالباً عامی و بیسوادند لاجرم گفتگوهایشان ساده و بی پیرویه است تکیه کلامهای این طبقه در اشعار جناب روحانی منعکس شده و بصورت مصراع و یا تک بیتهایی در دهانها افتاده و در اثر تکرر و تداوم استعمال بصورت ضرب المثل درآمدہ است .
اکتوں چند مصراع را کہ بارها شنیده و شاید خود در گفتگوهای روزانه استعمال کرده اید نقل میکنم :

حلوای تن تانی تا نخوری ندانی

تعارف کم کن و بر مبلغ افزا

بی مایه فطیر است

هر چه کہ پیدا میکنه خرج ایتنا میکنه

تورا بخدا آدم گدا این همه ادا

هر کہ بفکر خویشه کوسه بفکر ریشه

اشعار عامیانه جناب روحانی گنجینه ای سرشار برای تحقیقات جامعه شناسان ، زبان شناسان و محققان فرهنگ عامه (فولکلور) بشمار میرود. نام (روحانی) در ادبیات طنزآمیز فارسی در قرن اخیر بعنوان یکی از پیش آهنگان بنام این سبک رسیاق ثبت گردیده و از کسانی است که در این زمینه (صاحب سبک) شناخته شده سبکی که بعدها مورد تقلید دیگران واقع گردیده است .

از جمله موارد قابل تحقیقی که در اشعار عوامانه جناب روحانی به حد وفور وجود دارد نام پیشه هانپست که بیش از نیم قرن قبل در پایتخت رواج داشته و امروز یا متروک شده یا در حال متروک شدن است از قبیل : قاشق تراش ، چارپادار، هیزم شکن ، قاطرچی ، نعلبند، میرآب ، خوک چی ، تون تاب و امثالہ .

۴- سرود های امری

در مجموعه آثار منظوم جناب روحانی چندین سرود امری وجود دارد که باید جداگانه مورد بحث قرار گیرد. بطوری که از مطالعه این سرودها بر می آید ایشان بی تردید با دستگامهای موسیقی ایرانی آشنا بوده اند و بطوریکه در بخش " ترانه ها " خواهیم دید با اساتید موسیقی وقت نیز همکاری نزدیک داشته اند. محتوی این سرود ها همه بشارت به ظهور کلی الهی و طلوع شمس حقیقت ، استقرار نظم بدیع در

جهان و تشویق دوستان به خدمت و جانفشانی در راه امر الهی و تحقق صلح و اتحاد بین نوع بشر است .
 نام این سرود (مهر جهان آرا) است :

مهر جهان آرا	سر زد ز مشرق	ای خفتگان خیزید	شد صبح صادق
وقت نشاط است و	گاه سرور است	گیتی منور از	شمس ظهور است

* * * *

مژده ای عاشقان	معشوق آفاق	آمد و زد صلا	بر جمع عشاق
شد نثار رهش	جانهای مشتاق	ای خوش آن جان که شد	در رهش انفاق

* * * *

الفت به دلها از	امر بها بین	مهر و وفا بنگر	صلح و صفا بین
بیگانگان را با	هم آشنا بین	این موهبت ها از	لطف خدا بین

ه- ترانه ها

در ادبیات منظوم فارسی (ترانه) یا (تصنیف) عبارت از اشعار ضریبی که خواننده آنرا بهمراه ارکستر اجرا میکند. یکی از انواع منظومه هائی که جناب روحانی سروده ترانه های زیبایی فکاهی است .
 در سال ۱۳۰۲ در طهران کانون هنری بنام (جامعه باربد) در خیابان لاله زار به مدیریت استاد هنرمند و با نوق آقای اسماعیل مهرتاش تأسیس شد در این کانون تآتری نمایشنامه های کمدی موزیکال و غیر کمدی به معرض نمایش قرار میگرفت که مورد استقبال مردم طهران واقع میشد.

جناب روحانی با سرودن ترانه های فکاهی برای اجراء در متن نمایشنامه ها و یا در پیش پرده ها با آن کانون همکاری میکردند.

(پیش پرده) ترانه هائی فکاهی و انتقادی بود که بوسیله هنرپیشه های کمدی قبل از شروع نمایشنامه اصلی در جلو پرده نمایش روی صحنه (سن) به همراهی ارکستر اجراء میشد موضوع این پیش پرده ها مسائل اجتماعی بود که بلحن کمدی اجرا میشد.

در آن ایام در ایران رادیو و تلویزیون وجود نداشت و تأثر مهمترین وسیله ارتباط جمعی بود. ترانه های جناب روحانی روز بعد از اجرا دهان به دهان میگشت و طی مدت کوتاهی در سراسر شهر منتشر میشد. بسیاری از این ترانه ها در قسمت پنجم (کلیات اشعار روحانی) چاپ شده است .

در آن ایام چون در ایران وسیله پر کردن صفحات گرامافون وجود نداشت خوانندگان برای پرکردن صفحه به اروپا می آمدند . بعضی از این ترانه های فکاهی جناب روحانی توسط خواننده فقید آقای بدیع زاده روی صفحات گرامافون ضبط شده بود و معروفیت پیدا کرده و سالها زبان زد مردم ایران بود .
 کسانیکه سنشان مثل بنده اجازه میدهد به خاطر دارند بسیاری از این ترانه ها چنان محبوبیتی بین مردم ایران پیدا کرده بود که به اصطلاح (آهنگ روز) بشمار میرفت .

از این نوع از جمله میتوان ترانه های : (آبجی خانم ، بشکن و من نمیشکنم ، آقا بالاسر، خرج اتینا، آدم گدا، چرا همیشه و نکتی سفر) را نام برد.

۶- اخوانیات

میدانیم که بسیاری از شعرای معروف با دوستان شاعر خویش مکاتبه منظوم داشته اند که ضمن آنها نکات ادبی دلکشی را بیان کرده اند .

این نوع منظومه ها در ادبیات فارسی (اخوانیات) نام گرفته است . جناب روحانی برای بسیاری از

دوستان ادیب خود نامه های منظوم زیبایی فرستاده و جوابهائی منظوم دریافت کرده است . خوشبختانه یکی از شعرای عالیقدری که جناب روحانی با ایشان مکاتبه داشته اند یعنی جناب ابوالقاسم افغان در این محفل محترم حضور دارند بنده از ایشان استدعا میکنم تشریف بیاورند و شمه ای در این باره بیان فرمایند که حسن ختامی برای ذکر احوال و آثار آن جان پاک باشد .
(در این هنگام جناب افغان به پشت تریبون آمدند و بیاناتی ایراد فرمودند) . (۱۴)

* * * *

چنین بود حیات شاعر، ادیب و طنزپرداز نامداری که خدمات و آثارش مورد تأیید و تقدیر معهد اعلی قرار گرفته و فرموده اند: " ... مادام الحیات بخدمات عظیم فائز بوده اند . مقامشان البته در جامعه یاران ایران همواره معلوم و قدر و منزلتشان ثابت و پایرجاست . اشعار فصیح و بلیغ ایشان که در ادبیات معاصر فارسی مقامی مخصوص گرفته سبب مفتخرت یاران ایران است . " جانش در جهان بی پایان شادباد .

یادداشت ها :

- ۱- در مجموعه " التفاضیل " - ۲ " شاعری به ملکوت ابهی صعود کرد " بقلم ابوالقاسم افغان - مجله پیام بهائی - شماره ۸۱ - ۸۰ .
- ۲- نعمت اله نکائی بیضائی - تذکره شعرای بهائی قرن اول - جلد اول - مؤسسه ملی مطبوعات امری - ایران - ۳ قطعه شیوائی را که بنام " آرمگاه روحانی " سروده اند، جناب جباری در مقاله خود نقل کرده اند در همین مجلد بچاپ رسیده است . - ۵- مجله " روزگار نو " چاپ فرانسه - دفتر نهم - سال چهارم - آبان ۱۳۶۴ - ۶- بیکر فضلالی که در آن لجنه متناوباً بخدمت قائم بودند از جمله میتزان از جنابان : سید عباس علوی - احمد یزدانی - نصرالله رستگار - بکتر امین الله مصباح - اشراق خاوری - دکتر حبیب مؤید بکتر داودی (شهید) - نعمت الله ورتا - مهندس نوین - محمد علی فیضی - مهندس باهری - نعمت الله نکائی بیضائی - عبدالملی علائی - بدیع الله فرید (شهید) - حسام نقبائی - بکتر محمد افغان و حمید احمدی نام برد . ۷- مشهور به وقایع فلسفی . ۸- این لجنه از مؤسسات ملیه فعالی بود که متجاوز از ده سال به انجام خدمات پرآرزشی در زمینه نشر آثار امری توفیق یافت که از جمله میتزان به انتشار مجلدات متعدد آثار قلم اعلی ، مکاتیب عبدالبهاء ، کتاب قرن بدیع (گاد پاسنریای) ظهور عدل الهی ، مجموعه مناجاتهای مبارکه ، اسرارالآثار ، امر و خلق (دوره کامل) رهبران و رهروان ، ظهورالحق (یک جلد) مصابیح هدایت ، تذکره شعرا (یک جلد) و کتب متعدد دیگر و نیز انتشار مجلات " اخبار امری " و " آهنگ بدیع " اشاره کرد . ۹- دیگر نفوسی که در این لجنه بخدمت قائم بودند جنابان بکتر علی مراد داودی (شهید) ، بدیع الله فرید (شهید) ، جهانگیر هدایتی (شهید) ، بکتر محمد افغان ، دکتر یدالله یزدانیان ، پرویز مهندسی ، امان الله موافن ، بهیه افلاطونی ، حسن علائی ، قاسم هاروی ، عبدالصغین کمالی ، شهود خاضغ و عنایت الله صانقیان . ۱۰- این مقالات در سالهای ۱۶-۱۷-۲۸ مجله " آهنگ بدیع " درج شده است . ۱۱- مطلع قصیده اینست : " آزرده کرد کژدم غربت جگر مرگ گزنی زبون نیافت ز گیتی مگر مرا " ۱۲- این قصیده را به اقتضای قصیده معروف ~~مستطابان~~ ^{مستطابان} به مطلع : " مرا بسود و فرو ریخت هرچه ندان بود نبود ندان ، لابل چراغ تابان بود " سروده اند . ۱۳- مرحمت زیاد - خداحافظ شما . ۱۴- جناب افغان بعداً بیانات مختصر خود را بصورت مقاله مستقلی کامل کردند که تحت عنوان " هنر طنزسرائی در ایران " بعد از این مقاله چاپ شده است .



اعضاء لجنة نشر آثار امری ایران - دفتر محفل ملی ایران - طهران - (حدود سال ۱۹۶۵ میلادی)

ردیف نشسته از راست به چپ : جنابان ۱- دکتر محمد افنان ۲- حسن علائی ۳- غلامرضا روحانی
۴- خانم بهیه افلاطونی ۵- عبدالحسن کمالی .
ردیف ایستاده از راست به چپ : جنابان ۱- امان الله موقن ۲- بدیع الله فرید (شهید) ۳- عنایت الله
صادقیان ۴- شهود خاضع ۵- (م) عباسقلی شامقلی (منشی وقت محفل ملی ایران) ۶- پرویز مهندسی
۷- جهانگیر هدایتی (شهید) ۸- دکتر علی مراد داودی (شهید)
(م = متساعد الی الله)

طنزگوئی و طنزنویسی در ادبیات فارسی

ابوالقاسم افغان

این عبد می کوشد که در این مقاله سخن بدرازا نکشد و وارد مباحث ادبی در فنون و صنایع شعری و تعریف بحر و مضامین مختلفه آن نشود و تا ممکن است باختصار کوشد زیرا مقصد از تحریر این وجیزه توضیحی درباره طنزگوئی و طنزنویسی متصاعد بملکوت ابهی شاعر شیرین سخن مرحوم آقا سید غلام رضا روحانی اعلی الله مقامه است .

البته میدانیم که لطیفه گوئی و طنزسرانی خاصاً ما ایرانیان نیست. در میان ملل و اقوام مختلفه عالم، شعرا و نویسندگان عالقدر و بلندپروازی وجود داشته اند که با زبان طنز کنایه ها دارند و در بیداری و انتباه جوامع بشری کوشیده اند.

در میان ایرانیان نیزشاعران و نویسندگان بسیاری بوده اند که با مساعی و هم عالیه آنها ما امروز صاحب ادبیاتی غنی شده ایم که در سطح جهانی شهرت دارد.

متأسفانه از اشعار و ادبیات ایرانیان قبل از اسلام اثر چندانی در دست نیست زیرا در زمان خلیفه ثانی که بیشتر فتوحات عالم اسلام صورت گرفته است و بدستور او هر کشوری که فتح می گردید جمیع کتب و آثار علمی و ادبی آن قوم و ملت معدوم می شد و قرآن و ادبیات عرب جای آنها را می گرفت باین مناسبت بود که زبان عربی جانشین زبان کُری شد و بمدت سیصد سال تمام زبان عربی بطور مستقیم و بعد از آن من غیرمستقیم آنچنان اثری بر روی زبان فارسی گذاشت که بیش از دو سوم زبان ایرانیان را لغات عربی انسجام می بخشید اگرچه در مورد زمان آن لغات شکل و تلفظ و حتی معانی خودشان را در زبان عوام و خواص ایرانیان از دست داده اند و شکل فارسی گرفته و جزء زبان فارسی شده ولی بطور وضوح معلوم و ظاهر است که زبان امروزی ما بشدت متأثر از زبان عربی است .

بسیاری از سلاطین و فرمانروایان ایرانی با استقامت و تدابیر بزرگان ادب و زبان شناسان ایرانی کوشش ها کرده اند که بطور کلی زبان فارسی را از لغات عربی مجزا کند و باز زبان کُری را در ایران ترویج دهند ولی کارشان بجائی نرسیده و با مشکلاتی مواجه شده اند که جمیع ابواب را مسدود دیده اند زیرا تار و پود زبان اصلی ما در خلال قرون و اعصار آنچنان با لغات زبان عرب بافته شده و شکل یافته و انس گرفته است که تفکیک آنها از هم غیر ممکن میباشد و رمز زیبایی و شیرینی ادبیات زبان فارسی، که در فصاحت و ملاحظت اگر بی مثل نباشد کم نظیر است، بواسطه آمیزش دو زبان با یکدیگر است .

بعد از اینکه یعقوب لیث صفاری بساط سلطه اعراب را در ایران در هم پیچید و آنان را برانداخت هنوز شعرای ایرانی بر شیوه و رسوم اعراب در زبان تازی شعر می سرودند حماسه میخواندند و هجو میساختند. یعقوب بصراحت آنان را تقبیح میکرد و انزجار و نفرت خودش را از شنیدن اشعار عربی نشان

میداد و شعرانی را که اشعار عربی می سرودند سرزنش میکرد و مورد محبت قرار نمیداد و لابد درباریان و بزرگان کشور از او تبعیت میکردند و این مناسبت ها بود که زبان فارسی مخلوط با عربی نضج گرفت و راه پیشرفت پونید تا بصورت زبان فعلی فارسی جلوه گری نمود.

حکیم ابوالقاسم فروسی که بحق پایه گذار زبان و ادب ما است و با بحر متقارب سی هزار بیت اشعار کتاب شاهنامه را سروده است بسیار کوشیده که در اشعار آن کتاب تا حد امکان از لغات زبان عرب را بکار نبرند و بهره‌یزد و بالمآل نتوانست. یکی از خاورشناسان آلمانی بنام ولف که با زبان فارسی آشنائی کامل داشته و تحقیقی وسیع درباره شاهنامه فروسی نموده است نزدیک به پانصد لغت عربی را ارائه میدهد که در شاهنامه وارد شده است و مقاله ای مفصل در این باب نوشته است .

اگر بخواهیم درباره طنزنویسان فارسی زبان که از آنها آثار مهمه باقی است بحث کنیم در این مقاله کوتاه امکان پذیر نیست و لزومی هم ندارد زیرا مقصد ما موضوع طنزنویسی و طنزگوئی و لطیفه سازی آثار جاوید و باقی متصاعد بملکوت ابهی جناب روحانی است .

یکی از انواع شعر در زبان فارسی هزل گوئی است که بعضی از شعرای کشور ما بآن راه رفته اند و خوب هم از عهده برآمده اند. برای اینکه توضیح واضح تری در این باره گفته شود سروده های هزل را به دو دسته طبقه بندی میکنم شاید زودتر بمقصود برسیم .

اول هزلهای اخلاقی و زیبا و رعایت جنبه های اخلاقی آن، و دوم هزلهای رکیک و نازیبا که با کمال تأسف باید گفت غالب شعرای هزل در ردیف نوم قرار گرفته اند و از گفتن الفاظ رکیک و مبتذل ابائی نداشته و کارشان به هجوسازی رسیده است و با کلمات رکیک زبان خامه را سیاه کرده اند. ولیکن دسته اول که هزلهای اخلاقی و زیبا دارند، از عفت کلام چشم نهوشیده اند و حرفی رکیک در زبان طنز و رمز و کنایه بر زبان نیاورده اند، دردهای اجتماع را برشمرده اند و اولیای امور و صاحبان اقتدار را هشدار داده، توده مردم را با تذکرات حکیمانه خود بهوش آورده، در زبان طنزگوئی زحمت کشیده و در آثارشان اثری از کلمات رکیک وجود ندارد تعداد این قبیل طنزنویسان محدود و معدود است .

در قرن اخیر و زمان حاضر از چند سالی قبل از صدور فرمان مشروطیت در ایران زبان طنزگوئی و طنزنویسی در میان ایرانیان باز شد و ادامه یافت و راه پیشرفت پونید و مردمی سخنور در کشور ایران پاکوفتند که هریک علی قدر مراتبهم در آسمان شعر و ادب فارسی نجوم بازغ و شمس روشن و نورانی هستند که زبان ساده گوئی و ساده نویسی ایرانیان امروز همین زحمات آنان می باشد.

یکی از آن بزرگان ادب که در لباس طنز هزلهای اخلاقی و زیبا را دنبال کرده اندرز و نصایح خود را آراسته باید گفت غالب از اشعارش منبعث و ناشی از تعالیم و دیانت بهائی است و با این حربه قدم بمیدان مجاهدت گذاشته جناب آقا سید غلام رضای روحانی اعلی الله مقامه است . او بزبان مردم کوچه و بازار سخن گفته و عیوب اخلاقی اجتماع را در کمال چیره دستی برشمرده ، هرگز از حدود ادب تجاوز ننموده و بزبان مکاتبه دردهای مردم را گفته و با تخلص (اجنه) آنها را منتشر می ساخته است .

در تمامی دیوانش يك کلمه غیر اخلاقی و نور از شئون ادب وجود ندارد و آنقدر آن مرد بزرگوار در لطافت و ظرافت کلام کوشیده است که خیال نمی کنم کسی از اهل ادب و ارباب کمال در ایران وجود داشته باشد که با خواندن یا شنیدن تخلص اجنه گفتار شیوا و دل انگیز جناب روحانی را بخاطر نیاورد و زبان بمدح و ستایش او باز نکند.

ملك الشعرای بهار در قصیده ای شامل چهل و دو بیت که تاریخ شعر را از دوران قدیم و زمان حال شرح داده میفرماید:

از پس مشروطه نوشد فکرها
 بدعت افکندند چندی اهل هوش
 سرپرستصنیف عارف نیک بود
 لیک بودند این سه تن ازاتفاق
 بود ایرج پیرو قائم مقام
 احمدای سید اشرف خوب بود
 سبک اشرف تازه بود ویسی بدل
 بعد از آنهاگشت روحانی علم
 الی آخر.

سبک های تازه آوردیم ما
 سبک هائی تازه با جوش و خروش
 سبک عشقی هم بآن نزدیک بود
 در فن خود هر سه قآائی مذاق
 کرده از اوسبک و فکر و لفظ وام
 احمدا گفتن از او مطلوب بود
 لیک هُپ هُپ نامه بودش دریغل
 آنکه در شعرش اجنه زد رقم

شد چراغد پرصدا
 لیک زشت آمد بگوش
 شعر ایرج شیک بود
 گاه لاغر گاه چاق
 عارف و عشقی عوام
 شیوه اش مرغوب بود
 بود شعرش منتحل
 خوب گوید لیک کم

ملاحظه میکنیم که استاد مسلم و برتر و والاتر از همه شعرای این زمان ملك الشعراى بهار که مردی بود آزاده و ندان روی حرف نمیگذاشت با کمال صراحت معایب و نواقص شعرى هر کسى را در هنرشان و رتبه اى که بوده اند بدون پرده پوشى بیان میکند و چه احترامى نسبت به جناب روحانى با مقایسه بسایر شعرای هم زمان قائل شده است .

این عبد از دوران جوانی در اوقاتی که تازه به دبیرستان رفته بودم با هدایت و راهنمایی های جناب فاضل طهرانی اعلی الله مقامه با مجله ارمغان و روزنامه توفیق آشنائی پیدا کردم و ابدأ نمیدانستم که جناب روحانى در زمره اهل بهاء هستند ولى محسوس بود که در گفتار ایشان نوعی ملاحظت آمیخته بشرم و حیا وجود دارد که از سایر همکارانشان در روزنامه توفیق ممتاز هستند. روزی با جناب فاضل این موضوع را در میان گذاشتم فرمودند "مگر نمیدانی که اسم مخلص (اجنه) سید غلامرضای روحانى است و بهائى میباشد و هرگز از شان ادب تجاوز نمیکند."

سالها گذشت و روزنامه توفیق تعطیل شد و شمیمی از آن روائح طیبه بمشام نیامد تا اینکه بر حسب تصادف که به یکی از کتابخانه های نوپای شیراز سری زدم و در آنجا کتاب «فکاهیات روحانى» جلب نظرم را نمود آنرا خریدم و آن شب را با مندرجات آن کتاب مشغول بودم .

از بخت مساعد روز بعد که علی الطلوع که برای تشرّف بحضور زائرین بیت مکرّم در جوار بیت الله بانتظار نشسته بودم و همان کتاب فکاهیات را در دست داشتم و میخواندم بو نفر وارد شدند و باستقبال آنها رفتم و خودم را معرفی کردم یکی از آن بو نفر که مردی مغمّر و موقرّ بود فرمود سید غلامرضا روحانى. عرض کردم شاید جناب (اجنه). فرمودند خودم هستم. هرگز آن سرور و نشاطی را که بر قلب از زیارت آن بزرگوار حاصل کردم از یاد نمیروید. نشستیم و شعر خواندیم و یادها از گذشته کریم و به تقبیل آستان مبارک. مشرف شدیم. بعد از زیارت بیت از ایشان خواهش کردم اگر اجازه فرمایند تا چند نفری از شعرای شیراز را برای زیارت ایشان بمنزل دعوت کنم. شب بعد را وقت دانند و هر چه خواهش کردم چند روزی را که بر شیراز تشریف دارند بمنزل بیایند نپذیرفتند. من توانستم در آن فرصت کوتاه فقط چند نفری از شعرای شیراز را بدست آورم. چون آخر فصل تابستان بود و غالب آنها از مسافرت مراجعت نموده بودند. آنهاى که در آن مجلس بودند مرحوم مسعود فرزند، فصیحی، مجد کازرونی، روحانى، وصال و حسن افغان بودند و آن مجلس انس تا یکساعت بعد از نیمه شب ادامه یافت و گویا که "چشم چرخ در آن شب بخواب شیرین بود"

مرحوم فرزند از نوبستان یکدل و صمیمی جناب بالیوزی بود و سالها در اداره بی بی سی باهم کار میکردند و ارادتى کامل بایشان داشت و چون نقاشى سیمای ایشان بدیوار آویخته بود مدتها توصیف

فضائل اخلاقی و مکارم صفات و خاطرات ایام اقامتش را در لندن میفرمود و سایر دوستان از ترجمه های ایشان که در مجله یغما چاپ میشد خبر داشتند و از همه گذشته همه شیرازی بودند و حَسَب و نَسَب آنجناب را میدانستند.

مرحوم روحانی همان کتابی را که من در دست داشتم فرمودند میخواهم بحضرت بالیوزی تقدیم کنم با کمال آرزو تقدیم حضورشان نمودم و پشت آن مرقوم فرمودند:

" دانشمند محترم حضرت بالیوزی روحیفا امروز که در محضر ابوالقاسم افنان بذکر آنجناب مآلوفیم رباعی ذیل را بداهتاً سروده و در پشت این کتاب قلمی گردید.

از حضرت بالیوزی گر ما نوری
هرگز نتوان گفت که ما مهجوریم
زان روی که در محضر افنان عزیز
پیوسته بیاد حضرتش مسروریم

افنان گفت خوب است که یک رباعی دیگر که جنبه فکاهی هم داشته باشد بنویسی. علیهذا رباعی ذیل برای مسرت خاطر آنجناب مرقوم میشود:

گر روده فراخ و تنگ روزی باشم
بازیچه چرخ پیر قوزی باشم
غم نیست که در محضر افنان عزیز
دلشاد بیاد بالیوزی باشم

" ارادتمند شما سید غلامرضا ۹ مهر ۲۵۳۵ شاهنشاهی امضاء غلامرضا روحانی "

از آن شب در کمال صفا و محبت دوستی و رفاقتی عمیق بین ما ایجاد شد که باقی و علی الدوام است و بسیاری مکاتبات بصورت شعر و در محور مختلف بین ما رد و بدل شده است و ایشان همه را در کتابی باسم اخوانیات جمع آوری کرده اند که تا بحال چاپ نشده و انتشار نیافته است. آنچه در شیراز بود همه از میان رفته است و مکاتباتی در اواخر ایام حیات آن بزرگوار که بنده به انگلستان آمده ام داشته ایم همه حاضر و موجود و با خط خودشان مرقوم است.

جناب روحانی در سرودن اشعار بصورت لفظ و معماً دستی قوی داشتند، میفرمایند:

ای مربا دیدی از عکس دهش را در لفظ
جیوه را وارونه کن از آن مریائی بیز
که عکس دهش «شهد» است و قلب جیوه «هویج».

یا اینکه این لفظ که فهم آن مشکل است ، میفرمایند:

مهد از حق جوز امر ما مجو

من من من من

و مرقوم فرموده اند " مصرع فوق را اخیراً ساخته ام و یکی از دوستان برایم با خط زیبایی نوشته است. این مصرع دارای چهار من است و خواندنش دقت میخواهد اگر خواندید برایم بنویسید بشرطی که در موقع خواندن من نکند"

بنده از درک این معما عاجز ماندم و در جواب عرض نمودم:

چند روزی هست من میکنم
با همه من من نشد معلوم ما
کام جان شیرین نشد با هیچ شهد
اسب فکرت تاختم تا کوه قاف
لن ترانی ها بسی آمد بگوش
کرد در جام گلینم روزگار
از اجنه خواستم تدبیر کار
تا بخوانم مصرع زیبای تو
معنی آن شعر دل آرای تو
از قطاب و پشمک و حلوائی تو
بلکه بینم شهبهر عنقای تو
از فراز سدره سینای تو
جای شربت سرکه از مینای تو
آنکه در دانش بود همتای تو

داشت او بر عجز خود نیز اعتراف
گفت این معنی به بطن شاعر است
تا معمای توام آسان بود
فهم و فکر من بجائی ره نبرد
گوش و چشم من بود دایم براه

در مرقومه بعد مرقوم فرموده بودند و معمای فوق را تعریف کرده اند و متأسفانه در لابلای مکاتیب ایشان حل این معما را نیافتیم .

در ضمن اشعار چاپ نشده ایشان که همه جالب و بسیار ممتاز است یکی موضوع باغ وحش است و دیگری گاه شماری برسم سالهای ترکی نیلان نیل ، سچقان نیل الی آخر .
در منظومه باغ وحش میفرماید:

چه خوش میگفت خرگوشی بموشی
اگر در باغ وحش اکنون نبود
که از سحرای شام آورده بودند
تورا بی شک عربها خوده بودند
و در گاه نامه میفرماید:

نوروز جم است و سال نو سال سگ است
آن لقمه که سگ خوراست آقای سگ است
اقبال بشر بسته باقبال سگ است
حال دل مسکین بتر از حال سگ است

در غزلی برای تسکین خاطر من و رهائی از غم و اندوهی که از شهادت احباء عزیز تمام وجودم را گرفته و غالباً اشکم سرازیر بود و شکایت از پیش آمدها کرده بودم مرقوم فرمودند:

گر تو از اهل دلی جانا چو اهل دل بخند
ماتم ار باشد تورا، در غم آن ماتم برقص
که بسان عاقلان کن خنده عاقل پسند
هم به ساز آنکه دارد صوت ناموزون بساز
هر زمان ره یافتی در بزم ارباب کمال
هم باشعاری که بی وزن است و معنا خنده کن
اوج گیرد تا صدای خنده ها مانند رعد
گاه بر دنیای فانی قهقهه میزن چو کبک
فصل گرما روی کن بر ساحل بحر خزر
لخت و عریان با گروهی مردمان لخت و عور
گاه بر ارواح آزاد غریبان خنده کن
فاضلی در آب دیدم گفتم اینک فاضلاب
قلقك لازم بود تا نیشی از هم وا شود

از برای یار اخمو شعر روحانی بخوان
تا که اخمش وا شود چنانچه و خوشدل بخند

در جواب ایشان عرض نمودم :

کردی بشعر خویش بسی مفتخر مرا
خرسند کردیم تو ز الطاف بیکران
منت نهاده سایه فکندی بسر مرا
از حال خویش گوئی دادی خبر مرا
کردی رهین منت بسی حد و مر مرا
با طبع شوخ و گفته شیوا و شعر نغز

تا وارهانیم ز غم و اندوه و ملال
گفتی گهی به بحر خزد در میان آب
هم حال آن که غوطه خورد در میان آب
گاهی سخن ز فاضل در فاضلاب غرق
تا اینکه لب بخنده گشایم به انبساط
لیکن چه فایده است که مرا دل غمین بود
اندوه و درد و حسرت و افسوس بی حساب

کردی زرنج اندر و غم با خیرمرا
احوال و حال مردم صاحب نظر مرا
هم حال آن که خفته بساحل دمر مرا
گفتی وگه حکایت بس کور و کرمرا
تا بگذرد متاعب و رنج سفرمرا
نعم النعم کشته چو بئس البقرمرا
برخوان روزگار بود ماحضرمرا

باقی ز ما بجا است دماغی و دیده ای

از نعمت حیات همین خشک و تر مرا

کم بکم با همه کوشش ها که شد که باختصار کوشم عنان قلم از نست برفت و باین نو بیت از
قصیده ای و با شعری که در وصف مرحوم علامرضا روحانی سروده ام گفتار خود را خاتمه داده علو روح
و آزادی روان آن متصاعد بملکوت ابهی را از آستان حضرت بهاء الله رجا دارم .

نشسته اند بهر گوشه از یمن و یسار
روا نباشد پر چانگی از این بسیار

به مجمعی که همه مردمان دانشمند
روا نباشد بسط سخن از این افزون

این قصیده را در رثای مرحوم روحانی سروده ام:

دریغ و درد که در صحن باغ و طرف چمن
چرا گرفته مرا حزن و غصه بر دل زار
چرا نخندد وقت سحر کل سوری
بجای چنگ و چغانه چراست بانگ غراب
نوای مطرب و آهنگ تار و خنده یار
مگر بقعر زمین رفت قلمزم ذخار
بگو چه بود و چه شد از چه روست رنج و ملال
مگر که دیده فرو بسته است روحانی
از او بنای هنر بود در جهان آباد
دریغ از آن همه گفتار و منطق شیرین
هزار حیف از آن شاعر بلند آواز
چو او از اهل ادب کس نبود تا که بطنز
دیگر اساس طرب هست در جهان مفقود
شکست صرصر ایام شاخه ای پر بار
دگر حرام بود بعد از او سرور و نشاط
که را گریز بود از فریب دهر حرون
امید مهر و عطوفت ز عالم فرتوت
بود همان که به بیزند باد در غریال
چو دید کار جهان نیست غیر خواب و خیال
صدای دوست بگوشش رسید و زد لبیک
ندا رسید که همان ار جمی الی ربک

نه سرو ماند و صنوبر نه نرگس و سوسن
چرا گشوده شب تیره بر سرم دامن
چرا نبالد سروسههی بطرف چمن
بجای رود و ترانه چرا غریو زغن
چرا بدل شده بر آه و ناله و شیون
مگر بسّم جفا سوخت گلبن و گلشن
جهان چراست چنین مبتلا به درد و محن
مگر خموش شد آن طوطی شکر بدهن
از او بحار ادب بسود پر ز موج و شکن
دریغ از آن همه پندار و فکر مستحسن
هزار حیف از آن اوستاد شعر و سخن
بسی بدیع معانی بیان کند متقن
دیگر چراغ ادب نیست در جهان روشن
بسوخت آتش بیداد خوشه و خرمن
دیگر خلاف بود صحبت از صراحی و دن
کجاست آن که برد جان ز چنگ اهریم
و یا که چشم محبت زدنیسی ریم
بود همان که بسایند آب در هاون
ز خاک رفت و در افلاک برگزید وطن
بکوی او شد و وارسته شد ز ما و زمن
که هست بزم لقای مقام و پاداشن

چو این شنید نمود عزم ساحت محبوب
بکند رخت فنا را ز بر عالم خاک
برفت سرخوش و خندان بکوی حضرت دوست
اگر چه طایر قدسی بعرش اعلی شد
اگر چه کرد بسیج حضور حسی قدیر
ولیک کند ز بنیان بنای صبر و شکیب
بوصف او چه نویسم که آتشم بر جان
چه سان بمرتبتش لب به خیره باز کنم
ز بس ز فرقت او دارم آه آتش بار
چگونه صبر توانم ز فرقتش که مراست
خدا کند که نبندد بروز و کار و زمان

بقلب فارغ و وجه بسیم و روی حسن
ردای ملک بقا را نمود زینور تن
بقرب رحمت یزدان خدای سر و عن
اگر چه مرغ بهشتی جان شدش مسکن
اگر چه رفت بدرگاه قادر نوالمن
ولیک خست دل بوستان ز مرد و زن
ثنای او چه بگویم مرا زیان الکن
رثای او چه بخوانم که خاکمی بدهن
فراختای جهانم شده چه بیژن •
ز دیده اشک روان و بسینه قلب حزن
در سرای ادب پروران خدای زمن

مرا امید که آید بدیده یعقوب
ز مصر یوسف جان باز بوی پیراهن

• چه بیژن : اشاره به داستان شاهنامه ، منظور چاهی است که بیژن را بر آن زندانی شد.

هنر ایران و تأثیر آن در هنر جهان

ژاله - خادم

هنر وسیله ای برای ایجاد ارتباط معنوی بین انسانها و تعالی روح آنان است . بفرموده حضرت بهاءالله جل نکره در امر بهائی " از علوم و فنون آنچه سبب منفعت و ترقی و ارتفاع مقام انسان است . " (۱) تجلیل شده است . هنرمندان بعنوان شریف ترین نمودار افکار و احساسات بشریت در امر مبارک مقامی بس والا بعنوان اعظم مربی دارند. تنها در این نوره است که شارع و مبین مقدس آن بکرات از هنر در مظاهر گوناگونش تجلیل و تحسین نموده اند. همینطور که در این چند مضمون از بیانات حضرت عبداله‌بهاء مشهود است : "طبیعی است که دل و جان از هرچه نمایانگر هم آهنگی و کمال است لذت می برد. مثلاً خانه ای زیبا، گلزاری با طرح جالب ، حرکتی دلپذیر، کتابی با نثر موزون ، جامه ای خوش آیند. در حقیقت هر آنچه حامل لطف و زیبایی است مطبوع دل و جان است ." (۲)

" هنر موهبت الهی است . هنگامیکه این موهبت به هنر موسیقیدان پرتو افکند در آهنگ های روح افزای او جلوه می کند. زمانی که فکر شاعری را روشنی بخشد در اشعار زیبا متجلی میگردد. وقتی که شعاع شمس حقیقت فکر نقاشی را منور کند اثرش تابلوهای شگفت انگیز است . این موهبت الهی یعنی هنر هنگامی مقصد عالی خودش را تحقق می بخشد که به تجلیل خداوند بی مانند بپردازد ." (۳)

اکثر ایرانیان بخاطر عشق به شعر و عرفان توجه به تاثیر ادبیات ایران در ادبیات جهان دارند. ادبیاتی با چنان عمقی که بطور مثال حافظ از ماوراء زمان و مکان بر گوته چنان تأثیری می گذارد که سبک و حالت شعرش دگرگون می گردد. اما هنر و معماری ایران تأثیرش در جهان حتی بیشتر از ادبیات فارسی بوده . هنرهای که زادگاه جمال مبارک به دنیا عرضه داشته بسط و توسعه آنها از هنرهای مصر و چین و هند و یونان و روم فراتر است و حد و مرز از اقیانوس آرام تا اقیانوس اطلس (چین و ژاپون ، هنر کلتیک ایرلند و نوره اسلامی اسپانیا) و از جنوب از هندوستان تا شمال نزدیک سیبری بوده . تأثیر آن تنها در يك زمان نبوده بلکه طی شش هزارسال تار و پود مانند در بافته هنرهای جهان اثرش دیده می شود و پایه ایست که بر اساس آن اولین نمونه آثار بودایی ، هنرهای اولیه مسیحی و البته هنرهای اسلامی استوارند. از آنجا که بحث راجع به تمام این مطالب در مقاله ای (۴) کوتاه بشوار است به خلاصه ای از اصول آن اکتفا میکنیم .

اگر چه نمونه هایی از نقاشی نوره نئولتیک (۱۵- ۲۰ هزارسال قبل) در غارهای آلتامیرا اسپانیا و لاسکو فرانسه وجود دارند ولی شروع و ادامه هنر بطرز سیستماتیک و اصولاً پیدایش معماری را باید در ایران جستجو نمود. و اما این آغاز چرا در ایران بود؟ در حدود ده هزار سال پیش در غرب این سرزمین در دامنه کوههای زاگرس انقلاب کشاورزی بوقوع پیوست که باعث دگرگونی زندگی بشر و مستقر شدنش در يك مکان گردید. کم کم دهات ، شهرها و کشورها بوجود آمدند و آنچه تمدن می نامیم آغاز شد. هم زمان با

کشاورزی صنایع مربوط به آن مانند سبب بافی و سفالگری ایجاد شد و همچنین اولین بناهای بشر، خانه های حفاری شده در سبک جزء این گروه هستند (۶۰۰ - ۸۰۰ سال پیش).

در نقوش سفال های اولیه هنرمند اغلب سعی میکند حالت نظم و ترتیب و قانون به دنیای پر هرج و مرج بدهد و یا طلب برکت از خدایان نماید. نقوش ماه و آب و حیوانات شاخدار مانند گوزن، بزگوهی و گاو تکرار میشود. این فرمها سمبول برکت هستند. گاهی شیر به این حیوانات حمله میکند و چکیدن خونشان زمین را حاصل خیز می کند. این شروعی است برای مراسم قربانی حیوانات در ادیان بعدی. در یک سفال ۵۵۰۰ قبل مربوط به شوش سه سوژه اصلی کوه و آب و سبزه بصورت سه کوه انتزاعی و نیزار در میانشان دیده می شود. کوه فرم مهمی است که در معماری نیز به آن اشاره می شود. مثلاً زیگورات چغازنبیل (نوره الام) و مقبره کوروش کبیر هر دو اقتباسی هستند از فرم کوه مقدس. کوه نمایانگر ورود از دنیای جسمانی به دنیای روحانی است و در ادیان دوران بعد مظهر مقدس نوره ظهور خواهد بود. مانند کوههای سینا و زیتون و فاران و کرمل.

خصوصیات اصلی معماری ایرانی عبارتند از:

- ۱- اهمیت باغ و فضای سبزی که با آب توأم است.
- ۲- توازن بین ماده و خلاء، ساختمان و فضای باز.
- ۳- ابداعاتی مانند مقرنس کاری، آجر کاری و طاق و قوس های مختلف.
- ۴- و مهمترین اصل، اهمیت بسزای نور در معماری که رابط مستقیم با ادیان و فلسفه های آن سرزمین از میترائیسم تا افکار سهروردی دارد و انعکاس آن در نقشه، نما، رنگ و تزئینات.

۱- در معماری ایرانی از ابتدا بنا و فضای سبز بصورت باغ و حیاط با هم توأم بوده اند، مورخ یونانی همزمان با کوروش باغ او را فضائی پر از گل و گیاه و درختان میوه با جویبارهای روان و احاطه شده با چهار دیوار توصیف می نماید و در این مورد واژه پارسی پرانیس یا بهشت را بکار می برد که باین ترتیب وارد یونانی و سپس لاتین و سایر زبانهای اروپائی می شدند. باغ ایرانی کاملاً با باغ دین ژاپونی یا باغهای انگلیسی که بدون مرز با طبیعت توأم می شوند، یا باغهای پر ابهت رنسانس فرانسه مانند ورسای با افقی وسیع، تفاوت دارد. در اینجا فضا کوچکتر و حالت در خود گیرنده تر است و جوی که ایجاد میکند شاعرانه و درون گراست. نمونه و الگوی این نوع باغ را در باغ فین کاشان، حیاط جهانگیر در قلعه اکبر و باغهای خزالیفه و الحمراء در اسپانیا میشود ملاحظه کرد. در این فضاها آب بعنوان جزء بسیار مهم بصورت آبشار و حوضچه و استخر و فواره و جویبار بناها و باغها را بهم مرتبط می سازد. الحمراء نه تنها طرح حیاط هایش ایرانی است بلکه حتی حوضچه معروف شیرانش اقتباسی است از قدهای هخامنشی که برای معطر کردن هوا با گلاب پر می کردند. تم سمبولیک بهشت در قرآن در حقیقت یادآوری است از باغ ایرانی که در قرون وسطی یکی از سمبول های مهم حضرت مریم را تشکیل میدهد.

۲- توازن بین ماده و خلاء از زمان هخامنشی در معماری ایرانی وجود داشته. در نقشه تخت جمشید در واقع حیاط های داخلی بیشتر مرکز توجه اند تا خود بناها. این نوع ترکیب بعداً در دوره ساسانی تکمیل می شود. نمونه های ساسانی با حیاط چهار ضلعی داخلی و دو یا چهار ایوان و طاق و قوس الگوی اصلی مساجد اسلامی از دوره عباسی (۵) به بعد را تشکیل میدهد و در دوره صفوی در مسجد شاه اصفهان و

در سطح گسترده تر در میدان شاه اصفهان به اوج کمال می رسد. در دوره عباسی پایتخت از دمشق به سامره و سپس به بغداد در نزدیکی بیستون پایتخت قدیمی ساسانی منتقل می شود. از این پس هنر و معماری ایرانی پایه و اصول کل هنرهای اسلامی را تشکیل می دهد. اکثر اوقات معماران بناهای خارج از ایران هم مانند معماران تاج محل استاد حمید و استاد احمد اصفهانی ایرانی بودند در زمینه های نقاشی ، خطاطی ، کاشی کاری ، سفال ، فلز کاری ، قالی بافی نیز سبک های ایرانی از مراکزى مانند شیراز، اصفهان ، هرات ، تبریز ، خراسان ، ری ، سلطان آباد ، کاشان به گوشه و کنار امپراطوری اسلامی به ارمغان برده شد.

۳- در تاریخ معماری طرحها و ابداعات اجرکاری ایران بدون رقیب است . شاید بهترین مجموعه طرحهای اجرکاری در مسجد جامع اصفهان (دوره سلجوقی) قرار دارند. در اینجا نژیک حد طاق و قوس و هر کدام ترکیبات و طرح های اجری مجزا دارند. در این مجموعه مانند مقبره اسماعیل سامانی اصول "Form and function" پایه گذار معماری مدرن Sullivan پیش بینی شده . اجر هم ماده ساختمانی و هم ماده تزئینی است . یکی از شکل های رایج معماری ایرانی بنائی است مکعب شکل با کعبه رویش . فرم ساده و هندسی قوی ملهم از آتشکده که در مقبره شاه اسماعیل سامانی یا مسجد شیخ لطف الله در اصفهان دیده می شود. در این جا مشکل پیوستن زاویه نود درجه بنا و فرم مدور کعبه یا نیم کعبه زمینه ای برای نوپردازی ایجاد می کند. چند زاویه متصل فیما بین تبدیل به چند حد زاویه می شوند و مقرنس کاری بوجود می آید. تکرار مکرر زوایا و سطوح بیننده را مانند نکر صوفیان به دنیای والاتر می کشاند. بگفته يك نویسنده انگلیسی این مقرنس ها مانند " شعر ملق اند " (They are like brozen poetry)

۴- در معماری ایرانی نور و معانی عرفانی آن اهمیت بسزا دارد و این اصل در طرح ، نما و انتخاب رنگ ها نمایان است . در بناهایی مانند عالی قاپو و یا تخت جمشید سقف تالارها مرتفع است . ستونها ظریف و بلند و باریک اند یا فاصله زیاد فیما بین که باعث تابش نور و روشنائی بیشتر می گردد. این شیوه با شیوه مصری و با یونانی متفاوت است که ستونها بیشتر از حد لزوم ضخیم و نزدیک بهم اند و در نتیجه فضای داخلی تاریک است . در این جا هنرمند در تکاپوی تاریکی اسرارآمیز نیست بلکه پویای روشنائی و بینش است . این روشنائی و وضوح جزء مهمی است از هنر ایرانی و مرتبط به ادیان و فلسفه های آن سرزمین . در بیان زرتشتی نیروی نور پیوسته به تاریکی چیره می گردد. در میترائیسم میترا بصورت جوانی سوار بر گرونده خورشید تجسم می شود، خدائی که مظهر روشنائی بود. نور و روحانیت در هنر و شعر ایرانی یکی است . در بین عرفا رمز فروغ خورشید، رمز اشراق یا تابش نور باعث کشف معرفت درونی میگردد و این بخصوص در افکار شیخ اشراق سهروردی مشهود است .

در میترائیسم که حتی چند قرن بعد از مسیحیت در اروپا نیز رواج داشته ستایش آفتاب بعنوان مظهر نور و آیزد در معابدی که بقایایشان از اطریش تا انگلیس موجود است مرسوم بوده . بطوریکه پاپ لئو در قرن پنجم گفته که مسیحیان به کلیسا میروند ولی بجای پرستش خدا به پرستش آفتاب می پردازند و به آن طرف عبادت می کنند. هنوز هم طرف Altar یا محراب طرف شرقی رودی رویرویش طرف غربی west werk نامیده میشود در حالیکه جهت واقعی کلیساها شرقی غربی نیست .

اوج هنر و معماری مسیحی در دوره گوتیک است (قرن ۱۲-۱۴). مورخین درباره پیدایش سبک گوتیک اهمیت قوس گوشه دار را نکر می کنند که از ایران و خاور نزدیک به اروپا برده شده . با استفاده از این

قوس می توان دیوارها را از حمل وزن رھائی داد، پنجره ایجاد کرد و وزن سقف را بوسیله ستونهای داخلی و خارجی (Flying Buttress) بر زمین آورد. اما چرا قبل از این قرن احتیاجی برای استفاده از این قوس که با آن آشنائی داشتند نمی دیدند.

میل استفاده از قوس گوشه دار ایدئولوژی جدیدی بود که طلب نور میکرد زیرا آنرا مظهر اعتلاء روحانی محسوب میداشت.

خوشبختانه سبک گوتیک یگانه سبک معماری است که پایه گذارش شناخته شده است. او کسی بود بنام کشیش سوژر Abbe Suger که سمت وزارت نیز داشت و با بنای سن دنی S.DENIS شیوه معماری جدیدی بوجود آورد که به تمام اروپا سرایت نمود. سوژر نویسنده و شاعر و عارف بود و از او آثار و یادداشتهای زیادی بجا مانده. در آنها تم اصلی تم اعتلا و برای او نور وسیله ای برای اعتلا روحانی است طبق گفتارش شیشه های رنگارنگ پنجره ها به نور فرم می دهند و این نور دنیای جسمانی را درخود حل میکند و ما را به دنیای والاتر می برد. سوژر به گفته خودش تحت تاثیر آثار فلوپتین PLOTINUS و DIONYSUS THE AROPEGITE قرار داشت و آنها بنویه خود ملهم از میترائیسم و بخصوص تنوریهائی در باره نور بودند.

در بناهای ایرانی اشاره به نور و آسمان در نقشه، نما و رنگها و تزئینات مکرر است. در مساجد رنگهای اصلی کاشی ها و کتیبه ها آبی، زرد و طلایی، اشاره به نور و آسمان اند. می دانیم که حتی در دوره هخامنشی در تزئینات داخلی همین رنگها بقرم لاجورد، طلا و فیروزه مصرف میشده است. فرم های مکرر تزئینی تخت چمشید عبارتند از گل آفتاب گردان و گل لوتوس یا نیلوفر آبی. این گل ریشه اش در گل و لای و ساقه اش در آب است. هنگامیکه به آسمان و نور نظر می افکند بشکل گلی بسیار زیبا شکفته می شود. این سمبول قدیمی زندگی جسمانی و اعتلا بوده. در هنر هندو بسیار مهم است و در دوره هنر بودائی (در دوره پادشاه اشوکا قرن سوم قبل از میلاد) از آثار هخامنشی اقتباس می شود و جالب است که در زیباترین مشرق الزکار همزمان ما - اثر یک مهندس ایرانی - به حد کمال میرسد. (راجع به گل لوتوس و معانی آن در ادیان مسیحی و بودائی و هندو بحث مفصل است و این مقاله کنجایش آنرا ندارد)

در دوره اولیه مسیحی در قرن چهارم، هنگامیکه کنستانتین دیانت مسیحی را ابتدا قانونی و سپس دیانت رسمی امپراطوری اعلام کرد بفتناً برای برگزاری مراسم مذهبی که قبلاً در خفا انجام میگرفت احتیاج به فضاهای بزرگ و قابل توجه پیدا شد. چون کلیسا به هیچ وجه مایل نبود با سمبولیسم قبلی پاکانیست روم و یونان بیامیزد در مورد کلیسا سازی از بناهای غیر مذهبی رومی باسیلیکا (سالن اجتماعات) استفاده نمودند ولی با جهت شرقی - غربی میترائی. در مورد پیکره و ترسیم بجای سبک رئالیست رومی به سبک انتزاعی تر و غیرآشناتر ساسانی گرایش پیدا نمودند. آثار نفیس ساسانی از چند قرن پیش از این به غرب صادر می شدند. ظروف طلا و نقره، عاج، سکه ها و پارچه های الوان ساسانی گنجینه ای بودند که برای چندین قرن از آنها در هنرهای اولیه مسیحی استفاده شد و این حتی تا دوره رمانسک (قرن ۱۲ - ۱۰) ادامه داشت.

در تصاویر و حجاریهای این زمان معمولاً حضرت مسیح را در روز قیامت با تخت و تاج در بین چهار حواری (چهار حواری که چهار انجیل را نوشته اند: یوحنا، لوقا، مرقس و متی) نمایش می دهند. سمبول این چهار حواری عبارت از فرشته، عقاب، شیر و گاو بصورت بالدار اقتباس دقیقی است از آثار

ساسانی . همچنین پیکر حضرت مسیح با زانوان خم شده و شمشیر بدست عین اشکال پادشاهان ساسانی مانند شاپور اول است که در پارچه ها و سکه ها و ظروف گرانبهای است که هنوز هم در موزه ها و کلیساهای اروپائی نگهداری می شود. (در مورد مجسمه کامل - مجسمه شیری که در میدان سن مارک و نیز قرار دارد مربوط به دوره ساسانی است که به نحوی به خاور نزدیک انتقال داده شده بود و جزء غنائم جنگی بود که در قرون وسطی صلیبیون به اروپا می آورند.)

در طاق بستان در بین حجاری های بسیار زیبا شاهزاده ای سوار بر اسب با زره و کلاه خود دیده میشود که زوبین بر دست دارد. این فرم در پارچه های ابریشم ساسانی که در اروپا خواهان زیاد داشت مکرر دیده میشود و مدل اصلی فرم دلاوران داستانهای قرون وسطی مانند داستان رولاند و پادشاه آرتور را تشکیل میدهد. همچنین فرم شاهزاده سوار بر اسب در حال شکار متنی است که از ژاپون تا چین و مصر و بیزانس و ایتالیا از آن اقتباس می شود.

بطور خلاصه باید گفت که هنر مسیحی نیز مانند هنر اسلامی از ابتدا بطرق مختلف مدیون هنر ایران بوده و این نفوذ دوباره در دوره رمانتیک و در قرون ۱۹ (گوگن : میناتور) و ۲۰ (ماتیز: مینیاتورهای ایرانی . پیکاسو: سفالهای املش) نمایان میگردد.

عمق و گسترش هنر ایران چنان است که از ماوراء قرون متعادی اثراتش هنوز در شرق و غرب باقی است . گویا شاعران و عارفان و هنرمندان آن سرزمین از قرون پیش بشارت به ظهور جمال مبارک داده اند و با آثار خود عطر و گل نثار نموده اند تا شاید زیانشان لایق بیان آثار مبارک و هنرشان درخور ظهور امرالهی باشد.

یادداشت ها

۱- لوح مقصود

۲- ترجمه از BAHAI WRITINGS ON MUSIC, P. 8-9

۳- ترجمه از THE CHOSEN HIGHWAY, P. 167

۴- این نمونه ها مربوط به دوره آشوکا اولین پادشاه بودائی است (قرن سوم قبل از میلاد) که بعنوان یادبود چند صد نقطه ای که در سراسر هندوستان استخوانهای بودا (برای تیرک نمودن تمام آن سرزمین) ب خاک سپرده بودند چند صد ستون به شیوه ستونهای هخامنشی در تمامی هندوستان بنا کرد.

۵- تنها در دو قرن اول امپراطوری اسلامی در دوره امویان هنگامیکه پایتخت در دمشق (ماسونی قدیمی رومی و بیزانس) قرار داشت بالطبع نفوذ رومی و بیزانس در معماری اسلامی دیده میشود. چون اعراب سابقه یا میراث معماری نداشتند طبیعی است که از آثار موجود نور و بر گاهی کپی می کردند و گاهی پس از خراب کردن ساختمانها از ستونها و سرستونهای کورنتین رومی دوباره استفاده میکردند. مهمترین بناهای دوره اموی مسجد دمشق و قبة الصخره در بیت المقدس می باشند . مسجد جامع دمشق بر اساس طرح کلیسای باسیلیک رومی بنا شده . اغلب ستونها متعلق به کلیسای سن ژان است که قبلاً در همان محل قرار داشت . جالب این است که آن کلیسا هم روی معبد قدیمی رومی ساخته شده بود . قبة الصخره با فرم مدور و ستونهای یک پارچه و دورنگ کورنتین اقتباسی است از کلیسای مزار مقدس حضرت مسیح (Holy Sepulchre) که در نزیک آن قرار دارد و در قرن چهارم میلادی بدستور هلنا مادر امپراطور کنستانتین بنا شده بود (این کلیسا بعداً در قرن ۱۳ به سبک مدرن تر گوئیک دوباره سازی شد) .

نگاهی به احوال و آثار شعرای بهائی

در ربع قرن اخیر

بهروز جباری

وقتی امر مجمع محترم ادب و هنر به بنده ابلاغ شد تا درباره احوال و آثار شعرای بهائی در ۲۵ سال اخیر صحبت کنم مدتها دچار تردید بودم که این وظیفه را بپذیرم یا نه؟ چون اولاً ترجیح میدادم که این امر توسط کسی انجام شود که کار و رشته اش ادبیات است زیرا کسی که چون من گاهی بمناسبت نوق اشعار شعرا را مطالعه میکند دیگر خود را موظف نمیداند تا اشعار همه شعرا را در هر سطحی که باشند مطالعه کند در حالیکه وقتی این مسئله بعنوان وظیفه مطرح شد ناگزیر باید تا حد ممکن همه اشعار را مطالعه کرد. ثانیاً مرز بین شاعر و غیر شاعر مرز مشخصی نیست مخصوصاً که بعد از حوادث اخیر ایران این مرز نامشخص تر گردیده است، چون عده زیادی بمناسبت تحریک احساسات اقدام بسرودن شعر نموده اند. اخیراً در مجلسی در کانادا یکی از دوستان شعرى را که سروده بود قرائت کرد، یکی از حاضرین گفت: شما وقتی ایران بودید شعر نمی سرودید! بنده عرض کردم قربان اینجا هیچکس در رشته خودش کار نمیکند! پس اشکال بوم اینست که با زیادی تعداد شعرای تازه از راه رسیده بیم آن دارم که نتوانم حق همه را ادا کنم.

هم تازه رویم هم خجل، هم شادمان هم تنگدل، کز عهده بیرون آمدن نتوانم این پیغام را بنده در مقابل احساسات و عواطف تمام کسانی که تحت تاثیر حوادث ایران اقدام بسرودن شعر نمودند سر تعظیم و احترام فرود میآورم و احساساتشان را قدر می نهم مخصوصاً کسانی که توفیق زیارت آثارشان را برای معرفی باین جمع محترم پیدا نکرده ام.

این بررسی مقدماتی خالی از نقص نیست ولی لاقلاً این حسن را دارد که برای دیگران در آینده ممکن است مقدمه و مبنائی برای انجام این نوع مطالعات باشد زیرا در حال حاضر منابع در این زمینه محدود است. جمع آوری همین مختصر نتیجه تأیید الهی و محبت دوستان است.

عرایض من هیچگونه جنبه رسمی ندارد یعنی اگر کسی را بعنوان شاعر نام ببرم مقام شاعریش تثبیت نمی شود و اگر نام نبرم این مقام از کسی گرفته نمی شود، ولی با وجود این اگر بعلم عدم دسترسی یا اطلاع نام شعرانی نکر نشد از آنان و دوستانشان معذرت میخواهم و تمنا دارم با معرفی آنان مرا یاری نمایند تا کتابی که قصد انتشار آنرا دارم از این نقص بری باشد.

ادبیات هر دوره ای نمایانگر افکار و احساسات مردم آن دوره است اگر شما اشعار شعرای دوران مختلف تاریخ ایران را مطالعه کنید بدون مراجعه بتاریخ می توانید نشیب و فرازها و مشکلاتی را که مملکت در طول تاریخ تجربه کرده است احساس کنید. بعد از انقلاب اخیر ایران نیز بسهولت مشاهده می شود که اشعار شعرا رنگی دیگر بخود گرفته است بعضی از شعرای غیر بهائی که تا دیروز برای تخت جمشید

قصیده می سرودند و مدح شاهان میکردند ناکهان تغییر جهت داده و به توصیف و تحسین انقلاب پرداختند عده ای نیز غرق دریای یأس و ناامیدی شدند اینان دیگر از وصف معشوق و خاطرات عاشقانه کمتر سخن میگویند بلکه تشریح زندگانی تلخ بعد از انقلاب ، نوری از وطن ، غم تحقیر شدن و همچنین حمله و انتقاد و بدگویی به صاحبان عمامت اساس مطالب اشعارشان را تشکیل میدهد. شاعر بهائی نیز از مظالم وارده بر احبای مظلوم مینالد و کوشش دارد ندای مظلومیت آنانرا بگوش جهانیان برساند او نیز بمقتضای داشتن احساسات بشری گاهی افسرده می شود و بعد بخود میآید و به ملامت خویش می پردازد و از شکوه کردن پشیمان می شود .

همای عرش بقا بود و من زندانی
 ز هجر شکوه چو مرغان هرزه گوکریم (۱)
 او معتقد است تحمل رنج و بلا در راه محبوب موهبتی است بدین سبب صدای او را از داخل زندان میشنوید که میگوید:

فدای همت آنم که اندرین دوران
 به عشق دوست فداکرد خانه و ایوان
 خلیل عشق نترسد ز آتش نمرود
 بهشت بنده ابهی است محبس وزندان (۲)
 او خوب میدانند که پس از پراکنده شدن ابرهای تیره ظلم و ستم چهره جهانی که آرزوی اوست نمودار میگردد، او از شهادت ها رنج می برد ولی در عین حال برای تطهیر دنیای پلید نیاز به خون عاشق را احساس می کند .

آلوده پیکر است جهان خراب ما
 از خون عاشق است که تطهیر میشود (۳)
 هنگامیکه با نگاه به دیوار زندان خاطرات گذشته را مرور می کند و به گرفتاری خویش می اندیشد جمال محبوب را آشکار می بیند و از سرنوشتی که برایش مقدر شده شادمان و مباهی و مفتخر است :

ناگه ز قعر ظلمت آن دیوار
 آمد جمال دوست پدیدارم
 آمد چو آفتاب و زانوارش
 گردید همچو روز شب تارم
 از نوق این لقاو چنین گفتار
 انگار در میانه گلزارم
 دیگر نه حیس میکنم رنجور
 نه تیغ تیز میدهد آزارم
 گر نعمت فداست مرا حاصل
 از فضل توست ، من نه سزاوارم (۴)

بطوری که در سطور بعد نیز خواهیم دید رضا و تسلیم و توکل به حق و اطمینان به آینده اساس اعتقاد شعرای بهائی را تشکیل میدهد و او اینکه در نحوه بیان احساسات تفاوتی در آثارشان مشاهده شود اینک بترتیب الفبا بذکر نام و بیان مختصر احوال شعرای ۲۵ سال اخیر تا حدی که وقت اجازه میدهد و می شناسم می پردازم . اگر در مورد یکی دو شاعر بهائی به تفصیل بیشتری سخن رفته فقط بدلیل آن است که مجموعه شعری از آنان در دست داشته ام ولی در مورد شعرانی که گاهی فقط يك غزل از آنان دارم و یا اصولاً اثری ندارم فقط بخواندن بیتی از آنان و یا ذکر نامشان اکتفا می کنم :

۱- شعر از جناب هوشمند فتح اعظم
 ۲- شعر از جناب حسین مطلق (شهید)
 ۳- شعر از جناب منصور نیلی
 ۴- قسمتی از قصیده " دیوار زندان " جناب فتح اعظم

جناب ابوالقاسم افغان

نام پدرشان حاج میرزا حبیب افغان است تولیت بیت مبارک شیراز طی لوحی از حضرت بهاءالله باین خاندان محترم تفویض گردیده است . ایشان در حال حاضر ساکن کشور انگلیس هستند . معمولاً تخلّص بکار نمی برند ، در سرودن شعر روش کلاسیک دارند . مضامین اشعارشان امری و عرفانی است . غزلی از سعدی را بنحو زیبایی تضمین کرده اند ، آنرا برایتان میخوانم :

به پای پوست مرا سر بود به عجز و نیاز
بطاق ابروی او برده ام به سجده نماز
بطوف کعبه چه حاجت مرا بسراه حجاز
"خوش آن سپیده دمی باشداینکه بینم باز"
"رسیده بر سر آله اکبرشیراز"

در آن مقام که کربویان سدره نشین
براه عجز و تمنا بخاک سوده جبین
بر آن تراب که پهلوی زند بعرض برین
مگر که بار دیگر آن بهشت روی زمین
"که بار ایمنی آرد نه جور قحط و نیاز"

بذات بارخدائی که ذات اوست قدیم
که ساجدند بر آن آستان مسیح و کلیم
بر آن مقام که خوانده خداهش عرش عظیم
"نه لایق ظلمات است باله ایمن اقلیم"
"که بارگاه سلیمان بُداست و مهبط راز"

خوش آن دیار که ظلّ خداست برسر او
امیر بنده و سلطان اسیر در بر او
همه ز فخر و شرف سوده روی بر در او
"هزار پیرو ولی بیش باشد اندر او"
"که کعبه بر سر ایشان همی کند پرواز"

اگر چه نیست وفا مر سپهر گردان را
ولی امید و تولا ز ماست یزدان را
که بر عو نگذارد مجال میدان را
"نگاه دار تو این شهر نیک مردان را"
"ز ظلم ظالم بدکار و ملحد غدار"

مرا دعاست بدرگاه قادر عالم
که بر کند بن جور و جفای قوم ظلام
که کرده اند اهانت به بیت رب انام
"هر آن کسی که کند قصد قبه الاسلام"
"بریده باد سرش همچو زرد و نقره به گاز"

به کبریائیت ای جالس سریر بقا
بخون پاک توای واله جمال بها
به پایمردی قربانیان کوی وفا
"بحق کعبه و هر کس که کرد کعبه بنا"
"که دار مردم شیراز در تنعم و ناز"

ز هجرکوی توام دل بتاب و تب موید
دلی که خسته درد است کی طرب جوید
خوش آن دلی که بجان در ره طلب پوید
"که سعدی از غم شیراز روزوشب گوید"
"که شهرهای دگر باز و شهر ما شهباز"

مرا ز شیخ تمنای عفو و غفران است
که بیستی از غزلش در محاق نسیان است
زیان بعذر برم تا به تن مرا جان است
بعذر خواهی از او آنچه آن که شایان است
"گرم مجال دهد آسمان شعبده باز"

جناب حسن افغان

ایشان برادر کهنتر جناب ابوالقاسم افغان و ساکن امریکا هستند، در سرودن اشعار طنزآمیز نیز دست دارند. تخلص به کار نمی برند. اشعارشان دارای مضامین امری و عرفانی است قسمتی از مخمس را که تحت عنوان "پیام شهدای مهد امرالله" سروده اند برایتان میخوانم :

شنو به گوش دل ای یار مهربان عزیز نگر چگونه به ایران پیاست رستاخیز
اگر تو راست بصیرت اگر تو راست تمیز کنون که جام بلا گشته بهر ما لبریز
تو ای بهائی آواره از وطن برخیز

دمی بیا و ببین بختران شیرازی کنند بر ره محبوب خویش جانبازی
چنان به اوج سعادت کنند پروازی نبرده اند ز خاطر حکایت نبریز
تو ای بهائی آواره از وطن برخیز

به پای خیز و بشو بهر خدمت آماده غنیمت است چنین فرصت خدا داده
ز جام عشق به پیمایان باده که از میان برود دشمنی و جنگ و ستیز
تو ای بهائی آواره از وطن برخیز

پیام صلح که پیغام معهد اعلی است دوی درد و شفافبخش مردم دنیاست
مرام صلح و محبت شعار اهل بهاست بغیر صلح ندارد جهان طریق گریز
تو ای بهائی آواره از وطن برخیز

جناب حبیب الله اوچی (شهید)

شهید مجید حبیب الله اوچی نانوائی از اهل شیراز بود. سالی که در رادیو ایران بر علیه امر سخنرانی میشد (۱۳۳۴ شمسی) همراه عده ای دیگر در وارد کردن خسارت به بیت مبارک شیراز شرکت کرد و بعد با محبت احبا که مقابله به مثل نکردند بهائی شد. قبل از تصدیق به احبا نان نمی فروخت و بعد از تصدیق مسلمانان از ایشان نان خریدند. پس از ایمان به امر مبارک به مهاجرت مروجشت رفت . در اوائل انقلاب و در جریان تخریب خانه های احبا دستش تیر خورد و گویا گفته بود که این همان نستی است که به تخریب بیت مبارک شیراز اقدام کرده است .

ایشان را در ۱۶ نوامبر ۱۹۸۲ شهید کردند. تخلص ایشان " نابت " بود. اشعار ایشان بیشتر غزل و دارای مضامین امری و عرفانی و دارای شور و حال خاصی است . یکی دو نمونه از اشعارشان را برایتان میخوانم :

از شرار عشق ، سوزانم نمیدانم کیم گاه از خود بیخودم که با خدامشغول راز
گاه امیدم سوی الطاف نامحدود اوست گاه دبیر عقل با افسانه افسارم کند
گاه بر گرد جهان که بر خرابات مغان گاه نشناسم ز غفلت پیش پای خویش را
گاه شوم وارسته و پا بر سر هستی زخم گاه سرپا فکر سامانم نمیدانم کیم
کرده گیسوی پریشانم نمیدانم کیم که زما و من گریزانم نمیدانم کیم
که بکوی عشق حیرانم نمیدانم کیم که ز نفس خویش ترسانم نمیدانم کیم
در سراغ نور یزدانم نمیدانم کیم که همای اوج عرفانم نمیدانم کیم
که سرپا فکر سامانم نمیدانم کیم

اول و آخر چو نبود دفتر ایجاد را
از پریشان گویش نابت پریشان است ومن
سه بیت از غزلی دیگر :

من از اول فکر پایانم نمیدانم کیم
زین پریشانی پشیمانم نمیدانم کیم

ای خوش آن لحظه که قلبم هدف تیر شود
دم عشاق جگر سوخته را تاثیرست
کرده محکوم باعدام مرا حاکم شرع

وای برمن اگر امضای قدردیر شود
که از او سلطنت عشق جهانگیر شود
هان مبادا که در این مرحله تأخیر شود

جناب عبدالحسین بشیرالهی

نام " بشیر " توسط حضرت عبدالبهاء به پدرشان عنایت شد. الواح متعددی بافتخار پدرشان نازل شده است. ایشان فارغ التحصیل مدارس آلیانس و سن لویی و مدرسه امریکائی طهران هستند و در حال حاضر در امریکا اقامت دارند. بیشتر غزل سروده اند. تخلص بکار نمی برند. اشعارشان روان و دارای مضامین امری و اخلاقی و عرفانی است. قسمتی از غزلی را که بعد از شهادت اعضای محفلین سرورند برایتان میخوانم :

چشم دنیا گریجای اشک خون بار درو است
نور شمع امرحق پروانگان پریر زنان
ای فلك بر بند طومار شهیدان سلف
اهل حق را جانفشانی و فدا شایسته است
آن فداکاری کند در خدمت نوع بشر
آه مظلومان بسوزد خرمن هستی ظلم

عالم انسان عزادار شهیدان بهاست
نیست پروا عاشقان را سوختن شرط لقاست
عاشقان این زمان را رسم جانبازی جداست
منکر دین خدا را قتل و عدوان اقتضاست
این خطا کاری کند چون فطرتاً اهل جفاست
حسرت ویاس و پشیمانی جزای اشقیاست

جناب دکتر فرامرز بصاری

متصاعد الی الله دکتر فرامرز بصاری فرزند مرحومان دکتر فروغ و امته الله صمدیه خانم بصاری بودند. در شهر بابل مازندران متولد شدند. ایشان دندانپزشک بودند و در طهران مطب داشتند و ضمناً مبلغ یکی از بیوت تبلیغ بودند. در تاریخ ۲۲ فروردین سال ۱۳۶۳ در طهران گرفتار و زندانی شدند و در زندان تحت شکنجه قرار گرفتند که از جمله آثارش شکستن دندان های پیشین ایشان بود. در تاریخ ۱۲ بهمن سال ۱۳۶۵ با قید ضمانت آزاد شدند. در ۲۴ آذر سال ۶۷ بعلت سکت قلبی در سن ۶۴ سالگی روح پاکشان به ملکوت ابهی شتافت. تشییع جنازه ایشان بسیار باشکوه بود که تاج گل ارسالی جامعه بهائیان ایران بر شکوهش افزوده بود.

بنده فقط يك غزل از ایشان دارم که برایتان میخوانم. این غزل برای تشخیص سبک و قضاوت در اشعارشان کافی نیست ولی برای آنکه ایشان را انسانی با احساس و مؤمن معرفی کند کافیست. تخلص ایشان " سها " بود. نام این غزل " پرندة قفس " است.

بریز باده خون ریز در پیاله که مستم
دگر نه جام بگیرم نه می به جرعه بنوشم
زهرچه دوست بغیر تو بود رشته بریدم

بریز تا که ندانم در این میانه که هستم
بریزیکسره خم را که مست جام الستم
در سرای محبت بغیر روی تو بستم

بدم دانه زلف و دو چشم باده پرستم
 به هر کجا بکشندم اسیر دام تو هستم
 اگر چه زاهد خود بین حقیر داند و پستم
 مرا که صد سروجان را بسنگ تو به شکستم
 که تو هوای پرستی و من خدای پرستم
 ز پا فتاده ام و دامن تو باشد و دستم
 ز بس که با تو نگفتم زبس که بی تونشستم

پرنده قفسم میل گشت باغم نیست
 مرا غمی ز اسیری و رنج زندان نیست
 به قباب و قوس سماوات جایگاه منست
 به عاشقی چون و تو به وه که نشناسی
 تفاوت من و توشیخکا فقط اینجاست
 بهای من به "سها" چشم مغفرت بگشای
 سخن زیاد برفت و صبوری از دل تنگم

جناب وثوق الله بلبل معانی

جناب وثوق الله بلبل معانی یکی از نوادگان ملا احمد معلم حصارى هستند. ملا احمد معلم حصارى دومین نفسی بودند که توسط جناب باب الالباب بامر حضرت باب اقبال نمودند (بعد از جناب میرزا احمد ازغندی) جناب بلبل معانی از طرف پدر ، پسر پسر بختر نوم و از طرف مادر، پسر بختر بختر اول جناب ملا احمد معلم هستند . تخلص ایشان بلبل است اشعارشان همه دارای مضامین امری است . ایشان تاریخ امر را تا شهادت جناب قدوس بشعر در آوردند که حدود ۱۳ هزار بیت است . بیشتر اشعارشان مثنوی و مسط و ترجیع بند و گاهی دوبیتی است . کمتر به غزل پرداخته اند . مجموعه اشعارایشان اخیراً بنام "گلبن معانی" در هند منتشر شده است . قسمتی از شعری را که بعد از شهادت جناب دکتر فرهنگی سروده اند برایتان میخوانم . این شعر متضمن ابیاتی زیبا و با احساس است .

خون بگیریم ز فرط دلتنگی
 که کشیدی ز دشمن خونخوار
 عازم کشور بقا گشتی
 مورد فضل و درخور تمجید
 یا ننوشید شریتی زو جام
 از وجود تو روضه رضوان
 خلق را از خدا خبر کردی
 روح تو قلمز خروشان بود
 نطق تو هم فصیح بود و بلیغ
 ای خوشا افتخار فرجامت
 فارغی از عوارض ناسوت
 بهره ور از لقای جانانی
 طائر اندر سماء مغفرتی
 هست تاج شهادتت بر سر
 گاه گریان بود گهی مسرود

ای مشاور مسیح فرهنگی
 چه که بعد از مصائب بسیار
 در سیبل بها فدا گشتی
 تو نخستین مشاوری و شهید
 قبل تو کس نیافت این نومقام
 گاه ترکیه گاه پاکستان
 چون نسیم سحر گذر کردی
 جنبش و کوشش فراوان بود
 طرح نو ریختی تو در تبلیغ
 ای خوشا آن قیام و اقدامت
 اینک ای جان پاک در ملکوت
 همدم و هم نشین خاصانی
 غرقه در بحر فیض و مکرمتی
 هله بشری به محضر انور
 "بلبل" از فرط شوق و جذب و شور

جناب دکتر علی توانگر

ایشان دکتر ادبیات فارسی و اهل نجف آباد اصفهان هستند در شعر "توانگر" تخلص می کنند در حال

حاضر ساکن ارض اقدس هستند . اکثر ایام زندگانی را به تدریس و تعلیم در طهران و آهواز گذرانده و در محافل و لجان مختلفه عضو بوده اند .

اشعار ایشان دارای مضامین امری و اخلاقی است قسمتی از تضمینی را که بر غزلی از سعدی ساخته اند برایتان میخوانم :

ای بوجود تو جمع کل فضائل	کرده خدایت عطا جمیل خصائل
هست لقایت بهشت و حل مسائل	" چشم بدت نور ای بدیع شمائل "
" یار من و شمع جمع و میر قبائل "	
نفخه ای از امرحق چو صور میدند	عده ای از خواب جهل و سکر جهیدند
نور جمال و جلال پوست بدیدند	" نام تو میرفت عاشقان بشنیدند "
" هر بوبرقص آمدند سامع و قائل "	
ای به جمال و جلال گشته نمایان	نور و شکوهت چو آفتاب نمایان
منبع فیضی چو تو نیافته کیهان	" نور باخر رسید و عمر به پایان "
" شوق تو ساکن نگشت و مهر توزائل "	
وصف تو گفتند نظم و نثر چه بسیار	هر کس و هر جا بهر زبان و به تکرار
کرده " توانگر " به عجز خویشتن اقرار	" سعدی از این پس نه عاقلست و نه هشیار "
" عشق بچربید بر فنون و فضائل "	

امته الله زرین تاج ثابت

خانم زرین تاج ثابت متولد سبزوار (ارض خضرا) و نوه پسری جناب ملاعلی سبزواری هستند . جناب ملاعلی سبزواری از شهدای نوره جمال مبارک در یزد است که شرح حالش در جلد دوم مصابیح هدایت آمده است . از شاگردان مدرسه تربیت ، فارغ التحصیل دانشسرای عالی و بازنشسته وزارت آموزش و پرورش هستند . اکنون مقیم انگلستان میباشند . اشعارشان پخته و روان و دارای مضامین امری و اخلاقی و بیشتر غزل است . در شعر " زرین " تخلص می کنند . ابیاتی از یکی از غزل هایشان بنام " عنقای عشق " را برایتان میخوانم :

عالمی خوش دارم از سودای عشق	یک جهان راز است در دنیای عشق
بیم از امواج و طوفان کی کتد	آنکه گردد غرقه در دریای عشق
می برد از یاد یار خویشتن	چون بنوشد جامی از صهبای عشق
موسی جان چون نمود آهنگ طور	آتش افروخت در سینای عشق
این جهان " زین " چو بنهی زیر پای	صد جهان بینی تو در رویای عشق

جناب رضا جهانگیری

ایشان اهل قم و ساکن انگلستان هستند . در شعر " رضا " تخلص می کنند . پدرشان حسین جهانگیری و مادرشان خانم طلعت فیضی بودند . ایشان پسر عمه جناب فیضی هستند . بیشتر از ایشان غزل دیدم . اشعارشان خیلی با احساس است . در سرودن اشعار طنز نیز دست دارند . نمونه هائی از اشعارشان را

برایتان میخوانم ، ابیات زیر را از غزلی که تحت عنوان " سفرکرده " دررثای جناب فیضی سروده اند انتخاب کرده ام :

خوانده شد فاتحه مهر و وفا ای رفقا	بسته شد دگه بازار صفا ای رفقا
شورو مستی همه طی شد بخدا، ای رفقا	بسته شد دفتر شادی ، قدح باده شکست
رفت تا سیر کند عرش بقا ای رفقا	آنکه عمرش همه در خیر بشر شد سپری
کرده قصد سفر کوی بها ای رفقا	" آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست "
سر تعظیم به تسلیم و رضا ای رفقا	قصه غصه درازست و شب از نیمه گذشت
غافل مشو که خیمه ظلمت دریدنی است	چند بیت از غزلی دیگر که گویا با استقبال از یکی غزلیات جناب فتح اعظم سروده اند :
این موج بی قرار مگر آرمیدنی است	ای چرخ کجمدار که جور کثیدنی است
کاین نشئه حیات زمانی پریدنی است	بر ما هزار گونه تلاطم گذشته است
ساقی بریز باده باقی بجام ما	سه بیت هم از غزلی که برای سنگ مزارشان سروده اند انتخاب کردم که برایتان میخوانم :
سک خاکی راه قدم اهل وفاست	این که در خاک نهانست رضاست
با خیر باش که این سینه ماست	ای که از خاک رهم میگری
چشم امید با لطاف بهاست	خدمتی سر نزد از ما بسزا

جناب منوچهر حجازی

جناب منوچهر حجازی ساکن اسپانیا هستند . علاوه بر شعر در موسیقی نیز دست دارند و ویولون مینوازند. اشعارشان استوار و محکم و بیشتر قصیده است . تخلص بکار نمی برند . ابیاتی از قصیده ای که با استقبال از ملك اشعراى بهار در مورد صلح سرودند برایتان میخوانم :

پیام صلح میدهد سفیر دیر پای او	چه خوش حدیث میکند نوای جانفزای او
نوای جانفزای او حدیث صلح و آشتی	بهل که کُله می شود جهان باقتفای او
زمان ، زمان وحدت است و این جهان	نیاز صلح دارد و بقای او
سلاح را بیفکنیم و از پیش	به خیش رو کنیم و کیمیای او
چه حاصلی ز دیو زشت دشمنی	ز هیبت پلید و بانگ وای او
بیا که سال صلح را به میمنت	بعهد او وفا کنیم و رای او
باقتفای پادشاه شاعران	من این قصیده گفتیم از قفای او
" فنای جنگ خواهد از خدا که شد	بقای خلق بسته در فنای او "

امته الله فروغ خداوست

سرکار خانم فروغ خداوست اخیراً صعود کردند. اشعارشان دارای مضامین امری است . نام " فروغ " را بعنوان تخلص نیز بکار میبرند چند بیت از غزلی را که برای شهدای سبعه همدان تحت عنوان " صنم عشق " سروده اند برایتان میخوانم :

صنم عشق دگر باره نمایان گردید جان و سر، باز فدا در ره جانان گردید

به قضا داده رضا ساجد یزدان گردید
از وفای به حق و نعمت ایمان گردید

خاندان شهدا جمله پر از عشق بهاء
ای " فروغا " سرتسلیم بدرگاه خدا

امته الله دکتر طاهره خدانوست

ایشان فرزند شادروان خانم فروغ خدانوست هستند. رشته تحصیلی ایشان حسابداری و مدیریت است و ساکن امریکا میباشند. مجموعه " بلائی عنایتی " را تنظیم و منتشر کرده اند که متضمن اشعار خودشان و چند تن دیگر است چند بیت از یکی از غزلهایشان را برایتان میخوانم :

" رسیده مژده که آمد بهار و سبزه دمید " که ختم ماه صیام است و روز و سال جدید
جهان جوان شده از عطر لاله و سنبل لباس سبز به تن کرد سرو و سوسن و بید
سرور و شادی ما مرز و بوم نشناسد چو مؤمنی به بها جمله لحظه ها شده عید
که جشن و عید بهائی به یمن ایمان است چو مؤمنان بهم آیند شادی است و نوید

جناب دکتر شاپور راسخ

جناب دکتر شاپور راسخ نیاز به معرفی ندارند. ایشان از شخصیت های شناخته شده جامعه بهائی و عضو هیئت مشاورین قاره ای در اروپا هستند. جنبه شاعری ایشان تحت الشعاع جنبه های امری، ادبی، جامعه شناسی و اقتصادی ایشان است بطوریکه ایشان را بعنوان شاعر نمی شناسند. ایشان از محققین برجسته اند و در زمینه های مختلف صاحب تحقیقات و تألیفات هستند از جمله چهار نوار کاست در اقتصاد بهائی از ایشان در دست است که بسیار قابل استفاده است. سرودن شعر برای ایشان بیشتر جنبه تفنن دارد. بطوری که حتی پای اشعارشان امضاء نمی گذارند ولی با این وصف اشعار زیبا و با احساس متعدد دارند که یکی دو نمونه برایتان میخوانم، غزلی را که میخوانم بعد از شهادت خواهرزاده شان شهید مجید فرهنگ مودت سروده اند :

یادت بخیر ای گهر ناشناخته ای نقد جان به مقدم جانانه باخته
یک چند شمع محفل زندانیان شده وز اشتیاق صبح لقایش گذاخته
از نار عشق دوست چو پروانه سوخته از شوق باغ وصل به ویرانه ساخته
چون کوه استوار برایمان و هم چو بحر بر ساحل امان ز سر شور تاخته
دشمن کشیده تیغ جفا و تو با صفا کلک زیان به شکر و ستایش برآخته
در پرده دعا و مناجات روز و شام آهنگ مهر طلعت ابهی نواخته
با تیر خصم از قفس تن رها شدی ای طیر بال و پربقک بر فراخته

شعر دیگری که ابیاتی از آن را میخوانم تحت عنوان " کودک " است که متضمن بیان نکات و دقائق فراوانی است :

چیست کودک این معمای شگفت آن که مهرش ساحت دلها گرفت
نغمه ای از بوستان ایزدی نکته ای از داستانی سرمدی
بامداد دلکش یومی جدید حاصل نور رسته کِشْت امید
یک ترنم بر زبان زندگی یک تبسم از لب پویندگی

نزه ای خورشیدها بروی پدید
مجمع انواق و استعدادهما
مژده يك هستی پر اعتلا
جز خدا هرگز که آورد این شکر
گرچه اینک رنج از بال مگس
گرچه اکنون حاجتش يك قطره شیر
اوست تاج فخر بر فرق حیات
راستی را رمز سر پوشیده ایست

لمعای فجر بزرگی را نوید
طرفه معجونی هم از اضدادها
یا سر آغاز بلا و ابتلا
هیچ صنعتگر چنین صنمی نکرد
ایک فردا خلق را فریاد رس
ایک فردا پهلوانی شیر گیر
جلوه گاه جمله اسماء و صفات
هیچ رازی بیش از این پوشیده نیست

جناب دکتر سیروس روشنی اسکونی

شهید مجید دکتر سیروس روشنی اسکونی فرزند حاج محمد علی در اول رضوان ۱۳۰۴ در شهر تبریز متولد شدند و توسط ایادی امرالله جناب سمندری که آنجا بودند سیروس نامیده شدند. ایشان دکتر طب بودند و اطلاعات عمیقی در موضوع مختلفه امری داشتند. چندین جزوه تألیف کردند یکی از آنها بنام "برگ سبز" که در روش استدلال است در چندین شماره مجله عنالیب چاپ شد. عضو محفل ملی نوم ایران بودند که همراه با سایر اعضاء آن محفل در تاریخ ۲۷ دسامبر ۱۹۸۱ به شهادت رسیدند. دیوان اشعار ایشان موجود است، سبک کلاسیک داشتند بیشتر اشعارشان غزل و گاهی قصیده است اشعارشان سلیس و روان و عاری از ایراد است. تخلص ایشان "سیروس" و گاهی نیز "روشنی" بود. یکی از غزلیات ایشان را که عنوانش "زبان حال یاران ایران" است برایتان میخوانم که در آن بنحوی غیرمستقیم اسامی اعضای محفل آمده است:

شکر خدا بعهده وفا هم عنان شدیم
با ژاله های اشک بر آن آستان شدیم
رنج زمانه برده و فخر زمان شدیم
جان باختیم وشهره به گریجهان شدیم
وز فضل بیت عدل خدا شانمان شدیم
مجنوب شمس طلعت آن دلستان شدیم
باران شدیم و بهره بهریوستان شدیم
پیوند خورده بحرصفت بی کران شدیم

هر چند دل فسرده و بی خانمان شدیم
چون لاله داغ عشق به خون جگر زدیم
نای زیان به روح امین شکوه ساز کرد
گیتی ز وصف عز و جلال بها پراست
از نعمت رضای بها رزق یافتیم
چون نره در کشاکش طوفان اضطراب
فصل بهار و قدرت رعد است و آنرخش
چون قطره های آب به نهر وفای دوست

دادند مژده بر دل "سیروس" هان رسید
تأییدی از بها که چنین کامران شدیم

جناب غلامرضا روحانی

در مورد متصاعد الی الله جناب غلامرضا روحانی بنده نباید چیزی عرض کنم چون بناست که تحت برنامه جداگانه ای احوال و آثارشان بطور مستقل مورد بررسی قرار گیرد. ایشان از شعرای نامدار معاصرند که در جامعه غیر بهائی نیز (مخصوصاً از لحاظ طنز سرائی) نیز شناخته شده هستند. در اشعار طنز تخلص ایشان "اجنه" و در سایر اشعار "روحانی" میباشد. فقط شعری را که برای سنگ

<p>وز قیود جهانیان رسته کرده جا در چه فراموشی در دل خاک تیره گشته نهان قفس تنگ مرغ جان من است قطره بر بحر بیکران پیوست کی شود پای بست عالم خاک عاشق هر که یار اوست منم و ندر آن تا بنفخ صور کجا نیست آرامگاه روحانی</p>	<p>این منم دیده از جهان بسته این منم لب به مهر خاموشی این منم خارج از فضای جهان نی نی این جسم ناتوان من است لله الحمد کاین قفس بشکست آنکه دارد نظر به عالم پاک مرغ گلزار عشق پوست منم من کجا تنگنای گورد کجا بالله این خاکدان ظلمانی</p>
---	--

جناب کمال الدین رئوفی

از ایشان اشعار زیادی ندیده ام . ساکن امریکا هستند انشاء الله برای تکمیل این یادداشت ها از ایشان اطلاع بیشتر بدست خواهم آورد . چند بیت از یکی از غزلیاتشان را میخوانم :

<p>بی تکبر سربریز پای یار انداختن جور دشمن دیدن و بارنج زندان ساختن در ره آن شاهد مقصود با سر تاختن کوس حسن خاتمت در این جهان بناختن</p>	<p>ای خوشا مردانه جان در راه جانان باختن از پی تبلیغ امرش جان بگف در هر دیار درگذشتن از سرو جان و تن و فرزند و مال تا مگر از فضل لطف غصن ممتاز بها</p>
---	---

جناب حشمت الله ریحانی

ایشان حدود ۴۰ سال است که ساکن مسقط هستند تخلص ایشان " حشمت " است . اشعار زیادی ندارند و آنچه سروده اند اکثر مضامین امری است اشعارشان دارای احساس خاصی است . قسمتی از شعری را که پس از شرکت در اولین جلسه مجمع ادب و هنر سروده اند برایتان میخوانم :

در یزنگ اصحاب در انجمن احباب در جمع اولی الایلاب آنجا که شود بیخواب نرگس به صفا رفتیم بنگر بکجا رفتیم
 صاحب نظران خوشخو گلهای ادب خوش بو تیبیان و بیان نیکو اریاب سخن خوشگو خوش بو چو صبارفتیم بنگر بکجا رفتیم
 حشمت چو ثنا خوان شد بلبل به گلستان شد محفل گل و ریحان شد دلها شکرستان شد باعشق بهارفتیم بنگر بکجا رفتیم

جناب سهیل سمندری

جناب سهیل سمندری فرزند میرزا محمد سمندری و نوه ایادی امرالله جناب آقامیرزا طرازاله سمندری و نوه دختری جناب عندلیب شاعر شهیر بهائی هستند . در حال حاضر ساکن آلمان هستند . ایشان مصدر خدمات امری فراوان بالخصوص در میدین مهاجرتی بوده اند . اشعار ایشان بیشتر قصیده و دارای مضامین امری و حاکی از تسلط به آثار مبارکه است . تخلص ایشان سهیل است . قسمتی از قصیده ای را که تحت عنوان صیامیه و نوروزیه سروده اند برایتان میخوانم :

تجلی الله من وجه البهی الیاهی الابهی
 هلا براهل ارض و آسمانها رینا الابهی
 نگر امروز منشق شد همه نرات لاتحصی
 سحرکه اندرین شهر علی عالی اعلی
 نسیم مسک معنی منتشر فی عالم الانشاء
 که افطارش بود یوم البها نوردن جان بخشا
 بگیر از فضل نست بوستان یار بنا الابهی
 زهر گلذشت ، گلزاری و لوفی الجنة الماری
 گروه عاشقان بلبل ، توئی گل یکه و تنها
 مبارک بر " سهیل " الطاف آنان در همه دنیا

هلا از اوج اعلا جلوه گر شد طلعت اعلی
 ز نور طلعتش خورشیدها در عرش ها تابان
 اگر گفتند و بشیندی که الشق القمر آن شب
 فتوح باب جود آمد که بر کل وجود آمد
 روان انبیا زنده زیوی موی مشکینش
 خوشا شهرالعلو و صوم یاران در چنین فصلی
 الهی صبح نوردن و توئی بخشنده و یکتا
 گل رویت بود بهتر در این نوردن جانپورد
 چرا چون شاعران مردم ز منم از گل و بلبل
 مبارک باد نوردن جهان افروز بر یاران

جناب بهاء الدین محمد عبدی

جناب عبدی از شعرای نامدار بهائی و ساکن هلند هستند . یکی از مجموعه های شعر ایشان بنام "اشک کبوتر" سالها قبل در ایران منتشر شد و اخیراً نیز مجموعه ای از ایشان بنام " گلزار عشق " انتشار یافت . ایشان را سالهاست می شناسم دارای طبعی حساس و شاعرانه اند در واقع جناب عبدی شاعر تمام عیاری است . تخلّص ایشان " عبدی " است . در میان شعرای بهائی کمتر شاعری را می شناسم که باندازه ایشان اعتقادات و مسائل تاریخی بطور مستقیم بر اشعارش منعکس شده باشد . نمونه های زیر شاهد مدّعی من است :

از علم چو نفعی نرسد . غایت جهل است	بگنر ز علومی که در آن منفعتی نیست
عزت ز قوم ظالم عهد سلف گرفت	تیری که قلب نقطه اولی هدف گرفت
حاسدار مهر جهانتاب به زنجیر کشید	باز از کتج سیه چال ندا بر خیزد
گیرم که ختم گشته نبوت به مصطفی	فیض جمال قدس تو مسدود کی شود
از گرد باد یورش گل پاره های ارض	این چشمه منیر گل آلود کی شود
گر به گلزار وفا بلبل میثاق نبود	این همه شور و نوا در همه آفاق نبود
کو بگو محبوب اعلی را پس از پنجاه سال	چون نسیمی برفراز کوه کرمل می کشد
خیمه نظم جهان بر دو ستون پابرجاست	که یکی بهر فلاح تو مجازات بود
بعد از آن در عوض هر عملی چون نگری	بتوازن همه را نیک مکافات بود

آسمان بر غفلت اصحاب فرقان گریه کرد / کز حسد سیلی زدی برگونه ربّ الجنود

نیکوتر از انصاف بهنگام قضاوت / در محکمه عدل الهی صفتی نیست

آن سینه ای که قبله راز انیس بود / تیر ازجفای خلق جهان صف بصف گرفت

اگرصد خون شهید است که ازصدق مبین / فضل حق را طلب از کعبه حاجات کنند

انسان طلسم اعظم اسرار خلقت است / شاهنشاه ملائک و شهباز جنت است

اما تریغ و درد که از مستی گناه / خوابیده در فراش هوسبار غفلت است

جناب عیدی را مشکل بتوان قصیده سرا یا غزل سرا دانست چون در انواع شعر نوق نشان داده اند البته تعداد غزلیات ایشان بیشتر است تعدادی از غزلیات ایشان که بیان موضوع معینی را تعقیب می کند از لحاظ مفهوم بیشتر به قطعه شباهت دارد. اشعار زیبا زیاد دارند. اینک غزلی نمونه از ایشان میخوانم :

هرگز مباد آنکه کشم بار منّتی / از خلق این زمانه به سودای حاجتی

زیرا عقاب را که نظر آسمان بود / روزی مقرر است و در افلاک قسمتی

آزاده آنکه قامت مردانه خم نکرد / غیر از نماز و سجده به محراب خلوتی

از خاکیان چه بیم که نابودی شود / گل پاره های ارض بانداک رطوبتی

عیدی بجای دانه گوهر نثار کرد / بر پای دوست قطره اشک محبتی

جناب عیدی اشعارشان چاپ و در دسترس است این اشعار حاکی از مطالعات امری ایشان است. اگر اشعار منتشر شده شعرای بهائی را میزان قرار بدهیم جناب عیدی از شعرای درجه اول معاصر است. شعر زیبایی هم تحت عنوان " نگاه عبدالبهاء " دارند.

جناب نصرالله عرفانی

جناب نصرالله عرفانی متولد نجف آباد اصفهان و ساکن امریکا هستند. " عرفان " تخلص می کنند. مضامین اشعارشان امری است. مجموعه ای بنام " گلبرگ عرفان " چاپ شده و اخیراً بدستم رسید. متأسفانه فرصت تجزیه و تحلیل آنرا پیدا نکردم چند بیت از یکی از غزلیات ایشان که تحت عنوان " کوی دوست " سروده اند برای شما میخوانم :

بکوی دوست برویا شبی سفر کردم / دیواره داغ دل خویش تازه تر کردم

بزدگاه بزرگان علم و شعر و هنر / بجاودانه دیار سخن سفر کردم

دیواره موطن خود را بشوق بوئیدم / غبار خاک رهش سُرمه بصر کردم

ز کوچه ای که نشانی زیاد جانان بود / گذشتم وزغم دوست دیده تر کردم

بخاک راه نگارم جبین خود سوادم / بنوق او همه غم های دل بدر کردم

بیاد آن همه دیدار و آن حلاوتها / دیواره زان ره دلانگی گذر کردم

که بولت غم جانان شرف بود " عرفان " / مراست فخر که خود کسب این هنر کردم

جناب هوشمند فتح اعظم

جناب هوشمند فتح اعظم در میان شعرای معاصر بهائی مقامی ممتاز دارند. این را از لحاظ عضویت ایشان در بیت العدل اعظم الهی عرض نمی‌کنم بلکه فقط جنبه شاعری ایشان مورد نظر است با اینکه بعلم اشتغالات امری و مسئولیت های خطیر بین المللی که همه بان آگاهی داریم وقت زیادی صرف شعر و شاعری ننموده اند و علاقه ای نیز به جمع آوری و تنظیم اشعارشان نشان نداده اند ولی همین تعدادی که با توجه و علاقه همسر گرانقدرشان جمع آوری شده و تحت عنوان " در انتظار تم نم باران " به همت جناب فریبرز صهبا منتشر شده کافی است ایشان را در ردیف شعرای طراز اول قرار دهد. اگر چه مورد بحث ما نیست ولی ایشان در نثر نویسی نیز بسیار توانا هستند و نوشته هایشان بسیار سلیس و روان و زیبا و استوار است که بعنوان نمونه می توان از ترجمه توقیعات حضرت ولی امرالله که تحت عنوان " نظم جهانی بهائی " توسط " مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی " در کانادا منتشر شده یاد کرد.

مضامین بدیع در آثارشان زیاد دیده می شود. قدرت مضمون آفرینی و تخیل شاعرانه ایشان را در اشعاری مانند بازگشت (صفحه ۹ مجموعه) ، پیک ابر (صفحه ۱۷) ، يك شب (صفحه ۲۹) ، عكس (صفحه ۵۲) ، موج (صفحه ۱۰۵) و شعر حجاب (صفحه ۱۱۲) می توان دید شعر حجاب نمونه ای از نوآوری در قالب کهن است .

استواری کلام و فصاحت بیان ایشان در اشعاری مانند " شمع آجین " و " دیوار زندان " متجلی است . اشعار ایشان دور از تعقید و پیچیدگی است و فاقد لغات مفلک و نامانوس است ولو اینکه گویای مفاهیم عمیق عرفانی و فلسفی باشد. به نو شعر کوتاه زیر از ایشان توجه بفرمائید:

دل من کشتی بی بادبان شد بدریا های ژرف بی کران شد
بهرساحل که بارشادی انداخت نویاره بار غم زد تا روان شد

و یا:

بگو مرغ دریا، بهنگام طوفان ، زیاد خروشان ، ز امواج عُرّان ، پناهش کجا جز بدریا بدریا ؟
اشعاری از این قبیل از این لحاظ نظرم را جلب کرد که می توان زبان شعر را برای بیان مطالب فلسفی و عرفانی بدون استفاده از لغات و اصطلاحات مشکل بکار گرفت . شاید بحث و تجزیه و تحلیل بیشتر از حدود وظیفه من خارج باشد مخصوصاً که وقت زیاد هم ندارم بهمین جهت باخواندن چند شعر از ایشان به عرایضم در مورد اشعار ایشان خاتمه میدهم . غزل زیر را پس از ربوده شدن اعضای محفل ملی سرودند که یکی از زیباترین غزل های ایشان است :

خدا گواست ترا هر دم آرزو کردم
چو شمع سوختم و ترک های و هو کردم
من ارکه دم نزدم حفظ آبرو کردم
هوای نکت آن موی مشکبو کردم
دل چو آینه را جلوه گاه او کردم
بجستجوی رخس نمیده سوسو کردم
نداد فایده هر گلبنی که بو کردم
زهر شکوه چو مرغان هرزه گو کردم

مرا که گفت که با بوری تو خو کردم
بین زبان خموشم که در سراچه دل
غریو بلیت ای گل کشد به رسوائی
بیباغ رفتم اگر من ، زبی وفائی نیست
چه نقش داشت جمالش که چون بدیده نشست
پسایبای خیالش توان توان رفتم
شمیم پیرهمن یوسف از کجا یابم
همای عرش بقا بود و من زندانی
به شعر زیر که حالت مناجات دارد توجه بفرمائید:

مدد ز غیر تو ننگ است یا بهامدی
 به کار ما چه درنگ است یا بهامدی
 به کام شهید و شرنگ است یا بهامدی
 حدیث شیشه و سنگ است یا بهامدی
 که این جهان همه رنگ است یا بهامدی
 که پای قافله لنگ است یا بهامدی
 ایشان قصیده بسیار زیبایی تحت عنوان " دیوار زندان " سروده اند.

جناب دکتر مسیح فرهنگی (شهید)

شهید مجید دکتر مسیح فرهنگی عضو هیئت مشاورین قاره ای بودند که شرح حالشان در کتاب عالم بهائی و اولین شماره مجله عنذلیب آمده است و در واقع در این جمع نیاز به معرفی ندارند شاید ایشان هیچگاه تصور نمی کردند که در جانی بعنوان شاعر معرفی شوند. چون عده ای از دوستان خواسته اند که از ایشان شعری بخوانم یکی از چند شعری را که از ایشان در دست است برایتان میخوانم :

وای از این حال پریشانم و عمر تبهم	یارب این خلقتم از توست نباشد گنهم
گر ز دنیا برهم رقص کتان خواهم رفت	ننگرم واپس اگر باز بیفتد گنهم
لب خندان تو ای یار بدامم افکند	دگرم نیست توان تا که زیندت بجهم
با من خسته نالان چه کنی قصد ستیز	من که در بند تو بی یاور و فوج و سپهم
زندگی نیست که بی روی توام میگزرد	خرم آن دم که از این ننگ مسلم برهم
آرزو بود که در وصل تو بازم جان را	جان بلب آدمم از هجر ز بخت سیهم
گشته تیر نگاه تو منم ای صیباد	قدمی بر سرمن نه که ترا خاک رهم
جان شیرین به تمنای دل خود دادم	مَنتی بر سرت ای خسرو خویان تنهم
بر سر کشته ام ای دلبر زیبا نگهی	مُرده آن ننگ و زنده هم از آن نگهم

جناب دکتر عطاء الله فریدونی

ایشان در ساری مازندران در يك خانواده مسلمان پا برصه وجود گذاشتند زمانی که دانشجوی دانشکده پزشکی بودند بامر مبارك اقبال کردند. متخصص بیماریهای قلب بودند. در ۸ تیرماه ۱۳۶۸ در حالیکه بیش از پنجاه و سه سال از عمرشان نمی گذشت در رشت بعلت حمله قلبی درگذشتند. دکتر فریدونی بمعنای واقعی انسان بودند و فوق العاده در رشت محبوبیت داشتند. اشعار زیادی بروش نوسروده اند. از ایشان بیش از ده دفتر شعر باقیمانده که فقط یکی از غزلیاتشان را برایتان میخوانم. ضمناً در سال ۱۳۶۸ مجموعه شعری از ایشان تحت عنوان " آوازهای جنگلی باد " منتشر شد.

ما را غبار راه تو بودن سعادت است	مردن به خاکپای تو ما را ولادت است
تنها نه من ، که هرکه به عشق تو دل سپرد	خواهان جانفشانی و شورشهادت است
سر را بر آستان تو بر خاک می نهیم	این کمترین نشانه عرض ارادت است
باور کن ای تجلی اولی که بهر ما	خدمتگزار کوی تو بودن قیادت است

آزاد بودن و نپرسیدن جلادت است
کاین نَرّه را کنار تو بودن سیادت است

با بالهای شوق زکوی و شاق تو
ای نور سمردی به تجلی مرا بسوز

امته الله دکتر طلعت بصاری (قبله)

خانم دکتر قبله که طلعت تخلص می کنند از چهره های شناخته شده ادبی هستند. ایشان ششمین بانویی هستند که باخذ درجه دکترای ادبیات فارسی نائل شدند. فرزند مرحوم عطاء الله بصاری و باتو بلقیس و نوه میزبانم رشتی متخلص به بصارند. خانم دکتر بصاری (قبله) در ایران استاد و معاون دانشگاه اهواز بودند و در حال حاضر در آمریکا هستند. در انتشار مجله "پیام بدیع" نقش اساسی و فعال دارند. در چندین تذکره نامشان آمده است. در اینجا ابیاتی از یکی از غزلیات ایشان را برایتان میخوانم:

به تن دادن بدین تکرار و همی تکرار مجبورم
تو گوئی در میان رفته و آینده در گورم
چه سازد پای لنگ و دردمندم با ره نودم
من از این هستی تو خالی بیهوده رنجورم
سر الفت گرم با بی وفا یان نیست معنورم
ترا من حامیم من مامنم با لطف موفورم

من از تکرار دلگیرم من از تکرار رنجورم
نه جز افسوس بر رفته نه امیدی به آینده
دل در حسرت دیدار پرپر میزند دالم
برم حسرت بر آنانی که بگذاشتند از هستی
دل میگیرد از رنگ و ریسا ورزیدن یاران
سحرگاهان رسید از طلعت محبوب این آوا

دکتر جلیل محمودی

جناب دکتر جلیل محمودی استاد بازنشسته دانشگاه و ساکن آمریکا هستند. ایشان صاحب تالیفات متعدد از جمله مجموعه های شعر هستند. در سرودن اشعار روشی خاص دارند. اکثر اشعارشان حامل پیام های اخلاقی و معنوی هستند و بسیار با احساس می باشد. شعری که بعنوان نمونه برایتان میخوانم بیاد بیت مبارک شیراز هنگامی که عکس آنرا در ارض اقدس زیارت کردند سرودند و ملاحظه خواهید فرمود که چقدر شور و احساس در آن وجود دارد.

عشق و ایمان و امید

شد چراغ دل یاران خدا
تا ره صلح و صفا ببیند
تا ببخشایند بیداد گری
دوست انگارند هر دشمن را
تا بآزادگی و رادی و مهر
عشق و دلی به جهان آموزند
غم ز دل ها ببرند، بیک خرسندی و شادی آرند
عالمی سازند از مهر و وفا
با پیام ملکوت، برسانند نوید
عشق و ایمان و امید

خانه ای بود بشیراز که نیست
دست ظلم آمد و آن خانه زبنیاد ببرد
ولی آن خانه نمرد
خشت و گل رفت، ولی روح بماند
خانه ای بود ز مهر
آن زیارت که یاران خدا
زیارتگ دلهای پُر از مهر و صفا
شعله ای بود ز عشق
مدعی خواست که تا عشق فراموش شود، شعله خاموش شود
شعله خاموش نشد، عشق فراموش نشد

نه که آن خانه نرفت ، دست بیدارگر آن شعله فرزادتر کرد
همه ذرات زویرانی آن خانه حق
نوری از مهر شد و بر دل عشاق بتافت

جناب هوشنگ محمودی (شهید)

شهید مجید جناب هوشنگ محمودی عضو محفل روحانی ملی ایران بودند . در آگوست ۱۹۸۰ همراه با سایر اعضای محفل روحانی ملی بازداشت شدند و از آن تاریخ خبری از ایشان بدست نیامد . ایشان فارغ التحصیل رشته قضائی دانشکده حقوق بودند . جناب محمودی سری پر شور و دلی حساس داشتند . اشعارشان فوق العاده با احساس است بیشترشان شعر نو است و گاهی تلفیقی از سبک نو و کلاسیک . زمینه اشعارشان مسائل احساسی و امری است . این شعر نمونه ای از اشعارشان است :

اگر تمام وجودم بدل به پا گردد

و چون خدا بتوانم بهر کجا بروم

بسوی کوی تو آیم ، و ره براه تو پویم

اگر تمام وجودم بدل بدست شود

و چون خدا بتوانم بهر چه دست زدم

بدور نیل تو پیچم ، ضریح مهر توگیرم

اگر تمام وجودم بدل بچشم شود

و چون خدا بتوانم بهر کسی نگرم

نگه بچشم تو نوزم ، نظر براه تو بندم

اگر تمام وجودم بدل بسر گردد

و چون خدا بتوانم ز هر که سر گیرم

سرم براه تو بازم ، فدای راه تو سازم

اگر تمام وجودم بدل به جان گردد

و چون خدا بتوانم ز هر که جان گیرم

فدای تو همه جانم ، فدای تو همه عمرم

اگر تمام وجودم بدل به دل گردد

و چون خدا بتوانم بهر که دل گیرم

تمام خانه دل را به عشق می بخشم

اگر تمامی عمرم اگر تمامی جانم

و چون خدا همه کردم ، دگر نیم که توهستم

که هر چه هست توهستی که هر چه هست تو هستی

و حال چند سطر از قطعه ای را که تحت عنوان " ایران " سروده اند میخوانم :

سرزمین مشکبیزم ، من دل انگیزم ، جایگاه پهلوانان و دلبران من ایرانم ، سرزمین حضرت زینب و آتشگاه عشقم ، من دل انگیزم ، دل آرامم ، دل افسونم من ایرانم ، شهان در دامن خود پرورش دادم که صیت دادشان در نامه پیغمبران آمد ، دل انگیزم ، دل آرامم ، دل افسونم من ایرانم

جناب روح الله مدیر مسیحائی

جناب مدیر مسیحائی لیسانسیه حقوق هستند و در ایران به کار وکالت دانگستری اشتغال داشتند . در حال حاضر در کانادا ساکن هستند و عضو هیئت تحریریه مجله عندلپ میباشند . شعر زیاد نمی سرایند و به همین دلیل شاید بسیاری ایشان را بعنوان شاعر نشناسند ولی آنچه سروده اند متین و عاری از ایراد است .

تخلص بکار نمی برند . ابیاتی از یکی از اشعارشان تحت عنوان سال صلح برایتان میخوانم :

سال آتی است سال صلح ووداد	قلب عالم ز صلح گردد شاد
مجمعی متفق بعهد وثیق	تا که صلح جهان کند ایجاد
سخن از صلح هرکجا باشد	نفس گرمشان مبارک باد
پایه صلح اعظم گیتی	بیت عدل خدا کند بنیاد
بوفا و صلاح و صلح و سلام	امر ابهی زند صلای و داد
کای حسنادید قوم بشتابید	یوم بیگانگی گذشت و عناد
حق که فرمود باریک دارید	تا یکی جنگ آورد و جهاد
وعده انبیاست صلح بشر	این بشارت به گل عالم باد
از نفوذ کلام مظهر حق	عاقبت خلق می شوند ارشاد
بیت عدل جلیل مرکز نور	به پیامی شفای درد دهاد
به پیام اخیر آن معهد	تمة الحجة علی الاحاد

بر رسولان پیام باشد و بس

بعدا بلاغ هر چه باداباد

جناب حسین مطلق (شهید)

شهید مجید جناب حسین مطلق از شهدای سبعه همدان هستند. زمینه اشعارشان بیشتر مسائل امری است . بعد از شهادت احبای شیراز شعری در ۱۵۴ بیت سرودند . تخلص ایشان " مطلق " است . منشی محفل روحانی همدان بودند که همراه سایر اعضاء در مرداد ۱۳۵۹ بازداشت شدند و در ۲۴ خرداد ۱۳۶۰ به شهادت رسیدند. در شرح حالی که توسط همسرشان نوشته شده آمده است : " ... اگر چه طبعی لطیف و نوقی به ادبیات داشت اما هرگز شعری نسروده بود ولی هوای سجن او را شاعر کرد... " ابیاتی از یکی از غزلیات ایشان را برایتان میخوانم :

نه از بند و نه از زندان ، نه از ایام هجرانش
صبوری بایدت جانا به هنگام زمستانش
حریفان فائق و چیره ، سحر بینی تو پایانش
مسافر کی شود لرزان ز بیم موج و طوفانش
بعشق طلعت اعلی ، شتابان سوی میدانش
به خون غلظیدگان هرجاء بشیراز و به طهرانش
به مقتل شاد و خندان بین عدو گردیده حیرانش
برون از حد و اندازه که کرد احباب ایرانش
جدا دل را ز هر سوکن شنو اندرز و فرمانش
بود شهد مهتایم همه زندان و حرمانش
ز وضع معضل و مطلق برون آری گریانش

نشاید شکوه از گریون ، نه از تلخی نورانش
بهاران کوشدی صحرا به همراه بتی رعنا
شب ظلم ارچه شد تیره ، نموده بیدیه ها خیره
بدان کشتی که کشتیبان شدان روز ازل یزدان
دراین دوران پر غوغا ، بهر جا عاشقی شیدا
رسد فریاد یا ابهی ، بگوش زاهد رسوا
حماسه آفرینان بین ، همان نسل دلیران بین
حدیث کهنه شد تازه ، شده دنیا پر آوازه
کنون با یاد او خوکن بدرگاه بها روکن
کسی کوشد بسودایم ، نهد پا طرف دریایم
قویدل باش زان " مطلق " بیمن فرجاء الحق

جناب فرهمند مقبلین

جناب فرهمند مقبلین متولد طهران و مهندس کشاورزی هستند ایشان در حال حاضر ساکن اسپانیا میباشند. تخلص ایشان " الهام " است . اشعار ایشان پخته و روان و فاقد ایراد است . روش کلاسیک دارند ولی در مواردی نیز که در روش نو طبع آزمائی کرده اند انصافاً خوب از عهده بر آمده اند. جناب مقبلین سابقه زیادی در سرودن شعر دارند اولین اثرشان در سال ۱۳۴۴ در مجله آهنگ بدیع چاپ شد. بیشتر اشعارشان دارای مضامین لطیف امری و عرفانی است مانند اشعاری که تحت عنوان سپاس ، کاش میدیدم ترا ، باغ رضوان ، لذت روحانی و مهاجر سروده اند. اشعار با احساس و زیبا زیاد دارند و من فقط یکی از اشعارشان را برایتان میخوانم :

مناجات

باز صبح است و من از روی نیاز	خلوتی ساخته ام با دل خویش
نام اوورد زبان گشته مرا	تا فراموش کنم مشکل خویش
گرچه مشغول نمازم اما	خجل از طاعت ناقابل خویش
بسته ام چشم ز دنیا که مگر	لایق دوست کنم منزل خویش
اوست دریا و مرا چون خاشاک	داده راهی به بر ساحل خویش
جان افسرده ام از شوق وصال	میرود تا نشود حائل خویش
مددی ای تقس صبح که من	سخت شرمده ام از حاصل خویش
خرم آن لحظه که در ساحت او	رشک گلزار کنم محفل خویش
خواهی " الهام " اگر چیدن گل	پا برون آرد می از گل خویش

جناب منصور نبیلی

جناب منصور نبیلی از طرف پدری وابسته به خاندان محترم سمندری و از جهت مادری از فامیل محترم طاهری رفسنجانی هستند . مدتها زندان بودند و حال آزاد شده اند. در اشعارشان تخلص بکار نمی برند. آثارشان گاهی کلاسیک و گاهی نو است و در هر دو مورد موفق بوده اند. از لحاظ تحصیلات دانشگاهی لیسانسیه شیمی هستند. ایشان یکی از بهترین نمونه هائی هستند که با حوادث ایران شاعر شدند اگر هم قبلاً شعر سروده اند قابل مقایسه با سروده های بعد از انقلابشان نیست . سختی ها و مشکلاتی را که شخصاً تجربه کردند قابلیت بیان احساسات و عواطف را به بهترین وجه ممکن در ایشان بوجود آورده است کمتر شاعری را در میان شعرای معاصر می شناسم که در بیان و انتقال احساس باندازه ایشان موفق بوده باشد (ولو اینکه در بعضی موارد در آثارشان دستور زبان یا قواعد شعری کاملاً رعایت نشده باشد) . وقتی آثار ایشان را میخوانید تا اعماق روح شما تأثیر میگذارد. و هر بار از خواندنش لذت بیشتری میبرید. چون این برنامه نگاهی به آثار و احوال همه شعراست بنابراین ناگزیرم جانب اختصار را بگیرم وگرنه آثار ایشان به تنهائی می تواند موضوع يك بررسی و تحقیق باشد. آثاری که از ایشان در دست دارم همه با احساس و زیبایست . شعری بنام جمعه ها در ۲۴ تابلو دارند که چون طولانی است از خواندنش صرفنظر می کنم . ابیاتی از یکی از غزلیات ایشان و سپس قصیده ای را میخوانم ، شعری که بروش نو بیاد شهید مجید دکتر فرهاد اصدقی سروده اند نیز از آثار جالب ایشان است :

غمین مباش که روزی بخانه میآیم چو ماهتاب خموشان شبانه میآیم

ز کچه های زمستان عبورخواهم کرد
 شبی ز معرکه های نهفته در تقدیر
 من از صلابت طوفان نمی کتم پروا
 بشیر رحمتی ای خوبروی آزاده
 تو با طراوت خود باغ شعر را مانی
 چون تک سوار مظفر که میرسد از راه

بسان مرغ بهاری به لانه میآیم
 فرار کرده و بس عاشقانه میآیم
 که مرغ حادثه ام بهر دانه میآیم
 اگر که خنده کنی جاودانه میآیم
 بیباغ شعر تو من شاعرانه میآیم
 ز شهر حادثه ها فاتحانه میآیم

و اما قصیده ای که میخوانم تحت عنوان " خون عاشق " شعری است که بیاد شهید مجید رحمت الله حکیمان سروده اند. این شعر را که بروش نو سروده اند از لحاظ بیان عواطف و احساسات از شاهکارهای ایشان بوده و فوق العاده مؤثر میباشد :

امشب حدیث عشق تو تفسیر می شود
 گفتم به شب همی که صدایش مزین مزین
 او را صدا مزین که از این دامگه پرید
 او را صدا مزین که به افلاک رفته است
 او را صدا مزین که به همراه مرغ عشق
 او را صدا مزین که رهائی روح او
 او را صدا مزین که همین مشت خاک سرد
 او را صدا مزین که ز هجران او دلم
 او رفته است در ابدیت رها شود
 گل واژه های عشق ز لب های سرد او
 شب شکوه می کند ز پلیدی روزگار
 از ظلم روزگار مگو، شکوه هم مکن
 شب را چگونه صبح کنم در فراق دوست
 با راهیان شب به صبوری نشسته ام
 " رحمت " برفت و رحمت حق باد همرهش
 نوشیده است با قدح جان زلال عشق
 شب زنده دار و منتظر وعده های صبح
 آزاده پرور است دبستان عاشقی
 آنجا چو بیشه ای است که هر نورسیده ای
 آنجا مظفرند همه راهیان عشق
 ای دوست سرنوشت من و تو در این جهان
 فردا حکایت تو و تاریخ عصر ما
 آلوده بیکر است جهان خراب ما

مهتاب از این معاشقه دلگیر می شود
 او بند را گشوده بسی دیر می شود
 عاشق کجا به بند تو زنجیر می شود
 او کی اسیر خاک و زمین گیر می شود
 بالانشین معبد تکبیر می شود
 تا صبحدم نگشته جهانگیری می شود
 در بستر زمانه اساطیر می شود
 با درد ورنج فاجعه تسخیر می شود
 آگه شود زغیب چه تقدیر می شود
 با این سکوت شب زده تفسیر می شود
 وجدان شب از این همه تحقیر می شود
 حرفی مزین که باعث تکفیر می شود
 از عمر خویش بسکه دلم سیر می شود
 همراه عمر شب دل من پیر می شود
 یادش به لوح خاطره تصویر می شود
 با این کلام حادثه تعبیر می شود
 تا از بهشت دوست چه تیشیر می شود
 الطاف دوست باعث تأثیر می شود
 چون پا نهاد در حرمش ، شیر می شود
 هر کس که رفت عالم و تحریر می شود
 با امر حق هر آینه تدبیر می شود
 با جوهر سرشک که تحریر می شود؟
 با خون عاشق است که تطهیر می شود

جناب احمد نیکونژاد متخلص به فاضل متولد یزدهستند. در کودکی پدر و مادر را از دست دادند و تحت تکفل پدربزرگ مادری خویش جناب حکیم باشی یزدی قرار گرفتند. در جوانی سفری به هندوستان کردند و چندی در آنجا مشغول به کار بودند و سپس به ایران مراجعت نمودند و درجه دار ارتش شدند ولی محیط ارتش با روحیه ایشان سازگار نبود لذا از ارتش بیرون آمدند و به کارگری پرداختند بطور کلی دوران زندگانی سختی داشته اند. از کودکی شعر می سرودند طبعی قوی و خلاق دارند مضامین بدیع در اشعارشان زیاد دیده میشود و اغلب بیان مسائل اجتماعی و عرفانی است. معمولاً غزل و گاهی نیز قصیده سروده اند. در انجمن های ادبی متعددی عضو بودند و همه جا بعنوان خواجه فاضل از ایشان نام برده میشود. بنظر بنده قدر و ارزش هنری ایشان آنطور که باید شناخته نشده است. چند نمونه ای که برایتان خواهم خواند شاهد مدعای من است:

دیدم افسرده سحر در دل خاکستر خویش
گفت خاکی است که خودریخته ام بر سرخویش

آتشی را که بسر داشت شرر شامگهان
گفتم ای آتش پنهان شده بروی تو چیست ؟
به غزل زیر توجه بفرمائید :

زعقرب گرگریزان گشته ام ، از نیش می ترسم
زید خواهان در ظاهر ارادت کیش می ترسم
بری از زهد و تقوی نیستم ، از ریش می ترسم
از آن کرکی که باشد در لباس میش می ترسم
هم از مرتاض بیزارم هم از درویش می ترسم
بغیر از خود نمی بینی بگو از خویش می ترسم

من از مردن ندارم بیم ، از سختیش می ترسم
زهرکندم نمای جو فروشی دارم اندیشه
محاسن پرده تزویر تا شد، بی محاسن شد
توانم دفع کرکی کرد گر بشناسمش اما
چو شد مردم فریبی کار مرتاضان و درویشان
تو در آئینه می بینی مگو از دیگران فاضل

* * * *

در خاتمه عرایض لازم است این نکته را یادآوری نمایم که شعرای دیگری نیز هستند که موفق به معرفی آنان و ارائه نمونه هائی از اشعارشان نشده ام. بدلیل آنکه یا شرح حالی از آنان نداشته ام و یا آثارشان در دست نبود. که البته این قصور در يك سخنرانی قابل گذشت است ولی امیوارم وقتی این مجموعه شعر قرار شد بصورت کتابی منتشر شود تا حد ممکن از این تقصیر بری باشد. اکنون بذکر نام چند تن از آنان که می شناسم می پردازم و به عرایض خاتمه میدهم :

- ۱- جناب دکتر صابر آفاقی ۲- جناب هرمز بصاری ۳- جناب دکتر ایرج خادمی ۴- جناب روحی پور
- ۵- جناب اسکندر رفیعی ۶- جناب فخرالدین هوشنگ روحانی ۷- جناب روح الله سخنور ۸- جناب بهاءالدین فرید ۹- جناب احمد کاوه (شهید) ۱۰- خانم ماه مهر گلستانه ۱۱- جناب لقانی ۱۲- جناب ضیاء الله محبوبی پور (متصاعدالی له) ۱۳- جناب مصطفی نژاد ۱۴- جناب احسان الله موزون ۱۵- خانم سرور متحده ۱۶- جناب نصرالله واحدی.

در " دوره مصباح " چه کرده ایم ؟ *

هیئت اجرایی انجمن ادب و هنر از بنده خواسته است که بر سبیل نتیجه گیری مجملأ عرض بکنم که در دوره مصباح چه کرده ایم ؟ بی گمان تلخیص آن چه که در این ساعات فراموش ناشدنی در محضر دوستان گذشت کاری آسان نیست . يك زبان باید به پهنای فلك — تا بگوید شرح آن را يك بيك . چون وقت تنگ است ناچار باید جانب اختصار گرفت و برای آن که سخنی اضافی گفته نشود بآن چه از این جلسات یادداشت شده است اكتفا نمود و همان را به حضور شریفان قرائت کرد .

مُجمل داستان این است که پنج روز تمام به گرد هم نشستیم و سخن از شعر و ادب و هنر بمیان آوردیم . محبت های دیرین را استوارتر کردیم و الفت های تازه را پی افکندیم ، با شگفتی و اعجاب اشعار نغز یاران پارسی گوی را شنیدیم و با شوق و التهاب نغمه های ساز دلنواز موسیقی دانان بهائی را بجان پذیرا شدیم ، دیدگان را از مشاهده تابلوهای زیبای صورتگران و آثار دلربای دیگر هنرمندان روشنی بخشیدیم و از نقشی که هنرمندان اقدم بهائی چون میرزا عبدالله و مشکین قلم و دیگران در احیاء و اِکمال موسیقی و خط نویسی و دیگر صنایع ظریفه ایفا کرده اند بخود بالیدیم و از آگاهی بر این که از دیرباز فرهنگ ایران و مظاهر آن چون معماری و نقاشی در هنر جهان تأثیر و نفوذ نمایان بر جای نهاده اند سر به مباحث برکشیدیم .

بیاری پژوهنده ای صاحب دل و نکته سنج سیری در اشعار دلپسند یاران رحمن در طی ربع قرن اخیر کردیم و گهی باستماع آن شعرها اشک رقت از دیده ریختیم و زمانی بخنده شادی چون غنچه شکفتیم و با حالت رضا و شکر باین حقیقت خوش رسیدیم که :

هنوز گویندگان هستند اندر عراق

که قوت ناطقه مدد از ایشان برد

ساعتی چند بیاری دو تن از فضلالی ارجمند بهائی با جناح عرفان بعوالم خوش روح و روحانیت طیران کردیم و در محضر محبوب جان و روان جناب هوشمند فتح اعظم معظم معظم در مقامات معنوی آموختیم و از سخنان دلپذیر ایشان به این نکته دقیق توجه یافتیم که در حیات فردی و جمعی ما آن چه از هر امری مهمتر است توکل و توسل به قوه و روحانیت حاصل از آن است که می توان به فتح قلوب و جذب آنها به محبت محبوب توفیق یافت و با تاکید به همین جنبه روحانی امر الهی است که می توان مردم سرخورده و دل زده از مادیت و جویای پویای معنی زندگی و معنویت را بدرگاه قدس احدیت رهنمون شد .

در این دوره ساعاتی را بذکر جمیل نو شخص جلیل که در آسمان علم و ادب و حسن خلق و فضیلت و انسان دوستی و هفتاد ستاره های فروزنده بوده اند اختصاص دادیم از این دو مصباح انجمن فوز و فلاح شعله ها گرفتیم و قیسه ها بدست آوردیم .

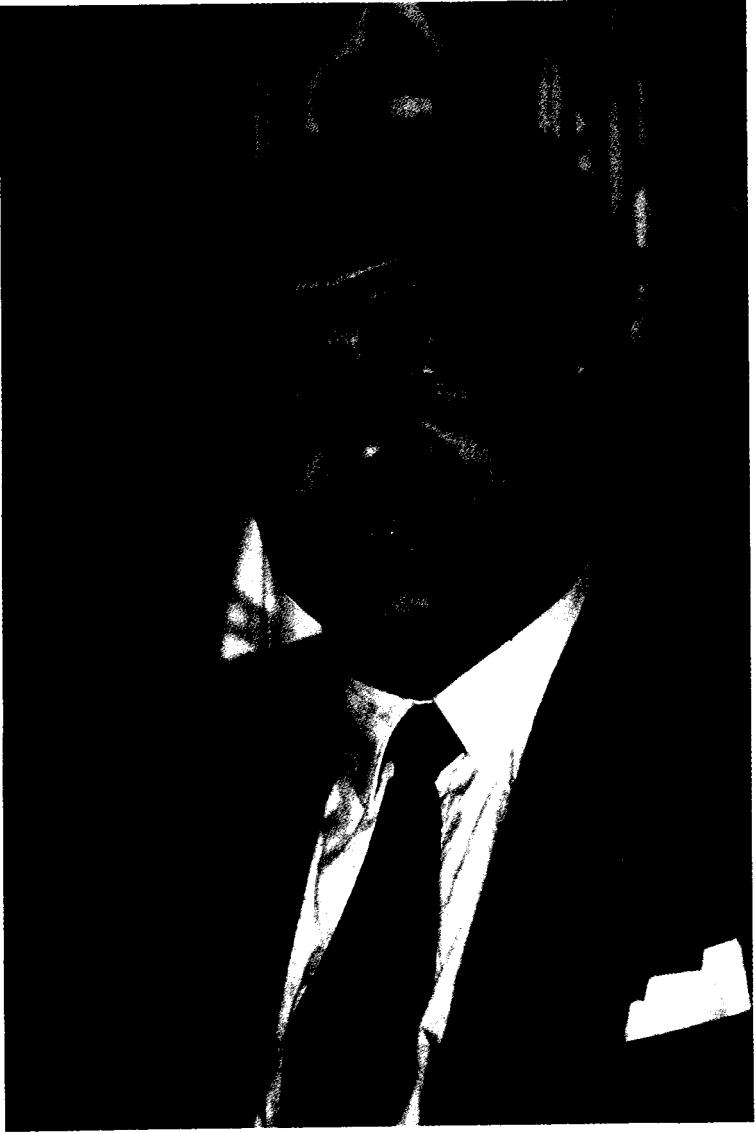
براستی که این دوره تنها دوره آموختن نبود، دوره افروختن به آتش محبت و فرصت اندوختن سرمایه روحانیت نیز بود. از ادیبان و هنرمندان آموختیم که ادب و هنر را در این نور بدیع و امر منیع چه پایگاه رفیع است و اهل سخن و اصحاب هنر را چه رسالت جلیل . اما بحکم این که " هر که بامش بیش برفش بیشتر " آن علو مرتبت بی شبهه مستلزم عظمت مسئولیت است ، مسئولیت حفظ و غنی کردن میراث فرهنگ دیر مانده پُر مایه ای که نیاکان بما سپرده اند، مسئولیت غور و تعمق در ادب بهائی و آثار مبارکه الهی که خود بی گمان طلایه تحولی بزرگ در ادبیات ایران است ، مسئولیت آموختن فارسی درست به فرزندانمان و آشنا کردن نونهالان به لحن آیات که مجرای تاثیر روح خلاق ناشی از ظهور الهی ، همین کلمات است ، مسئولیت پایه ریزی هنرآینده بهائی و حشر و نشر با انجمن های ادبی و هنری تا ادیبان و هنرمندان مشتاق مایه های الهام تازه را از سرچشمه امر الهی کامیاب و شاداب کنیم و از دریای متلاطم جهان مادی به ساحل ایمن روحانی مهدی گردیم .

عرض شد که در این دوره نه فقط بسیار حقائق از دنیای معارف آموختیم بلکه نخائر بسیار از عوالم روحانیت بدست آوردیم و از برکت این شعله اشتیاق به بندگی آستان الهی در دل هایمان نیروی تازه گرفت و این افروختن بنویت خود آمادگی فدا در سیل وفا به مهر جمال ابهی را در نهان خانه دل و جانمان قوت بخشید . با تبرعات ناچیزمان خواستیم این پیام را به ساحت عزیز مرکز امر ماله انام تقدیم کنیم که به فداکاری بیشتر و همت نمائی فرزین تر مهیا هستیم . با مناجات های پر سوز و گدازمان از نگاه مقدس ماله امکان طلب تأیید کردیم و مزید نشاط و قوت برای اتساع دایره خدمت خویش تمنی نمودیم .

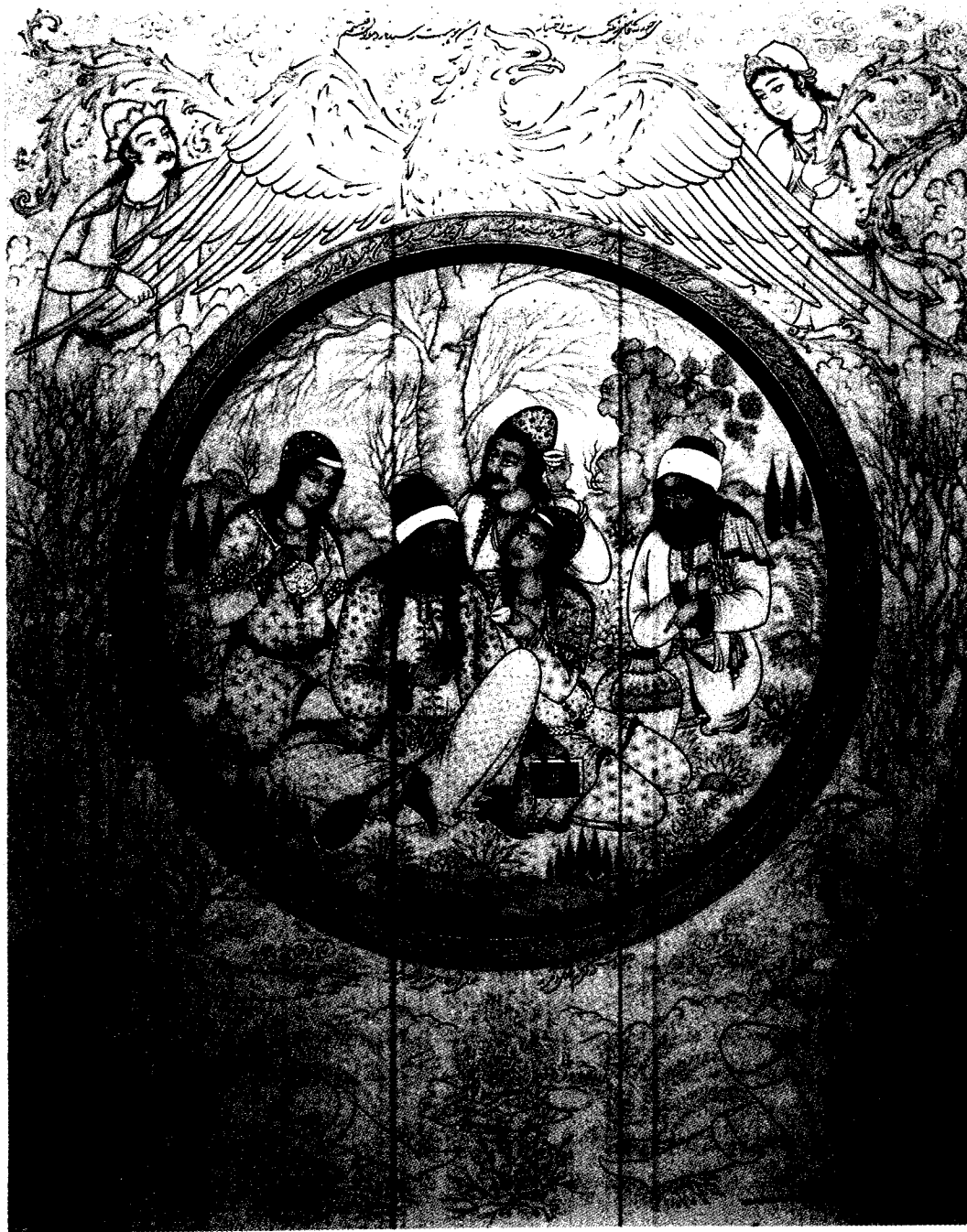
اکنون به پایان این دوره پر خاطره رسیده ایم ، وقت وداع یاران براستی دشوار و گران است . دریغ که ایام خوش را همیشه پایانی است . در طی ساعات آینده ناکزیریم که روی یکدیگر ببوسیم و بامید دیدار در فرصت های آتی خداحافظ گوئیم ، اما چون وفا شرط اهل بهاست همگی اطمینان می دهیم که آموخته ها و اندوخته های این دوره را با دیگر دوستان نور و نزدیک خود قسمت خواهیم کرد و آنان را هم سهمی از این احوال خوش روحانی خواهیم داد و چون به ملك و دیار خود باز گردیم این پیام را از مرکز میثاق به همه عشاق طلعت ابهی ابلاغ خواهیم کرد که :

« ای یاران وقت راحت و آسایش نیست و زمانُ صمت و سکوت نه ، عندلیب گلشن وفا را نغمه و الحان بدیع لازم ، و طوطی شکر شکن هدی را نطق بلیغ واجب ، سراج را نور و شعاع فرض است و نجوم را درخشندگی مستمر حتم . دریا را موج باید و طیور را اوج شاید، لثالی را لمعان لازم و ازهار ریاض عرفان را بوی مشکبار واجب . از فضل حی قدیم امید چنان است که کل بر آن چه باید و شاید موفق گردیم . »
(حضرت عبدالباہء پیام آسمانی ص ۴۰)

* بیانات جناب دکتر شاپور راسخ در جلسه اختتامی نهمین مجمع ادب و هنر « دوره مصباح » اول سپتامبر ۱۹۹۰



جناب تورج جهانگیرلو



یکی از آثار تورج جهانگیر لو

تورج جهانگیر لو مینیاتورساز نامدار بهائی

در درمین مجمع ادب و هنر " نوره مصباح" نمایشگاه آثار زیبایی آقای تورج جهانگیرلو مینیاتورساز بلندآوازه بهائی دائر شد که مورد استقبال شرکت کنندگان هنر دوست قرار گرفت .

تورج جهانگیرلو ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۰ شمسی در همدان در خانواده ای پر اولاد زاده شد و در مدرسه (الیانس) آن شهر به تحصیل پرداخت .

از او ان طفولیت به نقاشی علاقه فراوانی نشان میداد، کم کم در اثر نوق و استعداد ذاتی با وسائل ابتدائی ترسیم اشیاء و صورت اشخاص را آغاز کرد.

پدرش وی را به این کار تشویق میکرد و از دادن پول برای خرید وسائل نقاشی دریغ نداشت . این هنرمند نوحاسته بتدریج در هنر " پرتره سازی " مهارتی پیدا کرد.

در آن ایام همچنین بر روی سرامیک هائی که در شهرک (لالچین) همدان ساخته میشد گل و بوته هائی زیبا نقاشی میکرد. این آثار مورد توجه مسافرین ایرانی و توریست های خارجی که به همدان می آمدند قرار میگرفت و به سرعت به فروش میرسید.

این نقاش نوجوان به سن سیزده سالگی وارد دبیرستان شد و بوسیله دبیر نقاشی آنجا که خود نقاش و عکاس بود مورد تشویق و راهنمایی قرار گرفت و با داشتن استعداد موهوبی به فراگرفتن اصول هنر نقاشی همت گماشت .

پس از گذراندن نوره اول دبیرستان با تجربیاتی که در اثر نوق خداداد و آموخته های این نوره اندوخته بود برای ادامه تحصیل در رشته نقاشی راهی طهران شد.

در پایتخت در مسابقه ورودی هنرستان هنرهای زیبای پسران شرکت کرد و موفق شد و به هنرستان مزبور راه یافت و نوره دوم دبیرستان را آغاز کرد. بورس سال اول هنرستان شامل چهار رشته : نقاشی آموزشی ، هنرهای تزئینی ، مجسمه سازی و مینیاتور بود که دانشجویان بایستی هر چهار رشته را فرا گیرند و در امتحان آخر سال در همه آنها قبول شوند تا بتوانند در سالهای بعد به تحصیل ادامه دهند.

جهانگیرلو در پایان سال اول در کلیه رشته ها قبول شد و دو سال دیگر نوره هنرستان را با موفقیت کامل به اتمام رساند.

در این نوره از محضر اساتید بزرگی چون جنابان مقیمی ، معیری و فرشچیان که هر سه از بزرگان هنر نقاشی و مینیاتور بودند و دیگر اساتید به کسب دقائق و ظرائف هنر نقاشی و مینیاتور سازی پرداخت و تجربیات گرانبهائی در این زمینه اندوخت .

مسئله ای که در آن ایام خاطر وی را بخود مشغول میکرد این بود در همان سالی که وارد هنرستان شد استاد بهزاد فوت شد، وی از اینکه نتوانسته بود محضر این هنرمند بزرگ را درک کند افسوس بسیار

میخورد ولی با هنراندوزی از وجود اساتیدی که نامشان ذکر شد توانست این محرومیت را جبران کند. هنرمند جوان ما از همان نوره در طهران کارگاهی دائر کرد و به ترسیم تابلوهای مینیاتور مشغول شد. این آثار توسط تجار آثار هنری پیش خرید میشد و به اروپا و امریکا صادر میگردد. هم اکنون دهها تابلوی مینیاتور آن دوران نزد صاحبان مجموعه ها یا موزه های ممالک غربی موجود است که خود از آنها بی خبر است.

در سال ۱۹۷۲ پس از گذراندن نوره هنرستان هنرهای زیبا برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و طی دو سال در آن کشور و ایتالیا و آلمان و هلند به کار و مطالعات هنری پرداخت ولی در هیچ کدام از این اقالیم اجازه اقامت و کار دائم نتوانست بدست آورد.

سرانجام در مارس ۱۹۷۵ به نروژ سفر کرد و توانست به دانشکده هنرهای زیبای " تروندنهیم " وارد شود و اجازه اقامت و کار بدست آورد. در همین شهر با نختری از اهالی نروژ ازواج کرد و با همسر خود بقصد اقامت به ایران مراجعت کرد ولی در مدتی کمتر از دو سال انقلاب شروع شد و اضطراراً به نروژ بازگشت و از آن تاریخ تاکنون در آن اقلیم اقامت دارد.

جهانگیرلو در نقاط متعدد از قبیل تروندهیم و اسلو (نروژ) آلمان ، لاس پالماس ، سانتاکروز و تنه ریفا(جزایر قناری) نمایشگاههای متعددی دائر کرده است که عموماً مورد استقبال تماشاگران قرار گرفته است و از طرف مخبرین وسائل ارتباط جمعی (رادیو، تلویزیون و جرائد) این ممالک با وی مصاحبه شده و آثارش معرفی گردیده است. آوازه این هنرمند گراندقدر بهائی مرزها را درنوردیده و در سراسر قاره اروپا به گوش دور و نزدیک رسیده است.

روشی که جهانگیرلو در ترسیم مینیاتورهای خود اختیار میکند بسیار ظریف و دقیق است بطوریکه گاه مجبور میشود به جای قلم مو از موی گریه استفاده نماید. جهانگیرلو از مفاخر جامعه هنری محسوب میشود و بسیار مسروریم که نو اثر زیبای ایشان را یکی در پشت جلد و دیگری را در داخل نشریه حاضر به چاپ رسانده ایم.

* * *

انجمن ادب و هنر برای این هنرمند گراندقدر ایرانی بهائی توفیق روزافزون مسئلت مینماید و امیدوار است در آینده نزدیک هنرش عالم گیر شود و نامش در ردیف دیگر هنرمندان طراز اول بهائی چون مارک تویی و فریبیرز صهبا قرار گیرد و بتواند با ارائه آثار پر ارزش خود نام امر بهائی و کشور مقدس ایران را به گوش هنرشناسان و هنرپرستان جهان برساند. چنین باد.



قصیده توحیدیه نظامی (ای همه هستی ز تو پیداشده ۰۰۰) اثر جناب موقن

گلبرگی چند از
گلزار ادب ایران

از جمعی از شاعران بهائی مقیم ممالک
خارجه برای شرکت در دومین مجمع ادب و
هنر(دوره مصباح) دعوت به عمل آمد. چند
نفر از آنان در دوره مزبور شرکت کردند و
تنی چند به علی نتوانستند حضور پیدا کنند
ولی آثار خود را برای ما فرستادند که در
جلسات (شعرخوانی) که هر روز برگزار
میشد به یاد آنان قرائت میگردید. شعرای
حاضر نیز خود اشعارشان را خواندند.

در این بخش برای ارائه نمونه ای از
نثر نویسندگان قدیمی بهائی قسمتی از
کتاب "دلائل الصلح" اثر فاضل جلیل جناب
عزیزالله مصباح علیه رضوان الله درج
میشود.

بخش اشعار با آثار زیبایی از جنابان
عزیزالله و دکتر امین الله مصباح و غلامرضا
روحانی که شرح احوال و آثار هر سه تن
مفصلا در این مجلد آمده است آغاز
میگردد.

دیگر اشعار سروده شعرای بهائی معاصر
است .

فصلی از " دلائل الصلح * "

عزیزالله مصباح

مبحث ششم - فقر ادبیات در عصر حاضر و بیان اوج و حضيض
سخن بر حسب عوامل محیطه و برهان سرایت

عامل دین در سایر مؤثرات

اما عواملی که بنحو کلی از اواسط قرن ماضی بر عقول و افهام محیط و مسلط گشت تيارات فکریه است که در تحت نفوذ فلسفه حسیه و حث نفوس بقطع علایق دینیّه از اصقاع اروپ شروع و از آن اقالیم در تمامت کره ارض تعمیم و شیوع یافت و نتایج قطعیّه آن در عالم علم بجای ایجاد وسائل سعادت و نجات اختراع آلات و ابوات ها دمه ایست که تالهیپ شرار آن شعله بعنان آسمان نیفکند و جهانی را خراب و ویران نسازد امم متخاصمه از سوء اعمال خود متنبه و بعوالمی که شایسته مقام انسانیت است متوجه نخواهند گشت و بهمین قیاس و ترتیب در عالم ادبیات قصص غرامیه و مراسم مضحکه و مطالب فکاهی و تالیفات مشحون از سخریه و استهزاء قائم مقام معانی عالیّه و حقایق رقیقه و مسائل حکمیّه و مباحث الهیّه و عواطف معنویّه و نوامیس اخلاقیّه است و اگر از بعضی مقالات سیاسیّه و پرده های تاتر که عظمت و اهمیت موضوع یعنی عواطف سامیه استقلال مملکت و بذل سعی در انتباه از مضرات جهل و غفلت روح و حرارتی بدان بخشیده و حسن معانی مایه لطف عبارات واوانی شده صرفنظر شود عالم ادبی در نهایت فقر و مسکنت و آتش نوق و هوش منخمد و خاموش مشاهده گردد.

اگر شعراء متأخرین شعری گفته اند فاقد متانت و شکوه و خالی از رونق و طراوت است و اگر نثری نوشته اند سست و غیر مستحکم و بعبارۀ آخری لفظ بسیار و معنی کم است اگر وصف طبیعت کرده اند طبیعتی بی روح و حقیقت است که آنرا نشناخته و پی بهمارت دست و موجد و صانع آن نبرده اند. اگر از انسان سخن گفته اند انسانی است که آنرا در رتبه ستوران قرار داده و در تمتّع از شهوات طبیعیّه با آنان شریک و سهیم شمرده اند و چگونه چنین نباشد در حالتیکه حامیان سعادت امم مجرد حس را دلیل و راهنمای خود ساخته و فکر را در اغلال مدرکات حسیّه و مطالب سطحیّه محصور و مقید داشته اند حقایق عالیّه دینی و موضوعهای سامیه مباحث الهی را که مایه تطلیف و تهذیب احساسات ارواح و عقول است از میان برده و سینه دین و فضائل انسانی را هدف حملات شدیدّه و ضربت‌های منکر نموده اند اثرات این حالات وخیمه را هر عاقلی بمجرد فکر استنباط تواند کرد که در عالم اخلاق چه تیرگی و خمودتی و در جهان افکار چه سردی و جمودتی احداث میکند زیرا که لفظ و عبارت بمنزله صورت و بدن و معنی و مفهوم بمنابۀ حیوة و روح است آیا از صورت بی روح چه آید و از بدن بی حیوة چه زاید هیچ شبهه نیست که چون الهامات فطریّه و عواطف طبیعیّه در حجب سحائب بیدینی و غیوم اهواء نفسانیّه مختفی و محجوب ماند

سرچشمه فکر که جریان انهار معانی از اوست مسدود خواهد بود و رشحات طبع متکلم مستمع را تسکین عطرش نخواهد داد.

ملخص کلام آنکه جز و مد و اورج و حسیض ادبیات و صور و اشکال آن بر حسب عوامل و اسباب محیطه و علو عزائم و خمول هم مدارج مزایای دینی و سجایای اخلاقیه عصور و ازمه از یکدیگر متفاوت و متمایز و طرز و اسلوب قصاید حماسیه و غزلیات غنائیه و معانی و مضامین شریفه یاسخیفه که در هر عصر و زمان سائق اقلام شعرا و نویسندگان بوده درین معنی برهانی ناطق است و بناء علی ذلک تأثیر هیچیک از عوامل ناقعه و مضره را در روح متکلم و قالب سخنان او محل تردید و انکار نتوان دانست فقط سخن ما درینجاست که مابین نفس مؤثرات جیده درجات سلطه و قوت هر یک از آن باندازه و مقدار رفعت و عظمت شان و منزلت آنست . آیا چگونه میتوان منکر این معنی شد که هوای آزاد و طراوت ربیع و لطافت حدائق پرگل و شکوفه مهیج نبعان فکر برای اجاده کلام و جولان خامه در مضممار بیان نیست ؛ یا چگونه میتوان نفی این مطلب نمود که ظهور هر احساس و کیفیتی از حزن و سرور و سایر ظروف و اوضاع اقلیم و مدنیت در سبک و منهج ادراک و نطق مدخلیت ندارد یا آنکه عوامل تسریر و تکبیر ذهن اثراتی از بسط و قبض در پیکر سخن ظاهر نمیسازد این امور همه مؤید و مثبت بدلائل عقلی و حسی است .

اما غرض ما مبدئیات دین و اخلاق و اشد واقوی بودن تأثیر آن از اثرات سیار عوامل شریفه است بحدیکه ممارست تصانیف کتاب و شعراء هیمنه و قوت آنرا در جمیع ازمه بنفסהا قائم مقام همه عوامل سامیه مشاهده نموده و سایر عوامل مؤثره را مستغنی از امداد و تائید آن نیابد و برهان آن اینکه اناره روح بشعله درونی بواعث فوران و اثاره معانی را در نفس ناثر و ناظم موجود ساخته و اغلب او را از مؤثر خارجی بی نیاز میدارد چنانکه مطالعه اوضاع انوار منحصه ادبی و طلوع از ستارگان ادب در ازمه مظلومه و شرح احوال بسیاری از نوابع عظیم الصیبت مثبت این معنی است که اولافقدان همه عوامل بل حبس و فقر و استهزاء و استخفاف هیچیک مانع انسداد ینابیع افکار و احساسات نویسندگان بزرگ که دارای روح قوی و عواطف معنویه بوده اند نشده و او را د و اثار حقایقی که از بساتین عقول و افهام آنان انبات گشته بدون مساعدت عاملی از عوامل مادیه بالاتمام نتیجه محرک داخلی و منبث از عالم ورع و تقوای آنان بوده .

وقتیکه جلال الدین مولوی بلخی را نشاه شراب الهی سرمست میکند و آنهمه معانی بدیهه که در خزانن طبع او ودیعه است نثار مستمعین میدارد نفس بیانات او گواهی میدهد که منهل آن چشمه های زلال امری جز جذب عشق حقیقت نیست وقتی که ناصر خسرو علوی مناعت و غناء طبع خود را در مرآت کلمات نمودار میسازد حساً و عیاناً مشهود میدارد که اغراض فانیه دنیا و شئونات ارباب جاه و ثروت در ترازوی فکر معنی سنج او وزن و سنگی نداشته و حافظ شیرازی در عصر و زمانی که علم و ادب اهالی ایران را وداع گفته و منفور طباع بوده سعی تندباد جهل در اخمد آتش هوش و دانش شعله پر خرام شور و هیام او را خاموش نکرده و پای و پایه بلند فکر را بر طارم هفت اختر نهاده است و مسعود سعد سلمان چرچانی در حالتیکه سعایت و اغواء رقباء حسود او را بمحبوسیت چندین ساله قلمه نای گرفتار ساخته احساس دینی که در موارد بلایا و شداید بهترین مایه تسلی است بان حکیم بارع طماء نینه و استقامتی مبنول داشته که در موقع شکایت از روزگار و شرح شکجه های حبس و زندان سخنانش چون آئینه صافی نماینده شهامت نفس و سمو همت است ثانیاً هر یک از موضوعات مادیه و معنویه متناسب با درجه و اندازه حقیقی که شامل و متضمن آنست در احیاء عواطف مستمع مرتبط و ذمیمدل است . اگر تحقیقات ملای رومی روح را برقص و اهتزاز میآورد از آنروست که شارح و مفسر حقایق ماوراءالطبیعه است ، اگر افسانه های فردوسی طوسی موجد و موجب خصائل شجاعت و دلیری است از آن جهت است که چهره دلربای ثبات عزم و

شهامت نفس در مرایای کلمات او مرتسم و هویدا است .

اگر تصنیفات " بوسونه " مفرح مشام عقل آدمی است بسبب آنست که از خدا سخن میگوید. اگر مقالات " دکارت " ذائقه جان را شیرین میکند بواسطه آنست که راه حقیقت میبوید. اگر افکار " شاتوبریان " نافذ در اذهان سلیمه است برای آنست که در ضمن مدافعه دین حضرت مسیح از حملات اعداء انعطافات قلبیه و رسوخ عقیده خود را در حضرت الوهیت و عظمت تعالیم تورات و انجیل آشکار میسازد. اگر کتب " الکساندر بوما " تا اعماق قلب نفوذ مینماید علت آن این است که برای اصلاح مفاسد بشر اخلاق سینّه و اوضاع ناهنجار زمان خود را تشریح مینماید. تاثیر اشعار حکیم سنائی غزنوی در مدایح سلاطین و امراء عصر خود بیپایه قصایدی نیست که در آن قائل او به سخنوری وصف ساکنان حظیره قدس و عندلیبان گلشن انس است. مبالغه های عنصری بلخی در مدح سلطان محمود همان روح را ندارد که در قصاید توحیدیه او موجود است .

" بوفن " فرانسوی یکی از نویسندگان قرن هیجدهم میلادی بوده روحی که در بیانات او راجع برشته های علوم طبیعی جلوه گراست در تصانیف سایر علمای معاصر او نیست سبب این است که مانند ایشان بر آن نبوده که علوم طبیعی معارضه بیانت است .

کتاب " منتسکیو " شهپرترین علماء حقوق در تشحیذ افکار حائز متانت و سموشائی است که مقالات سایر مؤلفین عصر او فاقد آنست برهان آن تکیه او ببدیانت و ثبات برین رأی است که هر کس بخواهد عمارتی شامخ از علوم و معارف بنا نهد باید بنیانی برای آن تاسیس کند که محکمتر ازین جهان خاکی باشد و چون اندکی بیشتر دقیق شویم خواهیم یافت که معارضین حقیقت نیز اگر در جائی خوب از عهده ادای مطلب و بیان کلام برآمده اند در همان قسمتی است که خواهی نخواستی سخنی بسزا گفته و رمیته من غیر رام راه حقیقت پیموده اند و از آنچه گفته شد معلوم توان داشت که در هر رشته از رشته های کلام حق و حقیقت در رتبه اولیه واقع و سایر امور مانند رعایای مطیع و منقاد حکومت و فرمان آنست و از اینروی هر قدر موضوع سخن سامی تر است و رفعت مقام آن بهمان نسبت اجل و اعلی است .

در اینجا بیان این معنی را بر سیل استطراد بیفایده نمیدانیم که کلمه ادب را در لغت بمعنی حسن اخلاق و ریاضت نفس ضبط نموده اند و بمعنی علم نیز اطلاق شده از معانی مزبوره و وضع لغوی این کلمه مستفاد توان داشت که سخنوری و فصاحت کلام تقاضای مکارم اخلاق و فضائل نفس نماید و بدون وجود آن متکلم هر چند بلیغ و نطاق باشد تنفیذ قول و تاثیر بیان که اصل و اساس بلاغت است نخواهد داشت و سخنان او بی هیمنه و خالی از وقع خواهد بود لهذا متکلمی که او را در خور این اسم سامی توان دانست ادیبی است که فکر را جز در معانی عالیه اعمال نهد و سخن را جز برای بیان حقیقت طرح ننماید. چه اگر بنظری عالی در فن فصاحت نگریم خواهیم دید که این فن اجل و اعظم از آنست که نویسنده آنرا برای متابعت انواق سرمایه معاش و ارتزاق قرار دهد و وجهه خاطرش در آن معطوف بکسب و تجارت و ربح و خسارت باشد بلکه سخن را رتبه و مقامی شریف و عظیم و فایده و نتیجه اصلی آن تعلیم نفوس و تصحیح افکار و تصلیح مفاسد است و این خود پیداست که گوینده تا خود حقیقتی را احساس نکند دیگری را از آن متأثر نتواند نمود و تا خود دارای فضائل نباشد موهبت فضیلت بمستمع مبنول نتواند داشت و مجمل بیان آنکه راه کم کرده رهبری نداند و فاقد کمال معطی آن نشود.

سخن سرای شیرینانفس هرگز بر قلوب و ارواح سلطه و استیلا نیابد و متکلم رذیل الطبع در هیچ موقف و مورد کلامش جالب اذهان و قلوب نگردد. يك تصنیف ادبی وقتی محیی جان و دل و مقوی عقل و روح است که آثار معنویه و افکار عقلیه ادیب را در لباس موزون و متناسب عرضه دارد بناء علیه کذب و خطا و آنچه

مباین و مغایرشویه و شیمه ادب و محامد اخلاق باشد در تصانیف ادبا مذموم و مایه نفرت عقول سلیمه و طباع مستقیمه است .

از مباحثی که در طی این فصل راجع باوضاح و احوال اعتلاء و تدنی معارف و آداب اقوام و اجیال بیان شد عقل سلیم باقتناء يك سلسله مطالب که در حکم قواعد کلیه و ضوابط عامه است و اطلاع بر آن پایه و بنیان تقرّب بوسائل سعادت و تباعد از بواعث شقاوت نائل آید. مطالب اول مبدأ و منشاء بودن تعالیم انبیاء و مرسلین در تلطیف ارواح و تنقیف عقول و تششیط قرائح و احیاء عواطف و بسط معارف و سوق اذهان بکشف رموز و اسرار ماوراءالطبیعه و اهتدا بعلم و مدنیت و تفجر ینابیع علوم و حکم از منابع قلوب و ظهور جواهر نفیسه و حقایق از مخازن افنده مستعده است .

مطلب ثانی اثرات نافعه و مضره ایست که هر يك از عوامل محیطه به نسبت جودت و رذالت خود در احیاء و اماتة روح فضیلت در مجتمعات انسانیه ایجاد نماید و چون برای ادراك اصالت و تابعیت عوامل مؤثره بیشتر تأمل و دقت شود روح دیانت فائق بر جمیع مؤثرات جیده بل موجود و مولد آن مشاهده گردد بخصوص در اوان طلوع شمس حقیقت که اشاعه اشعه آن آفاق مظلمه امم جاهل و ممقوت را تابناک ساخته و اثرات آن بنحو غیر مستقیم بر سایر ملل پرتو افکند و بعبارة آخری همانقسم که هبوب نسائم ربیع معلق حیات جدید بر عالم طبیعت است وزش روانع معطره ربیع ادیان مبشر شکنن شکوفه های فضائل مادیه و معنویه و روحانیه در بساتین فطرت انسانیه است و بطور کلی دین و اخلاق برای تلطیف افکار و بعث احساسات سامیه و تأسیس وسائل ارتقا و تمدین بمنزله مرکز مشترکی است که جمیع نواتر محیطه طائف حول آنست .

مطلب ثالث آنکه در اوان طلوع مطالع حقیقت علوم و ادبیات بمنابه صورت تحضیر پرده های نقاشی و در حکم مقدمه برای تکمیل قرون آتیه آنست و درین قسم ادوار مطالب و مباحث اصحاب علم و ادب بر حسب شعله معنویه که نفعه دیانت موقد و مضرم آنست محصور در دائره مباحث الهی است و در قرون بعد باقتضای جریان تعالیم شرایع و احتیاجات متولده حدود آن بسط و توسعه یافته اقسام مصنفات علمی و ادبی و فلسفی و اجتماعی و مدنی در پرتو اشعه آن نشو و نما مییابد. مطلب رابع آنکه پایه و بنیان کاخ ادبیات عفاف نفس و فضائل اخلاق است و نظم و نثر نویسندگان و شعرانی که احساسات پرستش حقیقت در پیکر کلمات آنان سریان دارد حامل نفحات معطره ایست که آثار قلمیه محصور آن حصار طبیعت بالمره از آن محروم است و هیچ عقل سلیم منکر این مطلب نتواند بود که چون الهامات فطری و عواطف طبیعی در حجب ابرهای بیدینی و بی حسی مخفی و پنهان شود منبع و سرچشمه فکر که جریان انهار معانی از اوست مسنود خواهد بود و رشحات طبع متکلم مستمع را تسکین عطش نتواند داد. مطلب خامس آنکه درجات تاثیر کلام متناسب با معانی و موضوعاتی است که سخن حاوی و متضمن آنست .

از مطالب مفصله فوق کشف این نکته توان نمود که همانقسم که ظهور کمالات سامیه در جمیع اعصار تاریخیه انسان مرهون دو عامل مهم دین و اخلاق بوده دور ماندن از مناهل عذب شرایع بهمان نسبت سبب مسنود شدن آن چشمه های فیاض بخاشاکهای جهل و تن پروری شده و ربیع مدنیت سامیه را بخریف بریریت مبدل خواهد داشت. (۱) بناء علی ذلک درین عصر جلیل که هنوز قرن اول آن بیابان نرسیده و فقا لماسبق من الازمان ظهور جواهر علم و ادب از معادن وجود انسانی بمدد طلوع نیر اعظم از امور محتومه است و در صورتیکه بزوغ شمس حقیقت در ازمنه که هنوز عالم وجود استعداد آنرا نداشت که جز امت واحده یا امم معدودی مقتبس از انوار آن شوند سبب ظهور آنهمه حقایق عالیه از منابع عقول شد عقل امروز از تصور این مطلب عاجز است که در امتداد این عصر عظیم و تحقق تام کلمه مبارکه " واخرجت الارض

اثقالها " چه اثرات عظیمه از اراضی عقول ظاهر خواهد گشت و تحقیقا للکلام ختام این میحث را به بیانات صادره از قلم ابهی جل اسمہ الاعلی و یراعہ مرکز میثاق ارواحنا فداه مزین میداریم .

جمال قدم جل اسمہ الاعظم در سوره مستطاب هیکل میفرماید: (۲)

" قل الیوم قد هبت لواقح الفضل علی الاشیاء و حمل کل شیئی بما هو علیہ و لکن اکثر الناس عنہ معرضون قد حملت الاشجار بالاثار البدیعه و البحر باللثالی المنیره و الانسان بالمعانی و العرفان و الاکوان بتجلیات الرحمن و الارض بما لا طلع علیہ احد الا الحق علام الغیوب سوف تضع کل ذات حمل حملها تبارک الله مرسل هذا الفضل الذی احاط بالاشیاء کلها عماظهر و عما هو المکنون کذلک خلقنا الاکوان بدعا فی هذا الیوم و لکن الناس اکثر هم لا یשמعون "

حضرت عبدالبهاء روح ماسواہ فداه در لوح مبارک افلاکیه میفرماید: (۳)

" و ان فی کل کور و نور رزقا مقسوما و شاننا معلوما و ان الحقایق لها ظهور و بروز بالنسبہ الی المراتب و الدرجات و الاستعداد و القابلیات " (مثلا) فانظر فی الحقیقه الانسانیه و الکمالات النفسانیه و الفضائل الروحانیه و الشئون الوجدانیه انها لها اشتہار و ظهور و انبعاث و سنوح یتتابع التدرج فی معارج النشاء الاولى من مقام النطفه الانسی الی اعلی مدارج البلوغ الاعلی فیمثل ذلك شأن کلیه الوجود من الغیب و الشہود اذ اتفرس فی هذا لکوار البدیع و الدور العظیم المنیع قل تعالی الله رب العرش الرفیع بما اظہرت الشمس الوجدانیه و الحقیقه الصمدانیه من هذا المطلع الشامخ الباذخ القوی القویم بحیث لما سطعت اشعتها النافذه الحامیه علی الاکوان الخاویه و الا راضی الخالیہ انبعثت حقائق کلی شئی و المعانی کلیہ بقوتها النامیه و اشتهرت مکنونات العلوم الکاشفه لحقایق المعلوم و ظهر السر المصون المخزون و الر مز المکنون لأن فی هذا لکور الکریم و الطلوع العظیم نور الحقائق و الاسرار و حشر الشئون الرحمانیه فی مرکز الانوار و ظهور الکنوز المستتره فی هویة عوالم ربک العزیز المختار بحیث فی حقیقه القطرات تتموج بحور الآیات و فی هویة الذرات تتجلی شمس الاسماء و الصفات و یتكشف المعاصرون فی صفائح الاحجار اسرار الم یتكشفوا السابقون فی لوانح مرايا الانوار لأن فی هذا الظهور الاعظم بون النظر و الاستدلال قد فتح ابواب المکاشفه و الشہود و تخلصت نوات الاجنحه من الافکار من شبکہ الاوهام و انکشفت السبحات و انشقت الحجبات و هتکت الاستار من سطوة الاسرار .

و لما کان الامکان شائتہ الضعف و الاضمحلال لم یستطع و لم یتحمل ظهور آثار هذا الظهور المشرق علی اعلی الطور الا تدریجا فلأجل ذلك ستنتظرون باعین الفرح و الابتهاج آثار هذا النیر الاعظم الوهاج و تجتلون انوار الحکمة مشرقه علی کل الأرجاء من الافاق و تلتقطون دراری النوراء التی یقذفها هذا لطمطام المتلاطم المتهیج الموج و تشربون من الینابیع الصافیہ الغذبة النابعه من فیضان هذا الفمام المدرار بالماء الشجاج .

یادداشت :

• ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران - ۱۲۸ بیع

۱- باید در نظر داشت که این کتاب ۴۵ سال قبل نوشته شده است

۲- آثار قلم اعلی - جلد ۱ مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران - ۱۲۲ بیع

۳- مکاتیب عبدالبهاء - جلد ۱ - چاپ مصر

چیست سخن؟ *

عزیزاله مصباح

در تن فرسوده روان است آن
راحت روح آرد وهم انشراح
کار سخن را مشعر سرسری
شیر ژانرا نشکاید مجال
نی هوس قافیه اندیشی است
”ان من الشعر لحکمة“ سرود
گرم در این معرکه یکران مران
اصل معانی بود، الفاظ فرع
معنی اگر نیست نه زیباست لفظ
نیست پسندیده تن بی روان
خاک بر آن سرکه در او مغز نیست
خوش نبود و سمه برابروی کور
روشنی فکر بیاید نخست
سنج و ببین قوت بازوی فکر
سفسطه را بیخ برانداز و بن
دعوی با بیته توأم بود
حکم خرف دارد و مقبول نیست
خالی از اغراق و از اطراستی
نی چو قدیم اکتبش احسن بود
قدر سخن تجربه کریم بسی
صیرفی کامل نقاد نیست
باشد یا خود همه ابن العمید
یا سخن آموز و نویسنده است
نظم سرایان و دبیران بُند

چیست سخن جان جهان است آن
آب زلالش چو صراحیِ راح
ای که درین فن طلبی سروری
زانکه درین پیشه صعب المنال
شعر که بر هر هنرش پیشی است
آنکه بحکمت همه سرها کشود
تا نکنی توسن فکر امتحان
در روش دانش و منهاج شرع
پس خود اگر تابع معنی است لفظ
لفظ بود صورت و معنی است جان
قالب بی روح و خرد نغز نیست
گفته سعدی مکن از ذهن دور
تا سخنی از قلم آید درست
نقد سخن را بترازی فکر
مقلطه را راه مده در سخن
تا که دلائل همه محکم بود
نُر بود از لفظ چو معقول نیست
شعر اگر دلکش و زیباستی
قول همان به که میرهن بود
فهم نیارد بـدرستی کسی
خاطر داننده و قـاد نیست
کاتب اگر یـاوه سـرائی بـلید
کس ندهد فرق که ریسنده است
پیش درین عرصه دلیران بُند

نابغه ای همچو نظامی کجاست
ناصر خسرو شد و صائب نماند
پیکرشان سوده همه زیر خاک
در فلک جان مه تابنده اند
رفت مع القصه بسی ماه و سال
بود خردمندی اگر خرده بین
بی ادبی بود اگر ژاژ خالی
لیک مخور غم که فلق بر دمید
لشکر قهار شتابست بار
باش که ایام بکام آیدت
نخلبناتی که درین گلشنند
قابله صیف مدد گر شود
شاهسواران دیار سخن
آید روزی که زبانها ز کام
سیف بیان شاخد و برآن کنند

بیهقی آن منشی نامی کجاست
عتبی و نصرالله کاتب نماند
گر چه بود گوهرشان تابناک
تا با بد زنده و پاینده اند
کامد طیرسخن اشکسته بال
گشت ز افسردگی عزلت گزین
بر سر مردان ادب هشت پای
باد صبا روح بتن درمید
موسم گل آمد و فصل بهار
نفسه جنت بمشام آیدت
هم بهزاران شعر آبستند
هر شجری زاید و مادرشود
غالیه سایان عذار سخن
می بدر آرنند چوتیغ از نیام
فتح اقالیم دل و جان کنند

کوس بزرگی و امیری زنند

طعن بصد قیس و حریری زنند

* حدیقه ثنا - دیوان اشعار مصباح - مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران - ۱۳۲۲ بدیع

حمامه روح

دکتر امین الله مصباح

فرخ دمی که رهائی یابد ز جسم و روانم
بگشوده بال و پر خویش در آسمان تقرب
دیگر ز دنیی و عقبی جز آرزوی توام نیست
تا کی حمامه روحم در حبس این قفس تن
من مرغ باغ جنانم از بهر تربیت آورد
چون دید خرد و حقیرم مستم گرفت و مدد کرد
فضلش چو شامل من بود چشم بدانه نیفتاد
فرمود ساغر جانم از راح عشق لبالب
یارب دریغ مفرما جانبخش باده عشقت
هر صبحگه که دمدم مهر مهر تو تازه کند جنان

از این قفس برهد روح آن طیر باغ جنانم
بر آستانه جانان آید باوج روانم
مقصود من چو تویی تو فارغ ز اینم و آنم
خوش آن دمی که پیرواز آید کبوتر جانم
چندی بعالم ناسوت پروردگار جهانم
بامهر خویش پیرورد در حصن امن و امانم
در دام گل نیالود بال و پر طیرانم
از آن مدام مداماً در شور و در هیجانم
تا هر نفس بره دوست جان نوی بفشانم
آن جان تازه رهائی بخشد ز کون و مکانم

هر کس ولای تو دارد بر خویش بالد و گوید

ببزار همچو امین من از هر چه نام و نشانم

فرانسه (اورلئان) ۱۹۷۲

قرن یزدان *

غلامرضا روحانی

از آن بدایع اسرار حق نمایان بود
بیکطرف همه ظلمات ظلم و طغیان بود
بیکطرف همه دام فریب شیطان بود
ز یکطرف بفلک نار حرب و عدوان بود
ز یکطرف همه قحط و غلای ایمان بود
ز یکطرف نسماات ریاض رضوان بود
ز قهر آن چه بسا شهرها که ویران بود
همه وسیله تخریب و هدم بنیان بود
تعصبات بشر آتشی فروزان بود
نزاع از پی خط و زیان فراوان بود
چه جنگها که بپا زا ختلاف ادیان بود
ز هر یکی دگری را هزارچندان بود
وزو بلند همه ناله بود و هذیان بود
اسیر کید طبیبان گول و نادان بود
که خود فساد روانگاه کون و امکان بود
خلیل حق را آتش ، ولی گلستان بود

نخست قرن بدیعی که قرن یزدان بود
ز یکطرف همه اشراق مهرداد و دهش
ز یکطرف همه نام خدا و راه هدئی
بیکطرف ز افق نور صلح و سلم عیان
و فور نعمت ایمان ز یک جهة لیکن
ز یکطرف انوات جهنمیّه پدید
ز لطف این چه بسا کشور قلوب آباد
بدایعی که بعمران ارض شد ایجاد
بخرم بشریت ز فرط جهل و جنون
جدال بهر نژاد و وطن فزونی داشت
چه فتنه ها که ز احزاب مختلف ظاهر
تفرعنات امم از پی سیادت خویش
بدین جهات و علل شد علیل جسم جهان
بجای آنکه پذیرد پزشک دانا را
نبود مطلع عالم تمدن بشری
فروخت گر همه نمرود جهل نار حسد

کنون ز مطلع نو سرگم حدیث که چون

شب حدوث حوادث بکار پایان بود

* * *

علی الصباح که عید وصال جانان بود
نشد نصیب سکندر و لیک در هر عصر
ضیاء مشرق و مغرب ز مهر ایرانست
جمال حضرت اعلی بفارس تابان گشت
طلوع کرد جمالی که نور طلعت او
الا که کوی تو شد قبله گاه کل امام
هم از قیام تو قائم قیامت کبری
بشیر یوم لقای تو ای لقاء الله
چه شد که آنهمه جان فدیه گشت در قدمت؟
اگر امید لقایت نبود ، ملک وجود
ز نفحه دم جانپور تو یافت علاج
جهان بنظم بدیع تو یافت روح حیات
قوام نظم جهان حل مشکلات ام
چگونه زد باقالیم شرق و غرب علم؟
ظهور اینهمه آیات بینات از کیست؟
کسی نیافت مکان در سفینه حمرا

جهان بچشم حسودان چو شام هجران بود
بکام خضر ره دوست آب حیوان بود
از آنکه مطلع انوار ، ملک ایران بود
طلوع طلعت ابهی بارض طهران بود
بهاء کرم و شارون و مجد لبنان بود
الا که روی تو برتر ز مهر رخشان بود
هم از ظهور تو ظاهر صراط و میزان بود
بیان واضح و نص صریح قرآن بود
مگر که عید وصال تو عید قریان بود؟
فضای ماتم و محنتسرای حرمان بود
وگرنه درد جهان را چگونه درمان بود؟
وگرنه لاشه بی روح و جسم بی جان بود
عقول عادیه را خود نه سهل و آسان بود
شهی که بسته زنجیر و قید زندان بود؟
بغیر حق که توانست منزل آن بود؟
جز آنکه ثابت و راسخ بعهد و پیمان بود

غبار راه احبای اوست روحانی

اگر چه مدعی این مقام نتوان بود

مرا بسود و فروریخت هر چه دندان بود ... (مستشهد سلمان)

در آرزوی شیراز

ابوالقاسم افغان

بود آیا که ز تو رخت سفر ساز کنم
بود آیا که قفس بشکنم بست خدای
با ادب سجده کنم درگه سلطان رُسل
بر تراپی که بود موطی ربّ اعلی
خاک آن وادی ایمن بکنم کحل بصر
بینم احباب دگر باره در آن ساحت قدس
" دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم"
دل و جان برخی (۱) آن شاهد طنناز کنم

اینهمه آرزوی ماست خدایا مددی

که دل خسته بالطف تو دمساز کنم

۱- برخی، فدا کردن

سرمشق مهربانی

حسن افغان

جان را فدای یار فداکار کرده ایم
بیگانه را بمهر و وفا یار کرده ایم
صرفنظر ز دشمن خونخوار کرده ایم
روشن چراغ ، نیمه شب تار کرده ایم
هر گزته شکوه از خس و از خار کرده ایم
ترك جدال و فتنه و آزار کرده ایم
صدها هزار مرتبه تکرار کرده ایم
خود را اسیر طره دلدار کرده ایم
بهر خدا تمنی بسیار کرده ایم
خون های پاک درین این دار کرده ایم
این نقل قول بر سر بازار کرده ایم
ما ثابت این قضیه سردار کرده ایم
چشم دگر فدائی زوار کرده ایم
کی گوش جان بجانب اغیار کرده ایم

ما گوش دل به جانب دلدار کرده ایم
از آشنا حدیث محبت شنیده ایم
سرمشق مهربانی و الفت گرفته ایم
تا راه را ز چاه شناسند مردمان
دادیم آب لطف بگلزار زندگی
بامدعی طریق محبت سپرده ایم
در گوش خلق درس وفا و برادری
رنجیر جهل پاره نمودیم و شادمان
دادیم جان و مال به راه رضای حق
تا دار مهر بین بشر بارور شود
بر عهد راسخیم و به پیمان موافقیم
از جان گذشته ایم و ز دین برنگشته ایم
چشمی براه تا که زیارت کنیم دوست
ما خوانده ایم درس محبت بنوع خویش

ناصر برو که باده صافی بجام عشق
ما از سبوی خانه خمار کرده ایم

کالیفرنیا - ساندیگو

مقام انسان

ع - بشیر الهی

میشناسم مردمی از قید دنیا رسته نی
از مفاسد دور و با حسن عمل پیوسته نی
دل بدرگاه خداوند و رضایش بسته نی
بر سریر عزّ و تمکین بحق بنشسته نی

در سیل صلح و وحدت جان خود دارد بگف
تا رهند دیگران را از بلا و از تلف

اینچنین مردم که از جام وفا نوشیده اند
از صمیم قلب با همنوع خود جوشیده اند
جامه اخلاص و تقدیس و رضا پوشیده اند
در ره صلح و محبت دایما کوشیده اند

قصدهشان خدمت بخلق و جلب تائید خداست
اینهمه در پرتو ایمان به آئین بهاست

تا یکی دنیا بدست اهل عنوان در عذاب
ظلم رایج کینه جاری معصیتها بی حساب
وضع افراد و جماعتها ز هر بابت خراب
چاره جوئیهای نواتها همه نقش بر آب

در چنین حالت مگر فضل خدا یاری کند
نظم نو اجرا شود رفع گرفتاری کند

امرحق عام است و شامل بر همه نوع بشر
نوره مخصوص ادیان سلف آمد بسر
بحر رحمت دایما در موج و فیضش مستمر
وحدت عالم کنون گرییده فاش و مشتهر

یک خدا یک نوع و یک دنیا و یک نظم بدیع
پایه اش بر عدل و مقصد صلح و ارکانش رفیع

خالق عالم همینکه این جهان را آفرید
آنچه خیر و مصلحت دانست در آن شد پدید
آدمی را تاج عزت داد و تکلیفی فرید
تا بشکرانه بکوشد در ره ربّ مجید

آنکه منظور نظر از خلقت این عالم است
چون بدقت بنگری بینی که نسل آدم است

نظم دنیا را خدا برعهده انسان نهاد
طرز اجرای قوانین را سفیرش یاد داد
بعد چندی چون بوباره در ضلالت اوقتا
با سفیر دیگری تعلیم شد راه رشاد

آدم از اول بعین مکرمت محفوظ بود
با وجود ناسپاسی رتبه اش محفوظ بود

عالم موجود را زینت دهد عقل و کمال
این عنایت شد نصیب آدم از فجر جلال
تا بیفزاید دمام بر شئون و بر جمال
امر خالق را هزاران حکمت آمد وصف حال

ما ز حکمتهای آن ذات مقدس غافلیم
گرچه مشمول عنایاتیم و شمع محفلیم

شب رؤیا

دکتر طلعت بصاری (قبله)

به سرا داشتم مگر مهمان - شب دوشین که بود مهتابی
همگی با فضیلت و دانش - جسته آرامشی ز بی تابی

اهل شعر و طبیب و با فرهنگ - مهربان با خلوص ، فرزانه
همه درد آشنا غریب نواز - گرد شمع وفا چو پروانه

خانه آراستم چو دسته گل - پاک و پاکیزه همچو دامن یار
تا شود در خور عزیزانم - نور کردم ز ساختش هر خار

داشتم در حیاط خانه گلی - در طراوت چو گونه دلدار
آتشین رنگ و نیم باز و لطیف - چون تبسم به گوشه لب یار

ژاله بنشسته بر رخ سرخش - چون عرق روی چهره دلبر
در هم آمیخت گویی آتش و آب - خوش نهادی ز شرمگین بخت

شاد و سرخوش ز دیدن آن گل - به تماشایش ایستادم من
دل از دیدنش به وجد آمد - بوسه یی بر رخس نهادم من

چیدمش با تو نست لرزنده - دادمش در میان گلدان جای
آب گلدان فشرد در اغوش - بیکر آن لطیف روح افزای

وسط میز جای گلدان شد - نور او شمعها فروزان شد
هر که آن منظر بدیع بدید - لب به تحسین کشود و شادان شد

نکته ها شد بیان ز شعر و ادب - همگی در ستایش گل سرخ
گفتی آن گل بت است در دل شب - همگان را نیایش گل سرخ

نور شمع و نوای موسیقی - جمع یاران بسی ریا و رفیق
کوشه یی از بهشت را مانست - بزم شادی ز دوستان شفیق

لیک آن گل در آن شب رؤیا - در دل خون خویش غوغا داشت
همه محو طراوتش اما - او غم ماجرای فردا داشت

سایه گل به زیر شعله شمع - رقص رقصان و لرز لرزان بود
گفتی از آتشی همی سوزد - که از آن برکنار نتوان بود

دیدمش روز بعد افسرده - رنگ و شادابیش فرو مرده
گردن آویخته پلاسیده - خنده اش مرده چهره پژمرده

با نگاهی پراز ملامت گفت - ای هدر کرده نوجوانی من
تا دهی جلوه یی به مجلس خویش - مرگ دادی به زندگانی من

" طلعتم " جلوه بهاران بود - که بدان چشمها شود روشن
شادی قلب دوستانان بود - رونق افزای باغ و راغ و چمن

دیده دل شد از فغانش باز - به سراپرده های آگاهی
کاش در فکر دیگران بودیم - در امان از بلای خوخواهی

گر همه فکر دیگران بویند - روزگار بشر سیاه نبود
دادم ار برتری تو را بر خویش - زندگانی تو را تباه نبود

تا تو در بند راحت خویشی - سود خود در زیان من خواهی
تا شود استخوان تو ستوار - نرمتر استخوان من خواهی

شادمانی ما بود روزی - که بچوئیم شادمانی هم
زندگانی ما بود وقتی - که بسازیم زندگانی هم

جمال مبارك

ببليل معانی

روشن جهان بنور جمال مبارك است	دل غرقه در سرور جمال مبارك است
كأس بقا بیان جمال مبارك است	فیض لقا ظهور جمال مبارك است
آن می که عارفان همه از آن شدند مست	در ساغر بلور جمال مبارك است
رازی که عاجز است جهانی زدرك آن	مشهود در حضور جمال مبارك است
نوشیده زهر قهر و بیخشیده شهد مهر	ارینده شکور جمال مبارك است
آنکس که رنج بر دوسکوت اختیار کرد	دل داده صبور جمال مبارك است
این جذب و اشتعال و محبت که حاکمست	از جذب نشور جمال مبارك است
نیکو چو بنگری همه اسرار سرمدی	در لوحه زیور جمال مبارك است

" ببليل " سرود بار دگر نغمه های شوقی

روشن جهان بنور جمال مبارك است

تضمین غزلی از حافظ

دکتر علی توانگر

پای پوینده طریقت اوست سرِ تعظیم بر حقیقت اوست
 گوش بر گفته شریعت اوست دل سرا پرده محبت اوست *
 * دیده آیینہ دار طلعت اوست *
 در جهان جاذبست صدها لون خواهم از حق که تا نماید عون
 تا نلغزد قدم بود در صون من که سر در نیاورم به نوکون *
 * گردنم زیر بار منت اوست *
 هیچ جایی دلم نیافت قرار نیست مطلوب من بهیچ دیار
 همه را گفتم از صفار و کبار تو و طویسی و ما و قامت یار *
 * فکر هر کس بقدر همت اوست *
 هر زمانی بگوشه ای غوغاست عده ای جمع و محشری بریاست
 یکی افتاد و دیگری برخاست دور مجنون گذشت و نوبت ماست *
 * هر کسی چند روز نوبت اوست *
 آفتاب شکوه و عز و بها کرد روشن قلوب اهل وفا
 باش خاضع بگو بصدق و صفا من که باشم در آن حرم که صبا *
 * پرده دار حریم حرمت اوست *
 خاطر آسوده و تبسم لب جز رضای خدای نیست طلب
 گر که راضی به قسمتم نه عجب ملکیت عاشقی و گنج طرب *
 * هر چه دارم زمین همت اوست *
 از زمین تا به قلّه افلاک همه اشیاء و خلق تا بن تاك
 بسته بر خدمتش میان چالاک من و دل گرفتار شویم چه باک *
 * غرض اندرمیان سلامت اوست *

در جهان نیست دلبری در چشم همچو محبوب من مظفر چشم
 هر چه فرمان اوست بر سرچشم بی خیالش مباد منظر چشم
 "زانکه این گوشه خاص خلوت اوست"
 هر کجا پا نهم ز روی ادب هر کجا بنگرم گشاید لب
 نیست طبق رضای حق مشرب "گر من آلوده دامنم چه عجب"
 "همه عالم گواه عصمت اوست"
 هر کمالی که بنگری هر جای هر جمالی که گشت چهره گشای
 هر جلالی که میشود بر پای "هر گل نو که شد چمن آرای"
 "اثر رنگ و بوی صحبت اوست"
 قوت روح جوی در همه جا ضعف تن نیست مشکل عرفا
 عشق حق را توانگراست رجا "فقر ظاهر مبین که حافظ را"
 "سینه گنجینه محبت اوست"

ترك اشيانه

زرین تاج ثابت " زرین "

دلا چه شکوه من از فتنه زمانه کنم
مگوی غصه هجران که قصه ای تلخ است
بهم زخم همه ارکان این سپهر بلند
رضای دوست به ترک وطن گرفته قرار
کنون که واله و شیدائیم ز عشق بهاء
ز پرده راز برون شد ز شور و مستی ما
چه حاصل است از این روزگار نافرجام
روم بکوه و بیابان چو بادِ سرگردان
چو عمر میگذرد صد هزاره خوشتر
مشو ز راه حقیقت دلا نمی غافل

شکایتی چه از آن یار بی نشانه کنم
بدوست بسته ام از عمر جاودانه کنم
ز سیل اشک که از دیدگان روانه کنم
روم دیار دگر ، ترک شهر و خانه کنم
بر آن سرم که جهان را پراز افسانه کنم
پپای خیزم و گلبانگ عاشقانه کنم
چو خدمتی نتوانم در این میانه کنم
پیام دوست بَرَم ، ترک اشیانه کنم
فدای خدمت آن دلیریگانه کنم
نصیحتی ز سر صدق مشفقانه کنم

براه عشق نهادیم جان و دل " زرین "

صلای دوست بیانگ نی و چغانه کنم

به رشتِ خوبِ زیبا

بهروزِ جباری

* ... رشت کاملاً خراب شده آن صفای سابق را
ندارد و اثری از بهار حس نمی شود... *
از نامه یکی از دوستان

در تو روزی بهار خواهد شد
در بر جویبار خواهد شد
رنگ و بوی بهار خواهد داد
جلوه روی یار خواهد داد
با نوصد جلوه باز خواهد شد
باز گویای راز خواهد شد

باز ای رشتِ خوبِ زیبایم
باز گل‌های پا مجال برون
بار دیگر بنفشه زیبا
باز گل‌های لاله وحشی
باز گل‌های صورتیِ هلو
عاشق خسته دل زمستی و شوق

* * *

نرگس از خاک سر کشد بیرون
تازه سازند قصهٔ مچنون
در فضای تو پرکشند بشوق
پی هم میبوند از سر نوق
کشت آغاز زندگانی من
عشق و سرمستی و جوانی من
نوره کویکی چو خواب گنشت

تا ببیند بهار زیبایت
خیل دلدادگان دست بدست
باز آنجا پرنده‌های قشنگ
کودکان شاد، با نشاط و امید
در محیط قشنگ و دلکش تو
در کنار تو جان گرفت و دمید
در چمن‌های سبز و خرم تو

تا بخود باز آمدم دیدم روزهای خوش شباب گذشت

* * *

یاد آن روخانه ای که در آن	بارها روزها شنا کردم
خویشتن را به بهترین وجهی	با توای آب آشنا کردم
اولین شعر عاشقانه خود	در کنارش شبی سرودم من
بارها زنگ غصه را از دل	با نگاه به آن زبدم من

* * *

گر بهار تو باز میگردد	من بهارم گذشت هرچه که بود
حسرت و غصه و پشیمانی	اندر این ماجرا ندارد سود
در پی آن بهار باید بود	که ندارد ز پی خزان و شنا
جلوه این چنین بهاری را	نتوان یافت جز بیاد خدا

* * *

ای تو تنها امید هستی من	جز توام ملجا و پناهی نیست
در بساط من اندر این سودا	کهر اشک هست و آهی نیست
حاصل بندگی که من کردم	غیرافسوس و روسیاهی نیست
روزهایی که بی تو میگردد	غیرحرمان و جز تباهی نیست
غم و رنج نهفته در دل من	چون که یادت کنم سرور بود

شادمانی و عیش و شور و نشاط

همه بی یاد تو غرور بود

میثاق اعظم

منوچهر حجازی

نرهای نا بسوده ز سیم و زد آورد
میزان کل شیئی (۱) بقند تر آورد
دریا دریا، گوهر بر گوهر آورد
هامون هامون، شکر بر شکر آورد
کز آفتاب برج اسد (۶) اخگر آورد
هان بر طلب بکوش که مشک آنفر (۸) آورد
بهر نجات خلق بیرگ زد آورد
پانصد هزار سال دگر دیگر آورد
بی رنج بهر آسمیان بیمر (۱۱) آورد
در تاج آفتاب بطوق زد آورد
تاریخ زین حدیث مفصل تر آورد
در یک طراز کی عرض و جوهر آورد
داند کجا شرع و کجا لنگر آورد
این جان مطلب است که جان پرورد آورد
ای معنی هر آنچه که پیغمبر آورد
همچون مسیح آمده تا عاثر (۱۳) آورد
برع مبین هُور، سر از خاورد آورد
از خطبه نخست "وصایا" سر آورد
آقداح رستگاری، از کوثر آورد
ثعبان موسوی است که والاتر آورد
لبریز شد قدح، قلمی دیگر آورد
کش بالواء نظم نوین داور آورد
تا هست و هست اورمزش (۱۵) یاور آورد

* لب بر گشوده است که قند تر آورد *
نرهای نا بسوده چه سویم که در مذاق
این بحر اعظم (۲) است که سفرکریم (۳) او
بودای (۴) پنجم است که از نخل باسقاش
این وای سوم (۵) است پس افکند قرنهای
این لوح اکبر (۷) است در این نور بی مثل
میثاق اعظم (۹) است که آن منجی امم (۱۰)
دیگر چنین مجال برای من و تو نیست
اندر کتاب عهد یکی گنج بی مثال
آب حیات و نهر بقا را بخاکیان
در نوره های قبل برآمد خلیج ها
جوهر شناس، سنگ شناسد ز جوهری
بر ما هگرز (۱۲) باد مخالف نمی وزد
گر اختلاف بود ولی انشقاق نیست
ای آیت جلال، ای سر لایزال
بهر شفای این تن تب دار روزگار
در باختر ترازوی زد (۱۴) گر غروب کرد
میثاق عهد گر که شعاعش افول یافت
آن فرع منشعب که ز اصل قدیم بود
یرلیغ عهد در ید آن نوحه بقا
در نوبت است جرعه ساقی چنانکه نیز
این بیت عدل اعظم پروردگار ماست
اسباب نظم در کف آن وارثان عهد

عهدی که کارنامه بزیب و فر آورد باشد که عصر بولت نام آور آورد جمشید (۱۶) جام و آینه اسکندر (۱۷) آورد در آینه نظام کهن لاغر آورد کبر و یهود و بوده ای و کافر آورد کاین رنگها بزیب بشر زیور آورد وین ارمغان بچهر جان برفر (۱۸) آورد ابری تگرگ زاست که شهرپور آورد بنشسته اند و حیف ترا آبخر (۱۹) آورد جمعند و ساقی آمده تا ساغر آورد دنیا و هر که هست ستایشگر آورد بو (۲۲) کاین حدیث تشنه بآبشخور آورد از تتگنای بنر (۲۳) ضلالت سر آورد بر آگینه چکش آهنگر آورد

اینها متاع عهد الهی است ، ای حکیم این اول طلوع ز شمس حقیقت است شاهان پی سفینه بکرمل نهند روی در جام ، نقش وحدت ابناء روزگار در زیر چتر عهد به یمن یگانگی یعنی بو نیستیم اگر ابیضیم و سرخ عهد و وفا بو هدیه ز الطاف خالقند هور وفا اگر نبود در سماء عهد باری بیا که اهل وفا برادیم عهد باری بیا که مالک اشتر (۲۰) هزارها زان ساغر وفا که "منا" (۲۱) درگلو بریخت بقطره از بحور معانی چشید و رفت و آنرا که نقض عهد بود با کتاب عهد ستخوان نقض شد متلاشی چنانکه نیز

یا عنصری (۲۴) کجاست که آن دفتر آورد کوته کن این حدیث که برد سر آورد حربا (۲۶) کجا ز چشمه خور سر در آورد وطواط (۲۷) چون عقاب اگر شهید آورد صاحب قلم بیاید و محکتر آورد

طبعی شکفته کو که مدیح بها کند موری ضعیف و ران ملخ پیش پادشاه ای نمله (۲۵) کی بگاہ سلیمان تو پی بری او را چنانکه اوست جز او میتوان شناخت کفتم من این چکامه و باشد که خواجه ای

دانای روزگار (۲۸) به منطوق ایزدی
 " لب برگشوده است که قند تر آورد "

- ۱- میزان کل شیئی - کتاب عهدی - ۲- بحر اعظم - امر ابهی - ۳- سیرکریم - کتاب عهدی - ۴- بودای پنجم - حضرت بهاء الله
- ۵- وای سوم - حضرت بهاء الله - ۶- برج اسد - حضرت عبدالبهاء میفرمایند قرنهای بگذرد و دهها بسر آید و هزاران اعصار منقضی شود تا شمس حقیقت در برج اسد و خانه حمل طلوع و سطوع نماید - ۷- لوح اکبر - اکبر الواح کتاب عهدی - ۸- مشگ آذرف - مشگ خالص و خوشبو - ۹- میثاق اعظم - کتاب عهدی - ۱۰- منجی امم - حضرت بهاء الله - ۱۱- بیمر - بیشمار - ۱۲- هگزر بمعنی هرگز (مثال از ملك الشعرا بهار) " مدار مَرّت ما را هگزر کچ نکند" - ۱۳- عائر نام کسی است که میگویند بی ایمان مرده و حضرت مسیح او را بعد از چهل ریز زنده کرد و ایمان آورد - ۱۴- ترازوی زر - خورشید - ۱۵- اورمزد مخلف امورآ مرزا خدای یگانه - ۱۶- جام جمشید یا جام جم - میگویند جامی بوده که نقشه جهان در آن نقش بوده است - ۱۷- آینه اسکندر - معروف است که ارسطو برای اسکندر آئینه ای ساخت و آنرا در برج اسکندریه قرار داده بودند - ۱۸- برفر - شکوه و جلال - ۱۹- ابفر کسی که دهانش بوی بد میدهد - ۲۰- مالک اشتر - یکی از اصحاب حضرت علی که بامر آن حضرت به حکومت مصر منصوب گردید و پیش از رسیدن به مصر او را مسموم نمودند - ۲۱- مُنا - اشاره به منا محمود نژاد که در تاریخ ۱۸ ژوئن ۱۹۸۳ مسیحی در شیراز شهید شد - ۲۲- بو - مخلف بو - ۲۳- بنر - چاه - ۲۴- عنصری - یکی از شعرای بزرگ ایران - ۲۵- نمله - مورچه - ۲۶- حربا - يك نوع سوسمار کوچک که عاشق آفتاب است - ۲۷- وطواط - خفاش - ۲۸- دانای روزگار - حضرت بهاء الله .

به نوه عزیزم نوید

دکتر شاپور راسخ

دلم به شوق تو هر دم بهانه میگیرد
تو آن کبوتر قدسی که هم ز روز نخست
چنان هوای تو دارم که قصه های دگر
بیک شگفتن آن عنچه باغ هستی من
محبت تو مگر آفتاب نوری است
جمال عشق بنام که از زبان خموش
غم فراق بدریای مضطرب ماند
عجب سراغ ترا کویکانه می گیرد
چو جان بملک درون آشیانه می گیرد
به نزد من همه حکم فسانه می گیرد
صفا و خرمی جاودانه می گیرد
که ژاله از رخ من دانه دانه می گیرد
هزار نغمه و شعر و ترانه می گیرد
که موج او همه وسع کرانه می گیرد

بیا بیا که فروع رخت چو پرتو ماه
بیک نظاره در و بام و خانه می گیرد

مشرق الاذکار هند

حشمت اله ریحانی

در مشرق انکار که خلوتگه چانهاست
ای مشرق انکار، جمالت چه فریباست
این کار مهندس نبود، سر معماست
در جمله آفاق ز اوصاف تو غوغاست
هر لحظه عیان از تو هزار آتش موساست
در قبه اعلا ت حرارت ده دلهاست
آنجا که کنشت است و همانجا که کلیاست
کامروز اقامتگه دلدار در آنجاست
هر چند بطراحی و معماری صهباست
زین بوسه چانه بوسه غبطه به لبهاست
این سنگ نباشد مگر این لؤلؤ لؤلؤ لالاست !
از گوهر و از جوهر و آهن چه توان خواست ؟
در گوهر و در نیست، خود این نکته هویداست
و از ساز تو در کنگره عرش نواهاست
گم کرده رهان از تو گرفتند ره راست
در توست همان سر حقیقت که در الیاست
در گاه تو والیاست، ره عالم بالیاست
در یک سخن حضرت ابهی چه قضاهاست

سبحان من انشاک و سواک و سماک
حشمت چه کنی وصف، که از وصف میراست

یارب به "بهاپور" چه بس نور هویداست
این نور که در اوست ندییم بجائی
در بام و درت جلوه انوار الهی است
در مشرق و مغرب سخن از دلبری توست
یک جلوه نمود آتش سینا و نهان شد
آن اسم که اعظم بود از جمله اسماء
صد مسجد و بتخانه و آتشکده و دیر
در حول تو طائف ز بهائی که تو داری
این نقشه و این هندسه از صنع الهیست
هر صبح که خورشید زند بوسه به بامت
از سنگ و ز آهن نسزد این همه خوبی
از سنگ و گل و لؤلؤ لالا چه توقع ؟
آبی و جمالی و کمالی که تو داری
از سوز مناجات و صفای دل پاکان
از نور تو خلقی ز جهالت برهیدند
از لا همه رستند و رسیدند به آلا
زین راه توان رفت بخلوتگه جانان
عجاز همین بس که جهانی همه دیدند

رضوان ۱۴۶

انشاک، پایه گذار و بنا نهاد - سواک، ساخت - سماک، نام گذاری کرد.

فرّه یزدانی اندر فرّ نیلوفر نگر

سهیل سمندری

چشم گیتی روشن از آن طلعت انور نگر
پنجه تقدیر او بر چرخ نیلوفرنگر
اقتدار و انحصار عشق جاوگرنگر
دامنش بر باختر گسترده و خاورنگر
روشن از نور جمالش جامع الازهر نگر
کام جان طوطیان شیرین ازین شکر نگر
رقص رقاصان تک همه نرات انکشور نگر
جنگستان و بحارش پر گل و گوهر نگر
در گل نیلوفر اما جلوه ای دیگر نگر
ای شکفتا این گل بشکفته از مرمر نگر
سنگ و آهن را از ورشک گل عبهر نگر
هیئت افسونگر این اعجاز افسونگر نگر
قدرت خلاقه معمار سحرآور نگر
فرّه یزدانی اندر فرّ نیلوفرنگر
گل ازهار جهان را از خزان پیر نگر
گل پرست، این گل اسپید مه پیکر نگر
جمله مرغان چمن را سایه اش بر سر نگر
پرگشاده چترسان بر گردن و بر سر نگر
برتر از گردنده گردون پر از اختر نگر
دوستان را از شرف رقاصان ز پا تاسرنگر
آفرینش زنده از خاک ره این درنگر
جان و دل را زنده از این عطر جانپورنگر
جان اهل عشق را سوزان دراین مجمرنگر

شمس ابهی جلوه گر با صد شکوه و فرنگر
چرخ نیلوفر اسیر پنجه تقدیر او
عالمی کرد او مسخر از دم جاوی عشق
قاف تا قاف جهان بر ظل امر اعظمش
شعله اش بگرفته آمریکا و اروپ و آسیا
پارسی قند است امر افخمش در خاک هند
کشور هندوستان مشتاق نور روی او
کوه و صحرا بشت و دریا غرق انوار جمال
بوی ازهار معطریر گرفت آن خطه را
گل شکفتی از ازل در عالم برگ و گیاه
معجزی فرمود آن معمار مست جام عشق
کرد این معمار افسونگر عجب کاخی بلند
مشرق الانکار شد در شکل نیلوفر پیا
حبذا افسانه نیلوفر چه زیبا برشکفت
این گل افسانه ماند صد هزاران سال لیک
هر گلی با رنگ و بوئی می برد دل از کسان
تا که این طاووس اسپید مطرز چتر زد
قوی اسپید است گویا شد شناور روی آب
هرچه گویم نیست درخور مشرق الانکار را
تاج خورشید است از حق هدیه بر هندوستان
بوی موی دوست میآید ازین درگاه عشق
گر دماغ ظاهری شد زنده از عطر گلی
سوخت از سودای این گل جان اصحاب کمال

بی تأمل صادر از این گلبن از فرنگر
منتشر از این گل اندر توده اغبرنگر
شهرتش بگرفته عالما تو سر تا سرنگر
بوی جان جان نثاران رخ دلبرنگر
بهر دیدارش هزاران سرور و رهبرنگر
واله زیباییش از هر هنر جوهرنگر
مشرق الاذکارها بر کوه و بحر و برنگر
سالها ساکت نشین، این دلربا منظرنگر
صنع او را برتر از ا تلال سیم و زدنگر
صدر پاکش را کتون آئینه و مصدرنگر
غبطه و مشهور عالم بل ورا اشهرنگر
جسم و جام روشن تر از مهر و مه اظهارنگر
ایستاده در حضور مادر و خواهرنگر
تا بسازد مشرق الاذکار این کشورنگر
گفتم او سازد همی ای مهربان مادرنگر
خواهد از حق میدهد آن خالق اکبرنگر
شربت آنروزبه از چشمه کوثرنگر
عطر ذکر نوست به از مشک واز عنبرنگر
سینه پراز سوز و نور و شعله و اخگرنگر
آن سفربهتر مرا از احمر و اصفر(۱) نگر
ای بها براین سهیل عاجز و مضطرنگر
حیطه ا غیر نظر کن کنبد اخضرنگر
از خروش کوس نصرت گوش گریون کورنگر
چینی و افرنجی و روسی و هم بربرنگر
احمر و اصفر سفید و اسود و اسمرنگر
جلوه های مژده های آنچه پیغمبرنگر
این جهان را غرق عطر نو گل احمرنگر
درد و عالم قدرتش را مرکز و محورنگر

بوی بودا و برهما عطر دلجوی رسول
بوی موسی بوی عیسی عطر جمله انبیاء
میروید از عمر این نیلوفر اکنون چار سال
و ه چه بوی دلکشی ساطع ازین نیلوفر است
و ه ازین نیلوفر اسپید عالمتاب شرق
چشم اصحاب هنر بر این هنر حیران شده
تا جهان مرده گردد زنده از ذکر و ثنا
ای قلم عاجز و وصف این بنای بیمثال
حضرت صهبا که از فضل بها اعجاز کرد
آفتاب اسم صنایع نور بارانش نمود
زین بنا شد حضرت صهبا فریبرز عزیز
روزگاری در خراسان منزل ایشان شدم
دیدم آنجا نوجوانی در حدود چارده
مادرش فرمود عشق این پسر معماری است
دیدم اندر چهره آن نوجوان انوار عشق
نوجوان است و مصمم با دل پاک آنچه او
چائی و شیرینی و شربت در آنجا صرف شد
شد مناجاتی تلاوت جملگی غرق سرور
بودم عازم بهر تبلیغ آن سفر هندوستان
گشت آنروزم یکی روز عزیزی زان سفر
در سحرگاه نومبر این قصیده شد تمام
کارهای حضرت حق قدرت اندر قدرت است
غظلی می بینم و صد هوج و موج و ولوله
مؤمنین تازه چون افواج می آیند پیش
اهل عالم جمع اندر خیمه ابهای نوست
عالم انسانی اکنون سوی وحدت ره سپر
در چنین روز بزرگی که بسی نزدیک ماست
آنچه بینی در جهان از فضل و الطاف بهاست

غرامت دلدادگی

هوشمند فتح اعظم

بیا که رفت دل از دست و پای در گل ماند	بیا که بی تو چه شوری دگر به محفل ماند
مرا دریغ ، دلی بود و صبر و آرامی	نه صبر ماند ، نه آرام ماند و نه دل ماند
حدیث عشق و جنون را هر آنکه خوارانگاشت	گمان مبر که ترا دید و باز عاقل ماند
ترا معامله دلبری چه آسان بود	مرا غرامت دلدادگی چه مشکل ماند
سپرده دل غم هجران بکاروان امید	نماند قافله ، بار گران و محمل ماند
اگر که طالب دردانه ای ، ز موج منال	سلامت ار تو بجویی ، کنار ساحل ماند

گدای کوی تو ای پادشاه کشور عشق

هزار لطف ترا دید و باز سائل ماند

شهریارِ دو جهان

بیاد حضرت شوقی که هر چه
در امر داریم از اوست

فرهمنده مقبلین " الهام "

دولت عشق بود و چه خوش ارزانی ما	عالی نیست به از عالم روحانی ما
تاب آن موی پریشان شده تا خانه دل	سبب راحت جمعست پریشانی ما
نقش پرداز ازل صورت انسان چو کشید	خاتم بندگی افکند به پیشانی ما
رشک فروس برین بوم و بر ایرانست	که جهان زنده شد از دلبرایرانی ما
خانه اش عاقبت از نوستی آباد شود	هر ستمگر که بود در پی ویرانی ما
پرده غفلت ابناء بشر خواهد سوخت	انجذابات درون، آتش پنهانی ما
جان تابنده مولاست نهان در دل گل	گر صفاخیز بود، روضه رضوانی ما
تا سخن میرود از حُسن جهانگیر نگار	هر سخنور شده حیران، ز سخندانی ما

شوقِ رب در دلت "الهام" عطا کرده کیست ؟

شهریارِ دو جهان ، شوقیِ ربّانی ما

آشنائی با نویسندگان *

جناب دکتر وحید رأفتی

در سال ۱۳۲۴ شمسی در خانواده ای بهائی در شیراز متولد شدند و سنین اولیه طفولیت را در آن شهر گذراندند . سپس به همراه خانواده خود به یزد منتقل شدند. در سال ۱۳۳۱ به اتفاق عائله به طهران نقل مکان نمودند و به تحصیل مشغول شدند تا اینکه از دانشکده ادبیات دانشگاه طهران به اخذ لیسانس نائل آمدند. در سال ۱۳۵۱ به قصد هجرت و ادامه تحصیل به لبنان سفر کردند و تحصیلات خود را در دانشگاه امریکائی بیروت دنبال نمودند. در سال ۱۳۵۳ به علت شروع جنگ داخلی آن کشور به امریکا رفتند و در دانشگاه کالیفرنیا به ادامه تحصیل پرداختند و در سال ۱۳۵۸ به اخذ درجه دکترا در علوم و معارف اسلامی از این دانشگاه موفق شدند. ایشان از ریعان شباب در تشکیلات اداری بهائی فعالیت مستمر داشته اند و از سال ۱۳۵۹ تا کنون در مرکز مطالعه نصوص و الواح مرکز جهانی بهائی در حیفا به کار و تحقیق اشتغال دارند. ثمره قسمتی از مطالعات ایشان به صورت مقالات و رسائل عیدیه مختلفه به فارسی و انگلیسی در مطبوعات بهائی و غیر بهائی به طبع رسیده است .

جناب دکتر داریوش معانی

در سال ۱۹۳۴ میلادی در مشهد زاده شدند. در سال ۱۹۵۲ به کویت هجرت کردند و پس از پنج سال به اطریش رفته به تحصیل پرداختند. در سال ۱۹۶۴ از دانشگاه " کراتس " در رشته معماری فارغ التحصیل شدند. سپس به آلمان رفتند و در سال ۱۹۶۹ از دانشگاه " آخن " در رشته شهرسازی و برنامه ریزی منطقه ای به دریافت دکترای مهندسی نائل شدند. جناب دکتر معانی در سال ۱۹۶۹ به ایران رفتند و سه سال در دانشگاههای طهران و ملی به تدریس پرداختند که بعلت تدین به امر بهائی به خدمتش خاتمه داده شد. سپس تا سال ۱۹۷۵ در ایران به عنوان مهندس مشاور معماری و شهر سازی به کار اشتغال داشتند و در آن سال به اطریش هجرت نمودند و تاکنون در آن اقلیم سکونت دارند . سلسله مقالاتش به نام " کز اسرار " در " پیام بهائی " درج شده و میشود.

خانم ماه مهر گلستانه

در سال ۱۹۳۵ میلادی در طهران در خانواده ای مؤمن متولد شدند. پس از گذراندن تحصیلات ابتدائی و متوسطه به دانشکده حقوق راه یافتند. پس از ازدواج به همراه همسر به جنوب ایران رفتند و مدتی در آن

* شرح حال ها به ترتیب ایراد کنفرانس ها و درج مقالات در این مجلد تنظیم شده است .

صفحات سکونت گزیدند. در سال ۱۹۶۲ برای ادامه تحصیل به انگلستان رفتند. در سال ۱۹۶۶ به دریافت درجه لیسانس باحراز مقام اول از دانشگاه لندن در رشته هنرهای تزئینی و تزئینات ساختمانی نائل شدند. پس از مراجعت به ایران به کار آغاز کردند و از جمله تزئینات ساختمانی و دیواری و مبلمان تالار رودکی، هتل کوروش شیراز، شعب بانکهای صادرات، کاخ کشاورزی و چندین مرکز هنری و مسکونی را انجام داده اند. خانم گلستانه دهسال در دانشکده هنرهای دراماتیک در طهران به تدیس اشتغال داشتند. ایشان تنها مهندس مشاور در امور تزئینی در سازمان برنامه بودند. چند سال در هیئت تحریریه مجله آهنگ بدیع و لجنه هنر مربوط به فارغ التحصیلان و سایر تشکیلات امری شرکت داشتند. در سال ۱۹۷۹ به امریکا رفتند و به اتفاق خانواده در آن کشور سکونت گزیدند. بارها در نقاط مختلف امریکا نمایشگاههایی از آثار هنری خود دایر کرده اند موضوع اصلی آثار او تعالیم مبارکه و عشق به مهد امرالله میباشد. نوع کارهای ایشان از مس، مینا، سرامیک، شیشه و آب رنگ است. خانم گلستانه شعر نیز میسرایند و مقالاتی درباره تاریخ هنر نقاشی و مهاجرت و نقش زن در نقاشی در ایران نوشته اند که در نشریات داخل و خارج ایران به چاپ رسیده است.

جناب فیض الله مصباح

ایشان فرزند جناب عزیزالله و قدسیه مصباح (علانی) میباشند و در طهران متولد شده اند. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در مدارس تربیت پسران و فیروز بهرام در طهران به پایان رساندند و سپس از دانشکده ادبیات طهران در رشته فلسفه و علوم تربیتی دانشسرای عالی به اخذ درجه لیسانس نائل شدند پس از پایان تحصیل سه سال در دبیرستانهای مشهد به تدریس روان شناسی و فلسفه اشتغال داشتند. در سال ۱۹۴۹ برای ادامه تحصیل به فرانسه عزیمت کردند و از دانشگاه معروف (سوربن) پاریس به اخذ درجه دکترا در فلسفه نائل شدند. ایشان به مراکش هجرت کردند و مدت بیست سال در آن اقلیم سکونت داشتند در این مدت در مدارس و دانشکده ادبیات (ریاط) به تدریس اشتغال داشتند. از سال ۱۹۷۷ مدت ۱۲ سال در دائره مطالعه و تحقیق نصوص و الواح مرکز جهانی بهائی به خدمت مشغول بودند و از نوامبر ۱۹۸۹ با همسر خود در بروکسل (بلژیک) اقامت دارند.

جناب دکتر شاپور راسخ

ایشان پس از گذراندن دوره دکترای ادبیات فارسی در طهران، به علوم اجتماعی روی آوردند و بعد از احراز لیسانس اقتصاد و فوق لیسانس در دانشگاه ژنو (سوئیس) دکترای خود را در رشته جامعه شناسی به پایان رسانیدند. ایشان سالها استاد دانشگاه طهران بودند و افتخار عضویت محافل روحانی ملی ایران و سوئیس را جمعاً در حدود دهسال احراز نمودند. در حال حاضر به سمت مشاور با یونسکو همکاری میکنند و دو کتاب در زمینه تعلیم و تربیت برای این سازمان بین المللی تألیف نموده اند. از سه سال قبل به عضویت هیئت مشاورین قاره اروپا برگزیده شده اند. جناب دکتر راسخ مقالات متعددی به رشته تحریر در آورده اند که در مجلات آهنگ بدیع، عندلیب، پیام بهائی، سخن و نگین درج شده است. اشعار دل انگیزی نیز سروده اند از جمله در شماره حاضر غزل زیبایی از ایشان درج شده است.

ایشان با داشتن تجربه آموزش در مدارس (از کودکستان تا متوسطه) به نوشتن کتاب برای نونهالان پرداخته اند. اولین کتاب ایشان به نام " نرگس و عروسک طلائی " برای کودکان در سال ۱۳۳۸ شمسی منتشر شد. از سال ۱۳۳۹ تألیف و تصنیف و ویراستاری کتابهای فارسی دبستانی همکاری نزدیک داشتند ایشان از پایه گذاران مجلات (بیک) که در ایران برای نونهالان چاپ میشد بودند. در سال ۱۳۴۱ به اتفاق تنی چند از دوستان و هم فکران خود (شورای کتاب کودک) را بنیاد نهادند. از آن سال به بعد در دانشگاههای مختلف ایران به تدریس ادبیات کودکان و روش تدریس فارسی به اطفال مشغول بودند. در سال ۱۳۵۲ شمسی به عضویت در کمیته اجرایی دفتر بین المللی کتاب برای کودکان و نوجوانان برگزیده شدند. از سال ۱۳۴۴ در کمیته بیکار با بیسوادی به خدمت مشغول شدند و تا سال ۱۳۵۸ علاوه بر هدایت نویسندگان جوان در تهیه کتابهای سوادآموزی به تحقیق درباره واژه های پایه زبان فارسی اشتغال داشتند رساله (فهرست هزار واژه پایه) که وسیله (بنیاد مطالعات ایران در واشنگتن) انتشار یافته نتیجه این تحقیق است. خانم لیلی ایمن در سالهای اخیر کتابهای (شادمانه، کودکانه) و (فارسی بیاموزیم) و روش تدریس آنرا تألیف و منتشر ساخته اند.

جناب عنایت الله صادقیان

در سال ۱۳۰۵ شمسی در بروجن (بختیاری) در خانواده مؤمن به امر مبارک زاده شد و سالهای کودکی و نوجوانی را در آنجا گذرانید. در سال ۱۳۲۶ به طهران نقل مکان کرد و متجاوز از سی سال با خانواده خود در این شهر سکونت داشت. طی این مدت محضر بسیاری از متقدمان، فضلا، ادبا، و شعرای بهائی را درک کرد و از خرمن فضائل آن بزرگواران خوشه ها چید و توشه ها انبوخت. وی در همین سالها به مطالعات گسترده در زمینه تاریخ، ادبیات، هنر و علوم انسانی پرداخت و از این راه توانست برای درک بهتر مفاهیم عالیه مندرجه در آثار مبارکه کمک گیرد. وی مدت بیست سال در هیئت تحریریه مجله (آهنگ بدیع) و متجاوز از دهسال در مجله " اخبار امری ایران " و مدت پانزده سال در هیئت تحریریه مجله " ترانه امید " در سمتهای سردبیر، نویسنده و مخبر به خدمت مفتخر بود. از سال ۱۳۳۸ شمسی متجاوز از دهسال در لجنه ملی نشر آثار امری ایران به خدمت قائم بود و در امور مربوط به تدوین و تنقیح و نشر کتب امری با سایر اعضای لجنه مزبور همکاری داشت. وی چند سال نیز با مجله " جهان نو " که به مدیریت آقای حسین حجازی در طهران چاپ میشد همکاری داشت. از سال ۱۹۸۱ در اروپا سکونت گزیده و از آن پس تا کنون با مجلات " پیام بهائی " و " عندلیب " همکاری دارد.

خانم ژاله خادم

تحصیلات ابتدائی را در طهران گذراندند سپس به همراه خانواده به جزایر قناری هجرت کردند و دوره دبیرستان را در آنجا به پایان رسانیدند ایشان از دانشگاه " ایلی نویز " امریکا دارای لیسانس در رشته تاریخ هنر و از دانشگاه (نورت وسترن) دارای درجه فوق لیسانس در رشته هنر رنسانس میباشند و

همزمان با تدریس در دانشگاه (نورت وسترن) امریکا دروس تحقیقات دوره دکترا را راجع به مقایسه معماری و شهرسازی در ایران و ایتالیا را به انجام رسانده و به ایران مراجعت کردند. در سالهای ۱۹۷۴ الی ۱۹۷۸ در دانشگاه صنعتی آریامهر پایه گذار و استاد قسمت تاریخ هنر و معماری بودند. در سالهای ۷۸ الی ۸۰ پس از خروج از ایران در مرکز اروپائی دانشگاه میامی در لوکزامبورک به تدریس اشتغال داشتند. سپس در سالهای ۸۰ الی ۹۰ در همین مرکز به تدریس دروس و اداره سمینارهایی در هنر اروپائی و هنر و معماری اسلامی پرداختند. ایشان غیر از فعالیت‌های امری همواره در فعالیت‌های فرهنگی شرکت داشته و فرهنگ و هنر ایران را اشاعه داده است. خانم خادم و همسرشان مهندس موژان خادم در فعالیت‌های گسترده فرهنگی و علمی شهر (بستون) امریکا با دیگر شخصیت‌های بنام اکادمیک و اقتصادیون شرکت مستمر دارند.

جناب بهروز جباری

ایشان در ۲۷ بهمن ۱۹۳۶ در رشت متولد شدند. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در این شهر به پایان رساندند و از دانشکده فنی دانشگاه طهران در رشته تئسیسات فارغ التحصیل شدند. پس از طی خدمت وظیفه با خانم دکتر فرهنگ فرهنگی (صبیه شهید مجید دکتر مسیح فرهنگی) ازدواج کردند پس از چندی برای ادامه تحصیل بانگلیس رفتند و از دانشگاه لندن به اخذ درجه ماستر نائل شدند و به ایران مراجعت نمودند. بعد از وقایع اخیر ایران با خانواده به کانادا کوچ کردند و در این کشور در امور مالی و سرمایه گذاری مطالعاتی انجام دادند و هم اکنون به عنوان مشاور رسمی و سرمایه گذاری در اوراق بهادار و سهام به کار مشغولند. جناب مهندس جباری در ایران در لجنات جوانان رشت و طهران و لجنات ملیه جوانان و تربیت امری به خدمت قائم بودند. در کانادا چند سالی در هیئت تحریریه مجله (عندلیب) عضویت داشتند و اکنون عضو هیئت مدیره (مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، کانادا) میباشند. جناب جباری به شعر فارسی علاقه فراوان دارند و خود نیز اشعار لطیفی میسرایند. قطعه شعر شیوانی از ایشان در همین شماره درج شده است.

در دومین دورهء مجمع ادب و هنر " دوره مصباح " چه گذشت ؟

دومین مجمع ادب و هنر " دوره مصباح " از ۲۷ اوت ۱۹۹۰ در آکادمی لندک سویس آغاز شد و مدت پنج روز ادامه داشت .

جناب فتح اعظم که به همراه همسرشان شرکت کرده بودند دوره مصباح را با بیانات خود افتتاح کردند و نیز طی چند روز حاضران را با سخنان دلپذیر خود مستفیض فرمودند و بسئوالات آنان جواب دادند . در این دوره متجاوز از ۱۷۰ نفر از ۲۵ کشور بشرح ذیل شرکت کرده بودند: انگلستان ، آلمان ، ایرلند، اسرائیل ، امارات ، ایران ، استرالیا، اتریش ، ایتالیا، اسپانیا، امریکا، برزیل، بلژیک، دانمارک، فرانسه، کویت، سوئد، سویس، کانادا، کاناری، لوکزامبورگ، نروژ، نیجر، هلند و هاوانی .

در این دوره شرح حال و خدمات و آثار دو اختر فروزان آسمان ادب ایران جنابان عزیزالله و امین الله مصباح مفصلاً بیان گردید و از مقام ادبی آنان تجلیل شایسته بعمل آمد .

در " دوره مصباح " مباحث مختلفه مربوط به ادب و هنر و عرفان توسط فضایی بهائی مطرح شد و مورد مذاقه و مطالعه قرار گرفت و نیز در میزگردی که با شرکت جمعی از هنرمندان و هنرشناسان برگزار شد درباره " رسالت هنرمند بهائی " بحث و گفتگو به عمل آمد . هر روز جلسات " شعر خوانی " و نیز اجرای موسیقی اصیل ایرانی برقرار بود و موجب کسب لذت معنوی حاضران شد .

در مدت برگزاری این دوره نمایشگاه آثار جناب تورج جهانگیرلو مینیاتور ساز نامدار بهائی و نیز آثار خطاطی جناب امان الله موقن دائر بود که مورد استقبال شرکت کنندگان قرار گرفت .

در خلال برگزاری " دوره مصباح " فروشگاه آثار هنری مفتوح بود و وجوه حاصله از فروش آن آثار به اضافه مبالغی که شرکت کنندگان تقدیم کردند جهت ابنیه قوس کرمل ارسال گردید .

بر کارگاههایی که در این مدت برقرار بود هنرهای خطاطی و گل آرایی توسط اساتید فن به طالبان تعلیم داده شد . اولین نشریه انجمن " خوشه هائی از خرمن ادب و هنر " در این دوره عرضه شد و باحسن استقبال شرکت کنندگان مواجه گشت .

مسابقه داستان نویسی انجمن ادب و هنر

سال گذشته انجمن ادب و هنر نوشتن يك داستان کوتاه امری به زبان فارسی را بین احبای ایرانی بمسابقه گذاشت که متاسفانه فقط پنج نفر از دوستان مقیم ممالک خارجه در آن شرکت کردند.

اسامی دوستانی که مطالبی ارسال داشته اند بدین قرار است :

- ۱- خانم پروانه عسکریور (کانادا) يك ماجرا در آباده ، يك شرح حال و يك قطعه بنام قفس .
- ۲- آقای شهرام منصوری (هندوستان) دومین میزگرد حیوانات دنیا.
- ۳- خانم پروین سلیمانی (ایتالیا) خانه ای از قماش جان .
- ۴- خانم فریده متحد (اسپانیا) يك داستان بلند.
- ۵- آقای ابوالفضل رحمانی (امریکا) شرح حال هادی اف رحمانی ، تزیینات وارده بر احبای عشق آباد.

به عنوان تشکر از همکاری این دوستان عزیز برای هر يك شماره اول «خوشه هائی از خرمن ادب و هنر» ارسال میشود.

امید است از مطالب رسیده در آینده به نحوی استفاده شود و در آن صورت جریان به اطلاع نویسنده مطلب خواهد رسید.

با ابراز تشکر از شرکت کنندگان اکنون مسابقه مزبور تجدید میگردد. امیدواریم گروه بزرگتری در این مسابقه شرکت نمایند.

تجدید مسابقه داستان نویسی

انجمن ادب و هنر

" انجمن ادب و هنر" نوشتن يك داستان کوتاه را به مسابقه میگذارد.

- شرایط شرکت در مسابقه بدین شرح است :
- ۱- داستان به نحوی با مسائل امری مرتبط باشد.
 - ۲- بزبان فارسی شیوا و ساده نوشته شده باشد.
 - ۳- از حدود ۵ هزار کلمه (یا ۲۵ صفحه) تجاوز نکند.
 - ۴- قبلاً چاپ نشده باشد.
- مدت قبول داستان ها تا نوروز ۱۵۰۰ بدیع خواهد بود.

لطفاً داستان را روی يك طرف کاغذ با ماشین تحریر یا با خط خوانا مرقوم نموده ارسال فرمائید. داستانهای رسیده توسط هیئت داوران قرائت شده برندگان اول تا سوم اعلام خواهد شد. داستانی که مرتبه اول را حائز شود توسط انجمن ادب و هنر بچاپ خواهد رسید و نویسنده يك نوره مجمع ادب و هنر (لندگ) میهمان انجمن خواهد بود و در جلسه مجمع به شرکت کنندگان معرفی خواهد شد. داستانهای که رتبه دوم و سوم را حائز شوند برای چاپ توصیه خواهند شد.

لطفاً داستانها را به هیئت اجرایی انجمن ادب و هنر - توسط مؤسسه لندگ به آدرس زیر ارسال فرمائید:

LANDEGG ACADEMY
CH- 9405 WIENACHT, SWITZERLAND.

هیئت اجرایی انجمن ادب و هنر

First Edition
148BE-1991

Druckservice und Verlag Reyhani
D-6100 Darmstadt, Germany
(150086)

KHOOSH-I-HÁ' I AZ
KHARMAN-I-ADAB VA HONAR

2

Presentation at
“Mesbah” Seminar
September 1990

Published by
Persian Society of Letters and Arts

LANDEGG ACADEMY
CH-9405 Wienacht, Switzerland

لفظها قبل از مطالعه اشتباهات ذیل را تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	اشتباه	درست
صفحه تصحیح از عنوان	آخر	۱۷۲۰	۱۳۷۰
۱۰	۱۵	احتمال یکی	احتمال سر آغاز یکی
۲۴	ماقبل آخر	از خدا	از غیر خدا
۲۶	" "	تعینات	تعینات
۲۸	۲۹	دلیل هذا	ولیس هذا
۵۲	۸	ضعفی	خفتی
۵۶	۲	ملم	ملم
۶۵	۵۱	گوهر هشان	گوهر شان
۷۴	۱۲	جایک	چایک
۸۵	ماقبل آخر	سنت گراومعاصر	سنت گرای معاصر
۸۶	۵	ترجیح بند	ترجیح بند
۸۷	آخر	بانقش هر	بانقل هر
۹۰	۲۳	توئی مبین	گوئی مبین
۹۲	۲۳	روئی	روئی
۱۱۰	۱۱	مامن ها	ماومن ها
۱۱۳	۲	تیزه	تیره
۱۱۵ و ۱۶۸	۲۷ و باورفی	مسعود سعد سلمان	روئی
۱۲۱	۱۲	خوده	خورده
۱۲۲	۱	اندوه	انده
۱۲۶	۹	نزیک	نزیدیک
۱۳۸	۸ بصرع دوم	این پوشیده	این پیچیده
۱۵۱	۲	فدامت	خدمت
۱۵۴	۲۰	دورس	دور
۱۶۵	۲	ژاژ خالی	ژاژ خای
۱۶۶	۱۲	جنان	جان
۱۷۸	۷	افسانه	فسانه
۱۷۸	۸	دلیر	دلبر
۱۸۸	۸	فروس	فردوس
۷۰ شرح عکس	۴	صغاری (غیر بهائی)	دکتر عزیزالله صفائی پور
۷۳ شرح عکس	۶	عنایت الله فائز	میرزا روح الله خادم